

- جلسه ۱۴۴ (۱) (۱۳۹۴،۷،۵ / ۱۳ ذیحجه / یکشنبه) ۶
- موانع سلوک ۶
- نفس اماره ۸
- جلسه ۱۴۵ (۲) (۱۳۹۴،۷،۱۱ / ۱۹ ذیحجه / شنبه) ۱۱
- تعریف نفس اماره از منظر متون دینی ۱۱
- اصطلاح اول: هوی ۱۱
- نجم / ۲۳: ۱۱
- بررسی لغوی واژه هوی ۱۱
- ابراهیم آیه ۳۷ ۱۲
- نازعات آیه ۴۰ ۱۲
- تعریف عرفاء از نفس اماره ۱۶
- جلسه ۱۴۶ (۳) (۱۳۹۴،۷،۱۲ / ۲۰ ذیحجه / یکشنبه) ۱۸
- روایات در باب هوا ۱۸
- اصطلاح دوم: شهوت ۱۹
- جلسه ۱۴۷ (۴) (۱۳۹۴،۸،۹ / ۱۷ محرم / شنبه) ۲۶
- جلسه ۱۴۸ (۵) (۱۳۹۴،۸،۱۰ / ۱۸ محرم / یکشنبه) ۲۷
- فلسفه وجود میل ۲۷

جلسه ۱۴۹ (۶) (۱۶، ۸، ۱۳۹۴ / ۲۴ محرم / شنبه)	۳۲
مریم، ۵۹	۳۷
اعراف، ۱۷۶	۳۷
محمد، ۱۴	۳۷
نجم، ۲۳	۳۷
کهف، ۲۸	۳۷
جلسه ۱۵۰ (۷) (۲۳، ۸، ۱۳۹۴ / ۲ صفر / شنبه)	۳۷
اماره به سوء بودن نفس	۴۱
جلسه ۱۵۱ (۸) (۲۴، ۸، ۱۳۹۴ / ۳ صفر / یکشنبه)	۴۳
سخت نفس	۴۳
بررسی ابعاد فطرت انسان	۴۴
۱. میل وجودی	۴۴
۲. فهم فطری	۴۵
۳. فهم عقلی	۴۶
جلسه ۱۵۲ (۹) (۳۰، ۸، ۱۳۹۴ / ۹ صفر / شنبه)	۴۸
جلسه ۱۵۳ (۱۰) (۱، ۹، ۱۳۹۴ / ۱۰ صفر / یکشنبه)	۵۲
جلسه ۱۵۴ (۱۱) (۲۸، ۹، ۱۳۹۴ / ۷ ربیع الاول / شنبه)	۵۸
مسأله خواطر نفسانی	۵۸
انواع خواطر	۶۲

- جلسه ۱۵۵ (۱۲) (۱۳۹۴، ۱۰، ۵ / ۱۴ ربیع الاول / شنبه) ۶۳
- رابطه نفس با شیطان ۶۴
- قوت نفس اماره زیر سر چیست؟ ۶۹
- جلسه ۱۵۶ (۱۳) (۱۳۹۴، ۱۰، ۶ / ۱۵ ربیع الاول / یکشنبه) ۷۰
- نور فطرت و نفس لوّامه ۷۵
- نفس مطمئنّه ۷۹
- جلسه ۱۵۸ (۱۵) (۱۳۹۴، ۱۰، ۱۹ / ۲۸ ربیع الاول / شنبه) ۸۰
- مسأله طینت ۸۲
- جلسه ۱۵۹ (۱۶) (۱۳۹۴، ۱۰، ۲۰ / ۲۹ ربیع الاول / یکشنبه) ۸۶
- راه های مبارزه غیر مستقیم با نفس از راه شناخت ۸۷
- راه های مبارزه غیر مستقیم عملی ۹۱
- مبارزه با نفس از طریق حرکات اجتماعی ۹۱
- جلسه ۱۶۰ ۹۲
- جلسه ۱۶۱ ۹۲
- جلسه ۱۶۲ (۱۷) (۱۳۹۴، ۱۱، ۱۰ / ۱۹ ربیع الثانی / شنبه) ۹۳
- جلسه ۱۶۳ (۱۸) (۱۳۹۴، ۱۱، ۱۱ / ۲۰ ربیع الثانی / یکشنبه) ۹۴
- راه های مبارزه با شحّ نفس ۹۵
- جلسه ۱۶۴ ۱۰۱
- جلسه (۱۳۹۵، ۱، ۱۴ / ۲۳ ربیع الثانی / شنبه) ۱۰۱

جریان هاییل و قایل	۱۰۲
جریان حضرت یوسف	۱۰۳
جریان شلمغانی	۱۰۴
در مورد شیطان	۱۰۵
اقتضاء فطرت نسبت به حسادت	۱۰۵
جلسه (۱۳۹۵، ۱۴ / ۲۴ ربیع الثانی / یکشنبه)	۱۰۶
جلسه (۱۳۹۵، ۱، ۲۱ / ۱ رجب / شنبه)	۱۰۶
جلسه (۱۳۹۵، ۱، ۲۲ / ۲ رجب / یکشنبه)	۱۱۲
جلسه (۱۳۹۵، ۱، ۲۸ / ۸ رجب / شنبه)	۱۱۳
میل اشتهاپی	۱۱۳
بررسی شهوت جنسی	۱۱۳
جلسه (۱۳۹۵، ۱، ۲۹ / ۹ رجب / یکشنبه)	۱۱۶
نقطه آغازین شهوت جنسی	۱۱۸
آثار تبعیت از شهوت	۱۲۱
۱. راه های مبارزه با شهوت جنسی	۱۲۲
۱- دستوراتی که مانع از تحریک شدن می شود:	۱۲۲
جلسه (۱۳۹۵، ۲، ۵ / ۱۶ رجب / یکشنبه)	۱۲۳
۲. دستورات شریعت در مورد تربیت فرزند	۱۲۸
۳. دستورات در باب لباس و زینت و حجاب	۱۲۸

- جلسه ۱۷۹ (۱۳۹۵، ۲، ۱۱ / ۲۲ رجب / شنبه) ۱۲۹
- جلسه ۱۸۰ (۱۳۹۵، ۲، ۱۲ / ۲۳ رجب / یکشنبه) ۱۳۷
- جلسه ۱۸۱ (۱۳۹۵، ۲، ۱۸ / ۲۹ رجب / شنبه) ۱۴۳
- پیشنهادی در باب تقوا ۱۴۴
- پر خوری، عیش و نوش، کیّافی ۱۴۵
- جلسه ۱۸۲ (۱۳۹۵، ۲، ۱۹ / ۱ شعبان / یکشنبه) ۱۴۷
- عوامل تاثیرگذار پر خوری در سلوک نفس ۱۵۰
- جلسه ۱۸۳ (۱۳۹۵، ۲، ۲۵ / ۷ شعبان / شنبه) ۱۵۴
- مراد از جوع ۱۵۴
- در مورد پر خوابی ۱۵۶
- پرگویی و سکوت ۱۵۷
- راه های مبارزه با پر حرفی ۱۵۸
- جلسه ۱۸۴ ۱۵۸
- جلسه ۱۸۵ (۱۳۹۵، ۳، ۱ / ۱۴ شعبان / شنبه) ۱۵۹
- نفس اماره و فطرت در مباحث تمدنی ۱۶۰
- نحوه وجود فرهنگ ۱۶۰
- کلام شهید مطهری از کتاب قیام و انقلاب حضرت مهدی ۱۶۵

جلسه ۱۴۴ (۱) (۱۳۹۴، ۷، ۵ / ۱۳ ذیحجه / یکشنبه)

گمان نگرده که آن چه عرفان گفته است در باب عمل همان مباحثی است که در سیر و سلوک های منازل مطرح کرده اند، بلکه بحث های عارفان خیلی مفصل است و حوزه گسترده ایست. برای نمونه رساله الولایه علامه را توضیح دادیم.

بحثهایی را راجع به مراقبه مطرح کردیم که بحث های فقه السلوکی را هم طرح کردیم.

بعد بحث سرّ الصلاه را در دو مرحله گفتیم: یکی در ??? و دیگری در آثار که پیشرفته ترش را گفتیم.

عرض شد که سرّ الصلاه به عنوان نمونه بود، علاوه بر آن، سرّ الحج یا سرّ الصوم هم هست نیاز به گفتن دارد.

بحث های فراوانی عارفان دارند که در وادی عمل است که جزء این بحث ها هست که در مباحث سلوکی مطرح نشده است. مثل بحث از موانع سلوک و آفات سلوک.

این یک حوزه ایست که این ها خوب پرداخته اند هم شریعت را خوب شورانده اند،

موانع سلوک

۱- نفس اماره

۲- گناه

۳- دنیا

۴- شیطان

این ها هر یک بحث های فراوانی را به دنبال خودش دارد. که البته این ها به حسب استقراء است، ممکن است موارد دیگری هم باشد که بشود افزود. ولی استقراء ما این مقدار بوده است.

ما می خواهیم راجع به نفس اماره شروع کنیم، ولی واقعه بحث گناه به لحاظ سلوکی خیلی نکته ها هست و در شریعت هم فراوان هم هست.

حتی بحث شیطان هم یک مسأله ایست که خیلی به روز است و کاربردی است.

در فضای عرفانی آن قدر این مسایل زیبا گفته شده است که بسیار کارساز است، مسایلی که انسان به صورت روزمره با آن دست و پنجه نرم می کند و با آن روبروست.

بعضی از آقایان در مورد شیطان، بغضی که باید باشد را در زندگیشان می بینند و آن را دارند و «فاتخذہ عدوا» را خیلی جدی دارند.

واقعا دسته ای از بحث ها هست، این که شیطان از چهار طرف حمله می کند یعنی چه؟ علامه در المیزان به آن اشاره می کند.

این ها واقعیت های زندگی است که هر روزه با آن درگیر هستیم.

بله اگر این امور به گونه ای بود که در عمر یکی یا دوبار روبرو می شدیم، حرفی نبود، اما این ها اموری است که هر روزه با آن درگیر هستیم. بنده خدایی می گفت: «هر نفسم با نفس قرین است و نفسم پر نفس.»

انسان با شنیدن سخنان عارفان، بصیرت پیدا می کند و چشمش تیز می شود و بو می کشد تا در معرض خطر قرار می گیرد سریع جلوگیری می کند.

پس باید بحث موانع را خیلی جدی گرفت، چون اموری هر روزه است.

ما از موانع سلوک الان نفس اماره را انتخاب می کنیم، والا بحث شیطان مفصل بحث شده است در آثار عرفانی، در مورد دنیا چقدر در شریعت صحبت کرده است. شاید بعدها در مورد این امور بشود.

این بحث نفس مهم است، جای کار دارد، که ما یک بحثش را انتخاب کرده ایم.

در مورد شیوه ها و راهکارهایش آقایان سخن گفته اند. و واقعا همه این ها در وادی عمل است.

اتفاقا بحث غفلت، بحثی است که به صورت مفصل می شود ایستاد و بحث کرد.

نفس اماره

این بحث را شریعت خیلی غلیظ مطرح کرده است. ابتدای آن در قرآن در جریان حضرت یوسف آمده که «ما أبرئ نفسي إن النفس لأمارة بالسوء» که حتی اصطلاحش نیز از این آیه أخذ شده است. که بعدها رسول الله تعبیر کرده است «أعدا عدوك نفسك التي بين جنبيك».

شنیدن این معنا از رسول الله و تعابیر دیگری باعث شده است که چشم ها تیز شود که این نفس اماره چیست؟ در متون دینی نفس مطمئنه و نفس لوامه هم داریم.

در متون دینی ادبیات مبارزه با نفس و اماته نفس زیاد آمده است و دین خودش آن را غلیظ کرده است و می خواهد به ما بصیرت دهد و چشممان را تیز کند.

اگر بخواهیم تمام شعب نفس اماره را که شریعت راجع به آن پرداخته است و یکی یکی را توضیح داده است، نمی شود بحث را جمع کرد، و ما هم وارد نمی شویم.

جالب است شریعت با این نوع نگاهی که به راه انداخت، بسیاری از بحث های انسانی و اخلاقی مثل تواضع و تکبر، که شریعت بدان پرداخته است، به تمام این بحث های اخلاقی مذموم، رنگ نفس اماره داده است که این ها در اخلاق فلسفی خیلی منعکس نیست، بلکه در اخلاق عرفانی منعکس است. برخی از این منظر که وارد می شوند، هم چشم را خوب تیز کرده اند و هم راه را خوب پیدا می کنند. می فهمند که پایه اش چیست، مشکل کجاست؟ و این نکته هایی که شریعت راه انداخته است، ... جا دارد یک دور اخلاق را با این منظر بپردازیم.

از جهت ساختار خیلی چیز راحتی است، اگرچه به لحاظ مفصلات نیاز به کار بسیار دارد.

در مورد برادران یوسف، قابیل نسبت به هابیل، در شریعت آمده است که ریشه اش چیست که اینچنین شده است، که بر می گردد به حسادت و ... که حسادت شعبه ای از نفس است.

شریعت به نظرم فقط همینجا نایستاد، بلکه ظرایف نفسانیت را نه تنها فی الجمله بلکه بالجمله گفته است. بعدا عرض می کنم که عارفان چه کرده اند در این زمینه که از خدمات عارفان به شریعت محسوب می گردد.

در بحث نفس اماره اولاً خود دین ادبیات به وجود آورده است. گاهی یک مسأله ای وارداتی است یا عارفان خود رسیده اند و در دین نبوده است، اما بحث نفس اماره را از ادبیات و خرده ریزه‌هایش را خود دین گفته است. با شیوه های متعدد، ادبیات ویژه، اصطلاحات متعدد، این ها را پرداخته اند.

آنقدر خرده ریزه‌ها را گفته است که تقریباً تبدیل شده است به یک ادبیات عمومی.

نکته دوم:

بحث نفس اماره دقیقاً بحثی است راجع به مباحث سلوکی و چون عارفان چشمشان را به مباحث باطنی تیز کرده اند، بحث نفس اماره را خیلی پرداخته اند. حتی جلوتر می رویم می بینیم که شخص استاد به او گفته است چون این مشکلی که داری، نمی گذارد به نتیجه برسی. مثل جریان میرزا جواد آقا تبریزی که خدمت استاد گلایه کرد و استاد گفت به خاطر کدورتی که نسبت به پسر عموهایت داری نمی رسی.

آقایان عرفاء هر چه جلوتر می روند، می بینند که نفس رقیق تر و خفیف تر می شود ولی هست. لذا به ظرایف بحث نفس خیلی پرداخته اند. حتی برخی گفته اند: وای! حتی یک نماز برای خدا هم نخوانده ام.

این ظرایف را شریعت خوب پرورانده است که عارفان آن ها را خوب شورانده اند.

الحمد لله فیلسوفان ما هم خیلی این بحث ها را خوب شورانده اند.

عرفاء در این زمینه بحث نفس را تا حدی پرورانده اند که حتی کتاب هم در موردش نوشته اند مثل کتا نفس سلمی.

این تجربه های سلوکی عارفان خیلی کمک کرده است که ظرایف مسایل سلوکی نفس را خوب پرورانده اند.

رویکرد عرفانی نباشد، ظرافتی که در شریعت هست، حل نخواهد شد، در واقع آن چیزی که به لحاظ تجربه سلوکی در ما می گذرد شریعت آن ها را بیان کرده است که جز با روش عرفانی قابل حل و فهم نیست.

نکته ۳: بحث نفس، جزء بحث های انسان شناسی هم هست.

یک دور شناخت انسان به صورتی خوش است. که باید روی این هم سرمایه گذاری کرد و از این منظر هم چیزهایی را به دست آورد و روی آن بحث کرد.

نکته ۴:

از جهت دیگر، این بحث یک بحث عملی و کاربردی است. یعنی تبدیل می شود به دستورالعمل ها. مثل این که استاد دیده است که شاگرد تکبر پیدا کرده است، به او دستور می دهد برو فلان کار را انجام بده. که کار پستی است به حسب دیدگاه جامعه.

لذا از یک جهت در دل این بحث دستورات سلوکی ویژه ای به دست می آید. که شریعت این ها را اعمال کرده است. تا خوش شناسیم نفس را، دستورات خوب و خوش در نمی آید.

لذا عارفان خیلی به این بحث توجه دارند با دقایق و ظرایفش.

نکته ۵:

ما ابتدائاً نفس را در درون می بندیم، ولی بعدها این بحث آن قدر گسترده است که تمام ساحت های انسانی را می گیرد، از جمله، اجتماع. که در جامعه هم این تحلیل ها می آید. مثلاً شهید مطهری در قیام انقلاب مهدی، جنگ فرعون و موسی را جنگ نفس اماره و فطرت گرفت.

پس این بحث صرفاً در ساحت های فردی نمی ماند، بلکه تمام ساحت های اجتماعی را می گیرد.

برخی می گویند: تمام فرهنگ غربی بنیادش نفس اماره است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۴۵ (۲) (۱۳۹۴، ۷، ۱۱ / ۱۹ ذیحجه / شنبه)

ما در شریعت می بینیم که دعوت کرده است به تزکیه نفس. «قد افلح من زکاهها» برخی گمان می کنند که شریعت همین مقدار را گفته و بقیه را نگفته است. اگر بگویید ده ها یا صدها کتاب می توان نوشت که شریعت در مورد نفس و نفس اماره سخن گفته است، گزاف نگفته ام.

بعضی می گویند: نفس اماره در شریعت هست، اما این که اماره به چه معناست را هم نمی دانند!

تعریف نفس اماره از منظر متون دینی

نفس اماره آن نفسی است که خواهش ها و گرایش های خاکی دارد. نفسی که میل به شهوات دارد. یعنی آن حقیقتی که داری میل به یک دسته لذایذ خاکی است.

اصطلاح اول: هوی

تعابیری که شریعت به کار برده است، هوی، أهوی و...

نجم / ۲۳:

«إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»

برخی ما را مصدریه و برخی ما را موصوله گرفته اند.

بررسی لغوی واژه هوی

لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۷۲

« وَ هَوَى النَّفْسِ إِرَادَتَهَا، وَ الْجَمْعُ الْأَهْوَاءُ. التَّهْذِيبُ: قَالَ اللَّغَوِيُّونَ الْهَوَى مَحَبَّةُ الْإِنْسَانِ الشَّيْءَ وَ غَلَبَتْهُ عَلَى قَلْبِهِ؛ قَالَ

الله عز و جل: وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى»

مفردات راغب

در کتب لغوی در اصل معنای هوی، میل خواهیده است، نوعی میل و کشش درونی، چه خاکی و سفلی و چه هوایی و علوی. این ها به صورت ناخواسته است که خود دارد، که بعدا خواهیم گفت: این ابتدا ناخواسته است، ولی بعدها به صورت خواسته می شود.

تعبیر دقیق: آن چه که در بعد عمل مطرح است. یک ساحت معرفتی داریم یک ساحت عملی. در ساحت عملی میل وجود دارد. در ساحت معرفتی تشنه دانش و دانستن است، اما در ساحت تحریکی انسان میل مطرح می شود.

بعد گرایشی می تواند طلب معرفت و به دنبال آن معرفت را به دنبال بیاورد.

در هوا، گرایش، میل، جذبه، کشش وجود دارد.

ابراهیم آیه ۳۷

«فَجَعَلَ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»

که قلوب مردم میل به آن ها پیدا کند.

نازعات آیه ۴۰

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»

این هوا، یعنی هوای نفس.

فرقان آیه ۴۳ و جاثیه آیه ۲۳

«أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»

نجم ۳

«»

مآئده ۷۷

«»

انعام ۱۵۰

«»

جائیه ۱۸

«»

انعام ۵۶

«»

بقره ۱۲۰ و ۱۳۷

مآئده ۴۸ و ۴۹

شوری ۱۵

روم ۲۹

و موارد بسیاری است.

می خواهم بگویم: بحث نفس، ادبیات مکرر قرآنی است، گرچه حتی اگر یک بار هم در قرآن بیاید، کافی است برای این که ادبیات دینی شکل بگیرد. در مورد نفس و هوی می بینیم که به صورت یک ادبیات مکرر درآمده است.

هوی: میل گرایش، خواسته، خواهش میلی (نه علمی)، این در مورد متون لغوی.

در قرآن هم: هوی را به نفس ارجاع داد. یعنی هوی و میلی به نفس نسبت داده شده است که نوعی گرایش است.

این گرایش در ساحت عمل است که در ناحیه تحریک است. ناحیه تحریکی حرکت به سوی کاری است که این کار پیشینه میلی دارد.

قرآن در نفس هر انسانی این میل خوابیده است. «ان یتعوبون الا الظن و ما تهوی الانفس» یعنی آن چیزی را که در نفس نهفته بود را پیروی کردند

این میل ممکن است از ابتدا ضعیف باشد، ولی گهگاه آن قدر قوی می شود که حد ندارد. گهگاه می بیند که چیزی پیش می آید که شدیداً میلی پیش می آید که جلوی کاری را می گیرد یا این که به سمت کاری دعوت می کند.

میل دو بعد: شهوت و غضب یا میل و تنفر را در بر می گیرد.

مثلاً: بعضی می گویند: من غضب شدیدی برایم پیش آمد تا حدی که می خواهد بکشد و از طرفی هم نمی خواهد بکشد. بعد می گویم دست خودم نبود. این غلیان شدت نفرتی است که منجر می شود غضب اینچنین بروز پیدا کند.

در مورد شهوت:

شریعت می گوید: هیچگاه دو نامحرم در یک خانه با هم نباشند. که شریعت می گوید سومی اش می شود شیطان. شهید مطهری می گوید: از بس که نفس قوی است. میل آن قدر قوی است که می خواهد او را بکشد به سمت خطا و غفلت و الوده شدن به گناه.

موارد دیگری از این قبیل.

گاهی میلی خیلی قوی می شود، ولی گاهی میل خفته می شود.

عرفاء می گویند: میل گاهی خفته است، باید مراقب بود، گمان نشود که میل نیست، بلکه میل هست ولی خفته است.

میل چه قوی و چه ضعیف میل است.

انسان می تواند به جایی برسد که میل را احساس کند. این احساس ضعیف است که گاه می شود به جایی رساند با

سلوک و اراده که آن را از بین برد.

نکته ۴:

کنار این بحث باید به چیز دیگری هم اشاره کرد. فقط در میل مثبت است یا میل منفی هم هست؟

یعنی به صورت تنفر باشد، میلی بازگشتی است که نمی خواهد پیشش باشد. تنفری که در فارسی تعبیر می کنیم، بر

اساس تعبیر قرآنی، نوعی میل است که آنقدر گسترده است که شامل تنفرها هم می شود، غضب، میل بازگشت و

عکس العملی منفی نشان دادن.

منظور ما از اهواء قرآنی این قدر گسترده است و همه این ها را شامل می شود.

ادبیات غضب و شهوت در فلسفه به معنای میل به این گستردگی هست. غضب هر آن چه تنفر آمیز است و شهوت

هر آن چه که کشش به سویش هست را شامل می گردد.

تعبیر دیگری که کردیم گفتیم میل خاکی است.

در شریعت هست آن چه که قابیل نسبت به هابیل انجام داد، حسد بود.

تک تک این ها میل خاکی اند. چرا تعبیر کردیم خاکی؟

چون قرار شد گرایش های این سویی باشد. الان گرایش های فطری را کاری نداریم. نفس امار در مقابل فطرت قرار دارد. «کم من عقل اسیر تحت هوی امیر»

انواع گرایشات خاکی را در حدیث جنود عقل و جهل ذیل جنود جهل می یابید. که این ها گرایش ها ظلمانی خاکی است.

پس در این بحث گستردگی هوا و میل را توضیح دادیم.

نفس اماره دارای گرایشاتی است با این گستردگی و شعب.

باز آیات را مرور کنیم:

نجم / ۲۳ «ان يتعبون الا الظن و ما تهوى الانفس» یعنی انواع گرایشات خاکی

نازعات / ۴۰ «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» یعنی نفس را از گرایشات خاکی نهی کرده است.

تعریف عرفاء از نفس اماره

جنید بغدادی گفته است:

«»

تعريفات جرجانی ص ۱۰۷ (کشکول شیخ بهایی ص ۳۳۰ و ۳۳۱)

«هی التي تميل الى الطبيعة البدنية و تأمر بالذات و الشهوات الحسية و تجذب القلب الى الجهة السفلية فهي مأوى الشرور و منبع الاخلاق الذميمة.»

نفس با وجود این میل نمی تواند حالت عادی داشته باشد. یعنی یک نفری دائما می خواهد او را بکشاند، اما تصمیم گیرنده او نیست، بلکه تصمیم گیرنده انسان است. تا این را می گوئید، یک آمادگی برای امیال خاکی دارد. چرا؟ که توضیح می دهیم.

به لحاظ وجودی: حقیقت انسان به لحاظ وجودی در ساحت عمل و تحریک صفحه خالی نیست از یک جهت، به لحاظ نفس این میل را دارد و خود این میل تا آمد، به لحاظ وجودی تأثیر وجودی دارد. که یادتان باشد تحت بحث نجوا در موردش بحث خواهیم کرد.

این میل صرفاً توان و استعداد نیست، بلکه میل یک نوع کشش است که امری وجودی است در صحنه عمل. میل جذبه وجودی در وجود انسان است، و انسان از ابتدا خالی نیست.

دست به کار شدن ها، کارکردن ها که ساحت های عملی بیرونی داریم و درونی، که در تمام این صحنه ها نفس اماره حاضر است.

که قرآن از آن تعبیر کرده است به «هوی»

کشش وجودی تمام کننده نیست، ولی به عنوان گرایش احساس می شود و بلکه نجوایش هم احساس می شود. اگر توجهت به آن نباشد و به تعبیر امام صادق علیه السلام دو چشم درونت در برابرش نداشته باشی، اگر با آن به مبارزه نپردازی، تو را به بازی می گیرد و اسیر خود می کند.

ولی انسان قدرت دارد می شود به حدی جلو رفت که سراسر نفس اماره شود، و می شود تا جای جلو رفت که گویا نفس اماره وجود ندارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۴۶ (۳) ۱۳۹۴، ۷، ۱۲ / ۲۰ ذیحجه / یکشنبه

بسیاری از عارفان هم دارد سلوک می کند و هم متن دینی را می بیند و بعد سرریز می کند که فهم متن دینی اش دقیق تر می شود و نکته ها را آهسته آهسته در می آورد. کار دینی می کند و در سلوک استفاده می کند و تجربه سلوکی اش تیزتر و دقیق تر می شود، باز بر می گردد و از متن دینی استفاده می کند و باز در سلوک قوی تر می شود.

مسأله هوای نفس در متن دینی است. نفس اماره در متن دینی هست.

نفس اماره که می گوئیم باید بحث هوا را مطرح کنیم.

نفس اماره آن حقیقتی است که دارای هوا و أهوا است.

هوی یعنی میل و خواسته و خواهش های خاکی.

روایات در باب هوا

«أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ»

«يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَيُّ سُلْطَانٍ أَغْلَبُ وَأَقْوَى قَالَ الْهَوَى»

«وَكَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَا تَدْعِ النَّفْسَ وَهَوَاهَا - فَإِنَّ هَوَاهَا فِي رَدَاهَا [هوا و خواسته اش در اموری است که هلاکت او را به دنبال دارد.] وَ تَرَكُ النَّفْسَ وَمَا تَهْوَى أَذَاهَا وَ كَفَّ النَّفْسَ عَمَّا تَهْوَى دَوَاهَا.»

نفس برای خود هوا و میل دارد.

متن دینی ادبیاتی دارد که با آن یک واقعیت نفس الامری درون ما را توضیح می دهد.

حسد و انانیت و منفعت طلبی و ...

^۱ (۲) أي هلاكها في الآخرة بالهلاك المعنوي. في القاموس ردى في البئر: سقط، كتردى و أرداه غيره و رداه و ردى كرضى ردى: هلك.

اصطلاح دوم: شهوت

ادبیات دیگری هست به نام شهوت و شهوات است.

مریم / ۵۹ « فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا »

نساء / ۲۷ « وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا »

آل عمران / ۱۴ « زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا »

برخی از آقاها در این آیه شهوت را به معنای متعلق شهوت گرفته اند یعنی مشتبهات نه شهوت.

آیه ۵۹ سوره مریم خیلی می تواند به درد ما در این باب بخورد.

شهوات چیست؟

در لغت شهوت اینچنین معنا شده است:

مفردات

« أَصْلُ الشَّهْوَةِ: نزوع النفس إلى ما تريده، »

مصباح المنير

« أَصْلُ الشَّهْوَةِ: نزوع النفس إلى ما تريده، »

عجالتا در شهوت یک نوع میل شدید خوابیده است و حداقل میل خوابیده است. و میل به امر لذیذ.

شهوت نفس، یعنی نفس دارای میل شدید است، میل به لذایذ مناسب خودش.

گرایش به بعد عملی و تحریکی انسان تعلق می گیرد.

این هایی که عرض شد، این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المومنین علیه السلام را می خوانیم:

- «فَرَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ وَ قَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مَنْرَعًا وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَى مَعْصِيَةٍ فِي هَوَى»
- «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِيَامَةِ إِضَاعَةَ الصَّلَاةِ وَ اتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ وَ الْمِيلَ مَعَ الْأَهْوَاءِ وَ تَعْظِيمَ الْمَالِ وَ بَيْعَ الدُّنْيَا بِالْدِّينِ» پ
- «قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: احذروا أهوائكم كما تحذرون أعدائكم، فليس شيء أعدى للرجال، من اتباع أهوائهم و حصائد ألسنتهم.»

شهوآت، هوس ها و خواسته های لذیذ و امیال به سمت لذایذ است.

در نوع روایات وقتی صحبت از نفس می شود همراه هواها و امیال و شهوات است.

ما خواسته های خاکی را داریم، انسان به حسب فطرتش یک دسته خواسته های ویژه ای هم دارد که از آن ها تعبیر می شود به خواسته های علوی. از یک جهت می گوید کام بگیر و از یک جهت می گوید خیانت نکن.

نفس اماره می گوید کام بگیر، فطرت می گوید کام نگیر.

انسان دارای دو بعد است:

۱- فطرت.

۲- نفس.

یعنی ما دو میل داریم، فطرت هم گرایش است، یکی به سمت بالا می کشد و یکی به سمت پایین می کشد. در این بین یک نوع تنازع و جنگ پیدا می شود.

حدیثی است از رسول الله نقل می شود که بعینه در بحار از امیر المومنین علیهما السلام آمده است، به این شکل که سه موجود را بررسی می کند: ملائکه، حیوانات، انسان.

گاهی شهوت یعنی میل، گاهی یعنی مشتهی، گاهی یعنی قوه ای که شهوت از آن ناشی می گردد.

گاهی انسان اگر تن به شهوت دهد، از بهائم هم پست تر می شود چون عقل دارد.

بحار ج ۵۷، ص ۲۹۹

« ۵- اَلْعِلُّ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ ع فَقُلْتُ الْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ أَمْ بَنُو آدَمَ فَقَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بَلَا شَهْوَةَ وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةَ بَلَا عَقْلٍ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلْتَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ »

مولانا دفتر چهارم،

کتاب مثنوی مولوی کتاب تعلیمی است گرچه فضای احساسی هم دارد، اما غزلیات شمش گرجه تعلیمی هست ولی فضای احساسی اش قوی است.

مولوی گرچه از فضای تمثیلی خیلی استفاده می کند در دفتر چهارم این حدیث را نقل کرده است.

»

نیست اندر عنصرش حرص و هوا نور مطلق زنده از عشق خدا

^۱ (۱) في المصدر: غلبت.
^۲ (۲) علل الشرائع: ج ۱، ص ۵.

یک گروه دیگر از دانش تهی

همچو حیوان از علف در فربهی

او نبیند جز که اصطبل و علف

از شقاوت غافل است و از شرف

این سوم هست آدمی زاد و بشر

نیم او ز افرشته و نیمیش خر

نیم خر خود مایل سفلی بود

نیم دیگر مایل عقلی بود

آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب

وین بشر با دو مخالف در عذاب

«

مولانا می گوید: نزاع جدی است، یکی به سمت پایین می کشد و دیگری به سمت بالا می کشد. مثل مجنون فطرت

ما که به سمت لیلی می کشد و مثل ناقه نفسمان که به سمت فرزند خودش می کشد.

باید از ناقه نفس پیاده شد و با فطرت به سمت لیلی رفت.

»

روز و شب در جنگ و اندر کش مکش

کرده چالیش آخرش با اولش

چالیش عقل با نفس همچون تنازع مجنون با ناقه، میل مجنون سوی حره میل ناقه واپس سوی کرده، چنان که گفت
مجنون

هوی ناقتی خلفی و قدامی الهوی

و انی و ایاها لمختلفان

[حکایت در کشمکش عقل و نفس اماره]

همچو مجنون اند و چون ناقه اش یقین

می کشد آن پیش و این واپس به کین

میل مجنون پیش آن لیلی روان

میل ناقه پس پی کره دوان

مثنوی معنوی، متن، ص: ۵۵۱

یک دم ار مون ز خود غافل بدی

ناقه گردیدی و واپس آمدی

عشق و سودا چون که پر بودش بدن

می نبودش چاره از بی خود شدن

آن که او باشد مراقب عقل بود

عقل را سودای لیلی در ربود

لیک ناقه بس مراقب بود و چست

چون بدیدی او مهار خویش سست

فهم کردی زو که غافل گشت و دنگ

رو سپس کردی به کره بی درنگ

چون به خود باز آمدی دیدی ز جا

کاو سپس رفته ست بس فرسنگ ها

در سه روزه ره بدین احوالها

ماند مجنون در تردد سالها

گفت ای ناقه چو هر دو عاشقیم

ما دو ضد پس همره نالایقیم

نیستت بر وفق من مهر و مهار

کرد باید از تو عزلت اختیار

[تقابل عقل و نفس اماره]

این دو همره همدگر را راه زن

گمره آن جان کاو فرو ناید ز تن

[فراق، روح را می‌آزارد]

جان ز هجر عرش اندر فاقه‌ای

تن ز عشق خار بن چون ناقه‌ای

[تقابل روح و نفس اماره]

جان گشاید سوی بالا بالها

در زده تن در زمین چنگالها

تا تو با من باشی ای مرده‌ی وطن

پس ز لیلی دور ماند جان من

روزگارم رفت زین گون حالها

همچو تیه و قوم موسی سالها

«

من این مثال را می زنم که آن شب بحرانی که عمر سعد را گفتند اگر ملک ری را می خواهی باید سر اباعبدالله را بیاری، بعد آن شب با خودش راه می رفت و چنین می گفت: من پسر پیغمبر را بکشم!!! نه!!! پس ملک ری را چه کنم?!!!! که در نهایت ملک ری را بر فرزند رسول الله مقدم کرد.

جنود عقل و جهل دائما در حال جنگ اند.

نتیجه ای که باید گرفت این است:

من هستم بین دو میل، تصمیم گیرنده کیست؟ من.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۴۷ (۴) (۱۳۹۴، ۸، ۹ / ۱۷ محرم / شنبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۴۸ (۵) (۱۰، ۸، ۱۳۹۴ / ۱۸ محرم / یکشنبه)

اساسا انسان روح خداوندی دمیده شده در این بدن است.

سجده ۹: « ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ »

حقیقت انسان حقیقتی دو سویه است، آن سویی و بدنی. که قلب این وسط می ایستد. تجردی روح خداوندی و بدنی در قلب جمع می شود. لذا قلب هم خاصیت روح خداوندی دارد و هم خاصیت بدن.

خداوند سبحان این انسان را که خلق می کند، امیال وجودی برایش قرار می دهد. اصلا میل در درون انسان هست. به صورت خودبه خودی. در حیوان میل به غذا وجود دارد.

میل امری وجودی است و به علم حضوری و جهت وجودی، وجود دارد، نه این که صرف تصور ذهنی باشد.

اگر شعور را در نبات قایل باشیم، شعور را در او هم باید تصویر کنیم هکذا در مورد جمادات.

عجالتا هر جا که شعور باشد، باید در آن میل حضوری وجودی اخذ شود.

خدا حیوان و انسان را که خلق می کند در او امیال را قرار داده است. به نحو حضوری و وجودی.

فلسفه وجود میل

تا این میل مطرح میگردد، میل تأمین کننده بقاء شخص، حرکت دهنده به سمت بقاء شخص، بقاء نوع، پرورش نوع و شخص به کار می رود.

مثلا کودک چگونه باید رشد کند؟ باید میل به غذا در جانش باشد تا رشد کند. انسان اگر بخواهد غذا نخورد، اصلا می تواند میل نباشد و غذا بخورد. در انسان و حیوان و به نظرم نبات، در او میل به غذا به شکل جبلی وجود دارد و خدا آن را در او قرار داده است تا باقی بماند.

بحث میل جنسی برای بقاء نوع است. تا نسل این نوع ادامه پیدا کند. گاهی خیلی شدید است. شهید مطهری می گوید: میل جنسی در انسان از سایر امیال شدیدتر است. به تعبیر بوعلی: تحت ملکوت و جبروت این میل جنسی اینچنین شده است. حقیقت آن سویی کاری کرده است انسان را که در او میل هم گذاشته اند. این ها را گذاشته اند تا این نوع و شخص بماند.

لذا هر یک از قوای ما، چه ما دون و چه عالی و هر یک از اعضاء و جوارح ما برای خودش یک میل و کمال و یک لذت و المی دارد.

بحث نایل شدن را بوعلی در نمط ۸ توضیح می دهد. تا نایلش میشود، لذت می برد. یا از او منقطع می شود الم احساس می کند.

لذت و الم گره می خورد با سعادت و شقاوت فرد.

یک مرتبه عنصری، نباتی، حیوانی و انسانی در انسان وجود دارد. ما به لحاظ عنصری طبایعی داریم. مثلا از سردی گریزانیم. موافق طبعش هست یا نیست؟ میل به شرایط مطلوب دارد. در یک جا احساس خوشی می کند و در یک جا احساس ناخوشی می کند.

در مرحله حیوانی تمام چیزهایی که با عنوان قوای حیوانی مطرح است، حیوان متحرک بالاراده و حساس است، به لحاظ قوه واهمه و خیال، به لحاظ شهوت و غضب، بله لحاظ نباتی که تولید مثل و تغذیه و تنمیه است و به لحاظ بدنی که سردی و گرمی و... که هست، تمام این ها که در حیوان جمع می شود، تمام این ها در انسان هم هست.

حیوان شعور دارد، اما شعور خیالی و همی است. تمام وجودش شعور وجودی است در مرتبه خیال و وهم. لذا اگر از این حیوان جويا شوید، نسبت به آن لذت دارد و میل دارد. آن میل را در درون خودش به نحو وجودی می یابد. توضیح حالت شعور حیوان: حیوان احساس می کند که میل به غذا یا علف دارد. در حیطه حیوانی چنین حالتی هست، یعنی تمام امیال وجودی اش، امیال شعوری وجودی شده است. گویا یک نفر است که دستش را می کشد و می برد و او می بیند که دارد می کشد و می برد.

لذا حیوان چه تنفر داشته باشد و بخواهد فرار کند و چه میل به غذا داشته باشد و چه میل جنس مخالف داشته باشد که به سمتش برود، تمام این ها به شکل حضوری وجدانی است نه به صورت حصولی. حیوان نسبت به این ها ادراک وجدانی شهودی دارد.

تمام این ها هویتش، نفس اماره ای است. یعنی می بینیم که در ما موج می زند و ما را می کشاند. بلکه گاهی برخی از این ها سر بسته است. مثل این که حیوان گرسنه ای که غذا می بیند و می خواهد ولی به جهت وجود حیوانی که دشمن اوست، از آن غذا غافل می شود. یعنی مشغول به امر دیگری می شود نه این که آن میل به غذا در او نباشد.

انسان به لحاظ روح خداوندی امیال وجودی در انسان دارد. مثلاً به ناحق به گوش کسی می زند، خودش درد می کشد. یا وقتی اتفاق می کند، خودش لذت می برد. در همه این ها یک نوع فهم و معرفت هم خوابیده است.

هم فهم از حقایق نظری دارد و هم فهم از حقایق عملی و حکمت عملی دارد. مثلاً این که این کار با کرامت نمی سازد.

ما تعبیر می کنیم: یک دسته امیال و فهم ها به نحو وجدانی هست، که بعدها به شکل حصولی در می آید. اما در این فهم ها هست که خوب و بد سر بر می آورد. که بوعلی می گوید: برای حیوان خوب و بد مطرح نمی شود. مثلاً شیر مربی که تعلیمش می دهد را نمی خورد، نه این که این خوردن بد باشد که این معلم به او غذا داده است و.... بلکه به حسب تعلیمی که دیده است و غریزه اش حکم می کند، نه این که خوب یا بد مطرح باشد.

نفس یک دسته امیال این سویی دارد که باید باشد، یک دسته امیال آن سویی هم دارد که وقتی آمد، دیگر نمی تواند امیال این سویی اش به هر شکلی باشد. مثلاً وقتی من گرسنه هستم، هر غذایی را بخورم؟! این جنگ بین این دو میل

است. اطفاء شهوت می خواهد بکند، به هر صورتی؟! یک میل به کرامت دعوت می کند و یک میل به هر صورتی. این جنگ بین فطرت و نفس است.

جهت نفسی: آن تعلقات حیوانی و مادون است که به نحو شعوری و وجودی و وجدانی می یابیم. که قرآن کریم تعبیر می کند به اتباع شهوات.

همه این ها هست به نحو امیال حضوری، وجودی. پس نفس به چه شکلی پیش آمد؟ به لحاظ تعلق به بدن. اما روح خداوندی این گونه امیال را ندارد.

جندی در شرح فصوص، بحث قلب را آورده است که حقیقت انسان به قلب است که روح خداوندی با بدن قلب را به وجود می آورد.

بیان کاشانی در اصطلاحات الصوفیه در ضمن بیان قلب می گوید: روح خداوندی تا به بدن می خورد، تبدیل می شود به جهت نفسی، که همه مراحل که برای حیوان مطرح کردیم را می گیرد.

پس جهت نفسی: وقتی روح خداوندی به بدن خورد، یک جهت نفسی پیدا می کند و یک جهت روحی.

نفس به لحاظ تعلق روح خداوندی به بدن است.

علامه حسن زاده در اواخر اتحاد عاقل و معقول دارند: جهت نفسی آن جهت تعلق روح خداوندی به بدن است. فطرت آن روح خداوندی به لحاظ خودش است.

نفسک التی بین جنبیک: آن روح خداوندی که آمده است بین دو طرف پهلویت.

نفس اماره به جهت تعلق به بدن است.

با این توضیح ما می توانیم یک قلب در وسط داشته باشیم که هم این را دارد و هم آن را، این نفس امیال وجودی است، به شکل شعوری؟ بله، به شکل وجودی است؟ بله. نفس اماره: آن جهت تعلقی روح خداوندی به جهت حیوانی و بدنی که در او به شکل شعوری وجدانی امیالی را می یابد. این امیال هم حد و حصر ندارد.

بعدها جلوتر برویم، برخی از موارد، انانیت های ویژه از نفس است، نه به این معنا که در جهت حیوانی یا نباتی باشد، بلکه در جهت حیوانی غلیظ است.

با این توضیح می توانیم نفس اماره را بفهمیم که چیست؟ در درون ماست که میل و گرایش وجودی در ما ایجاد می کند.

توضیح فطرت:

شیخ اشراق در بحث نفس از افلاطون نقل می کند که البته از فلوپین است، می گوید: خلع بدن کردم و خودم را مجرد کردم، دیدم سراسر نور و بهاء و صفا هستم. یعنی: تمام خیرات، خوبی ها، پاکی ها و خوشی های معنوی در روح هست.

در فطرت به دنبال چنین چیزی می گردیم. آدم می بیند که سراسر صفاست، خوش دلی است، خیانت را می فهمد، اگر کسی در باب فطرت خوب کار کند، حتی در فلسفه اخلاق، در آن خیلی بحث ها در می آید. انسان از ۱۶ سالگی به بعد می فهمد.

خوبی و بدی را می فهمد. در حیطه فطرت اصلاً شیطننت نیست، حتی نفسانیت نیست، بلکه همه اش خیرات و کمالات است.

با این توضیح این حدیث را خیلی راحت می توان معنا کرد:

« ۱ أَبِي رَجَمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ ع فَقُلْتُ الْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ أَمْ بَنُو آدَمَ فَقَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلاً بِلاَ شَهْوَةٍ وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلاَ عَقْلِ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ

علل الشرائع، ج ۱، ص: ۵

فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَأِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۴۹ (۶) (۱۳۹۴، ۸، ۱۶ / ۲۴ محرم / شنبه)

نفس اماره جنبه خاکی دارد.

روح الهی وقتی تعلق به این جنبه مادی می گیرد، این گونه می شود.

ما نیازمند به این خواهش ها هستیم و بلکه نباشد مشکل دارد. مثل این که کسی نیاز به غذا دارد ولی میل به غذا نداشته باشد، چه کار باید بکند؟

این خواهش های خاکی ریشه دارد در تعلق روح خداوندی به بدن. که تبدیل می شود به میل وجودی (شهوت) و تنفر وجودی (کراهت)

اسفار ج ۸، ص ۱۵۸

این متن را به عنوان شاهد برای این مطلب آورده ایم. این متن برگرفته از بیان غزالی در احیاء العلوم است. احیاء العلوم ج ۴، ص ۱۱۵

همچنین در ص ۱۳۷ از ج ۸ تعبیر می کند: قال بعض اهل العرفان... که منظورش غزالی است.

« ثم اعلم أن الحيوان لو اقتصر فيه على خلق الحواس و المدارك لإدراك الموافق من الأغذية و الأدوية و غير الموافق و لم يخلق له ميل في الطبع و شوق في النفس إليه - أو إرادة إياه في العقل يَسْتَحِثُّه على الحركة إلى الموافق أو مقابلات هذه يستحثه على الحركة عن المخالف لكان البصر و سائر الحواس معطلة في حقه فاضطر أن يكون له ميلٌ إلى ما يوافقهِ يسمى شهوة و نفرةٌ عما يخالفه يسمى كراهة ليطلب بالشهوة الملائم - و يهرب بالكراهة المنافي ثم هذه المرتبة من الميل

و النفرة فى جملة القوى المحركة- و إن كفت فى كمال وجود الحيوان بما هو حيوان لكن لا يكفى فى كمال وجود الإنسان

الحكمة المتعالية فى الاسفار العقلية الاربعة، ج ٨، ص: ١٥٩

الذى هو أشرف أنواع الحيوانات إذ الشهوة و الغضب سواء كان بحسب الشخص كشهوة الغذاء الموافق أو بحسب النوع كشهوة الجماع و الوقاع و الغضب على ما يخالف ذلك لا يدعوان إلا إلى ما ينفع و يضر فى الحال أما فى المال فلا يكفى هذه الداعية المسماة بالشهوة أو الغضب فخلق الله للإنسان داعية أخرى فوق الشهوة و الغضب مسخرة تحت إشارة العقل الهادى بنور الله إلى العواقب الأخروية المعرف لحسن الثواب و قبح العقاب و هذه الداعية هى المسماة بالإرادة و قد يسمى عند بعض علماء الدين باعثا دينيا و هى التى خص الله بنى آدم بها و أفردهم بها عن البهائم إكراما و تعظيما كما ميزهم بالعقل العارف بعواقب الأشياء و هذه الإرادة تحت إشارة العقل كما أن الشهوة تحت إدراك الحس هذا ما لخصناه من كلام بعض علماء الإسلام- و حاولنا أن نذكره فى هذا الفصل لجودة نظمه و حسن بيانه و لنعد إلى ذكر أحوال الحواس على التفصيل»

نفس انسان جامع روح و بدن است. هم مبنا و هم مطلب هست.

اسفار ج ٨، ص ١٣٧

«قال بعض أهل العرفان إشارة إلى معنى قوله تعالى و مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فى القلوب و الأرواح و غيرهما من العوالم جنودا مجندة لا يعرف حقيقتها و تفصيل عددها إلا هو و نحن الآن نشير إلى بعض جنود القلب يعنى النفس الناطقة و هو الذى يتعلق بغرضنا و له جندان جند يرى بالأبصار و هى الأعضاء و الجوارح- و جند لا يرى إلا بالبصائر و هى القوى و الحواس و جميعها خادمة للقلب و مسخرة له- و هو المتصرف فيها و قد خلقت مجبولة على طاعة القلب لا يستطيع له خلافا و لا عليه تمردا- فإذا أمر العين للانفتاح انفتحت و إذا أمر الرجل للحركة تحركت و إذا أمر اللسان بالكلام و جزم الحكم به تكلم و كذا سائر الأعضاء و تسخر الأعضاء و الحواس للقلب يشبه من وجه

تسخر الملائكة لله تعالى فإنهم جبلوا على الطاعة لا يستطيعون له خلافا و لا يعصون الله ما أمرهم و يفعلون ما يؤمرون و إنما افتقر القلب إلى هذه الجنود- من حيث افتقاره إلى المركب و الزاد لسفره الذى لأجله خلق و هذا السفر إلى الله و قطع المنازل إلى لقائه فلأجله جبلت القلوب قال تعالى وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و إنما مركبه البدن و زاده العلم و إنما الأسباب الموصلة التى توصله إلى الزاد و تمكنه من التزود و العمل الصالح فافتقر أولا إلى تعهد البدن و حفظه من الآفات بأن يجلب إليه ما يوافقه من الغذاء و غيره و بأن يدفع عنه ما ينافيه و يهلكه

الحكمة المتعالية فى الاسفار العقلية الاربعة، ج ٨، ص: ١٣٨

من أسباب الهلاك فافتقر لأجل طلب الغذاء إلى جندين باطن هو قوة الشهوة و ظاهر هو البدن و الأعضاء الجالبة للغذاء فخلق فى القلب جنود كثيرة من باب الشهوات كلها تحت قوة الشهوة و خلقت الأعضاء التى هى آلات الشهوة و افتقر لأجل دفع المؤذيات و المهلكات إلى جندين باطن و هو قوة الغضب الذى به يدفع المهلكات و ينتقم من الأعداء- و ظاهر و هو اليد و الرجل الذى يعمل به بمقتضى الغضب و كل ذلك بأمور خارجة من البدن كالأسلحة و غيرها ثم المحتاج إلى الغذاء إذا لم يعرف الغذاء الموافق لا ينفعه شهوة الغذاء و آتته فافتقر فى المعرفة إلى جندين باطن و هو إدراك البصر و السمع و الذوق و الشم و اللمس و ظاهر و هو العين و الأذن و الأنف و غيرها و تفصيل وجه الحاجة إليها و وجه الحكمة فيها مما يطول شرحه و لا يحويها مجلدات كثيرة.

فجملته جنود القلب يحصرها ثلاثة أصناف

أحدها باعث مستحث

إما إلى جلب المنافع النافع كالشهوة و إما إلى دفع المضار المنافى كالغضب و قد يعبر عن هذا الباعث بالإرادة.

و الثانى هو المحرك للأعضاء

إلى تحصيل هذه المقاصد يعبر عن هذا الثانى بالقدرة و هى جنود ماثورة فى سائر الأعضاء لا سيما بالعضلات منها و الأوتار.

و الثالث و هو المدرك المتصرف

للأشياء كالجواسيس و هي مبنوثة في أعضاء معينة فمع كل واحد من هذه الجنود الباطنة جنود ظاهرة هي الأعضاء التي أعدت آلات لهذه الجنود فإن قوة البطش إنما يبطش بالأصابع و قوة البصر إنما تدرك بالعين و كذا سائر القوى و لسنا نتكلم في الجنود الظاهرة التي هي الأعضاء فإنها من عالم الملك و الشهادة و إنما نتكلم الآن فيما أيد به من جنود لم تروها و هذا الصنف الثالث و هو الدراك من هذه الجملة تنقسم إلى ما أسكن المنازل الظاهرة و هي الحواس الخمس و إلى ما أسكن منازل باطنة و هي تجاويف الدماغ و هي أيضا خمسة فهذه أقسام جنود القلب.»

متن ص ۱۵۸ بهتر از این متن است که در آنجا عنوان میل و نفرت وجودی داد.

ما تکلیف ویژه را برای انسان و جنّ قایلیم. بلکه علامه در میزان تکلیف را به گونه ای عام معنا می کند که غیر انسان و جن را هم شامل می شود.

چنین موجودی وقتی خلق می شود و قرار است تصمیم بگیرد و مواخذه شود، قرار است که هر دو طرف در او بیاید و جنگ کند و تصمیم بگیرد. هر دو در او به عنوان میل است نه علت تامه. نه این که او کار را تمام کند که خودبخودی کار تمام شود.

میل و نفرت به عنوان میل است هستند، ولی در کنار این ها تصمیم انسان هم هست. واقعش این است که عقل باید تصمیم بگیرد که آن هم عقل عملی است و بر اساس عقل نظری اش.

عقل عملی باید تصمیم بگیرد. در صحنه عمل و کار عقل عملی تصمیم می گیرد. این عقل، حکمت عملی نیست، حسابش جداست.

عقل عملی در صحنه عمل و تدبیر باید تصمیم بگیرد، این نفس می تواند مطیع نفسش شود و می تواند مطیع فطرتش شود.

این یک موجود ذی شعوری است که می تواند تصمیم بگیرد، هر دو طرف در انسان وجود دارد علی السویه، گرچه به مرور یک جهت قوت می گیرد.

حکمت خدا برای این که بخواهد ما را با اراده مان مواخذه کند، هر دو میل را در ما گذاشته است، هر دو وجود دارد با عنوان نجوای فطرت و نجوای نفس.

در کنارش هم این صحنه است که هم شیطان است و هم ملک. و در بیرون هم، هم انبیاء هستند و هم کفار. که این ها را بعدا توضیح خواهیم داد.

تمام این ها صحنه امتحان و تصمیم گیری می شود.

این می شود صحنه عملی که باید تصمیم بگیریم.

اینجاست که ادبیات ویژه ای در قرآن است که: «تبعیت نفس نکن، عده ای هستند که مطیع نفس می شوند، عبد نفس می شوند و عده ای هم هستند که مخالفت نفس می کنند، مجاهده با نفس می کنند و با نفس می جنگند.»

پس انسان به حسب نفس، میل هایی دارد که باید با آن ها بجنگد. نمی گویند: چرا نفس داشتی، بلکه می پرسند: چرا از نفس پیروی نمودی؟!!

این میل مثل یک شیطانی در درون ماست که دعوت به شرّ می کند. این میل علت تامه نیست، مقتضی هست، ولی نه این که مقتضای مقابلش نباشد، در فرهنگ قرآن تمام بحث رفته است روی این که: تبعیت نفس اماره را نکن، نه این که چرا نفس داری؟

«ما أبرءُ نفسي، إنّ النفسَ لأَمّارةٌ بالسوء»

پس نکته اصلی در این بحث بر می گردد به تصمیم گیری ما. نه این که چرا این میل در درون ماست. هر کسی این خواهش های خاکی را دارد، اما تو چرا خواهش خاکی را پیروی کردی؟ مگر فطرت نداشتی؟! مگر عقلت نگفت بد است؟!!

مریم، ۵۹

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا»

کلا در بحث های سلوکی قرآن ظهورات خیلی فراوان است که ما متأسفانه پی آن را نگرفته ایم.

این ها خودشان شهوات را تبعیت کرده اند. این شهوات همان میل های وجودی است، به نظرم ظهور این آیه خیلی واضح است و نیاز به چیز دیگری ندارد.

الحمد لله در عرفان در وادی عمل عرفاء خیلی به این نکته ها توجه کرده اند و خیلی بهره برده اند،

اعراف، ۱۷۶

در مورد بلعم باعورا

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»

محمد، ۱۴

«أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ يَبِينَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ»

نجم، ۲۳

«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»

کهف، ۲۸

«وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۵۰ (۷) (۱۳۹۴، ۸، ۲۳) ۲ / صفر / شنبه

امیال دوگانه در انسان است: امیال الهی آن سویی که با فطرت در انسان است و امیال دنیایی که با نفس در انسان است.

بودن فطرت و نفس، ملک و شیطان، این ها بر اساس حکمت است.

این باعث می شود نکته ای پیش بیاید و آن این که: امیال خاکی در همه هست، خواه خفته و خواه بیدا.

آنچه مورد سوال است این که چرا به این سمت رفتی و این میل را اختیار کردی؟ هیچ گاه سوال نمی شود که چرا این میل را داری؟!

حضرت یوسف می فرماید: ان النفس لأمارة بالسوء.

این میل در همه هست.

مریم ۵۹

«»

اعراف / ۱۷۶

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» که تعبیر به تبعیت آمده است.

محمد / ۱۴

«»

این موارد تعبیر به تبعیت کرده است و گاه در آیات قرآن تعبیر شده است به «اتخاذ اله»

جاثیه / ۲۳

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ [یعنی می بیند و می داند که او حق است ولی از هوای نفس پیروی می کند. درست مثل جریان عرسعد که می داند طرف مقابلش کیست و می جنگد!] وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»

مثل فرعون می داند و خبر دارد که طرف مقابلش کیست و با او می جنگد! این ها اظلال الهی از روی علم خویش است. چرا؟ از بس مطیع هوا شده و تا حدی که به اتخاذ اله رسیده است.

شریعت چه می گوید؟

تبعیت نکن و در برابرش بایست!

آنی که در باب نفس اماره مطرح می شود در امیال خاکی است.

آن وقتی که بجنگد و مقابله کند و تبعیت نکند و سلطه پیدا کند، همه به این معنا اشاره می کند که: آن کسی که باید تبعیت نکند، تو هستی.

نساء / ۱۳۵

« فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا »

ص / ۲۶

«فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»

نازعات / ۴۰

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»

علامه این آیه را خیلی خوش معنا کرده است: یعنی هوا موجود است ولی از تبعیت آن نهی می کند، و لوزما به این معنا نیست که هوای نفس ما باید به طور کلی حذف شود تا به بهشت برود، بلکه هست و به بهشت می رود.

بله هستند کسانی که حتی میل و نجوا را در خودشان ندارند، که بعدا خواهیم گفت.

یا آن تعبیر رسول الله که فرمود: مرحبا به قومی که از جهاد اصغر بازگشته است و باید به جهاد اکبر مشغول باشید.

یعنی این هست و باید با او بجنگی! دین نمیگوید چرا هوا هست، بلکه می گوید: چرا نمی جنگی و مقابله نمی کنی؟! جنگ خیلی جلوتر هم می تواند برود و تا جایی پیش رود که دغدغه ها را هم برطرف کند.

- «۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ النَّبِيَّ ص بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ.»

- بیان امیر المومنین علیه السلام:

«أشجع الناس من غلب هواه»

- «و باسناده الی اَبی محمد الوابی قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: احذروا اهوائکم كما تحذرون أعدائکم، فلیس شیء أَعْدَى للرجال، من اتباع أهوائهم و حصائد ألسنتهم.»

- «قَالَ الْجَوَادُ ع مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ أُعْطِيَ عَدُوَّهُ مِنْهُ.»

یعنی نباید تبعیت کرد

- رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم

«فَرَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ وَ قَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مَنَزَعًا [یعنی خیلی راسخ در ماست این میل های خاکی] وَ إِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنزَعُ [میل دارد] إِلَى مَعْصِيَةِ فِي هَوَى»

برخی از عرفاء وقتی به صقع ربوبی می رسند آن وقت می گویند که ما تتمه اش را کندیم، آن وقت که انسان به تجلی ذاتی می رسد می تواند که ریشه این جنبه خاکی را از بین ببرد.

- «وَكَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَا تَدَعِ النَّفْسَ وَهَوَاهَا - فَإِنَّ هَوَاهَا فِي رَدَاهَا وَ تَرَكُ النَّفْسَ وَ مَا تَهْوَى أَذَاهَا وَ كَفَّ النَّفْسَ عَمَّا تَهْوَى دَوَاهَا.»

در این حدیث شیوه های مبارزه با نفس است. نفس وقتی به آن توجه نمی کنید، کم رمق و بی جان می شود و از بین می رود.

- امیر المومنین علیه السلام: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهَدَهَا.»

- «قد أفلح من زكّاهَا» یعنی رستگار است کسی که نفس را پاک کند.

اماره به سوء بودن نفس

سوال: چرا نفس اماره، نفس اماره به سوء است؟ در حالی که این امیال هم برای بقاء بدن و پرورش بدن و بقاء نوع، لازم است.

جواب:

اصل نفس برای بقاء بدن و نوع انسان و پرورش او نیاز است. اما یک حرف هست و آن این که: کنار این میل خاکی، انسان یک فطرت و میل علوی هم دارد. یک عقلی هم کنار این هوا مطرح است و انسان هر دو را دارد. چرا او را ترجیح می دهیم؟

جواب: جهت اصلی انسان فطرت و روح خداوندی است. آن چیزی که انسان را انسان کرده است و انسان حقیقت شد، این روح خداوندی است. آن جهت اصلی انسان این است. این جنبه مادی به عنوان یک شأن حرفی نیست، اما جنبه اصلی انسان روح خداوندی است،

ما از آن جهت اصلی به فطرت یا حقیقت روحی قلب نه حقیقت خاکی و بدنی قلب، تعبیر می گردد.

^۱ (۲) أي هلاكها في الآخرة بالهلاك المعنوي. في القاموس ردى في البئر: سقط، كتردى و أرداه غيره و رداه و ردى كرضى ردى: هلك.

بر حسب این اصل خوب و بد را می فهمیم. برای نفس خیانت، کرامت، شرافت و... مطرح است.

- اما نفس اماره به حسب خودش که نگاه می کنید، حلال و حرام سرش نمی شود، مثلاً میل به غذا وقتی برایش

مطرح می شود، کاری به حلال و حرام ندارد، طعم و مزه هر دو یکی است،

- اصلاً برای نفس اماره کام گرفتن مطرح است و هیچ مسأله ای به نام خیانت مطرح نیست.

آن وقتی که میل می آید اصلاً نفس منتظر این نیست که حق است یا باطل، خیانت است یا نیست، حلال است یا حرام،

آن چه برایش مهم است رسیدن به مُنای خویش است.

- در نفس اماره، رحم و مروت مطرح نیست. مهم برایش غلبه و تغلب است. می خواهد بکوبد!

- برای نفس چیزی به نام گناه و عصیان معنا ندارد. بلکه رسیدن به خوشی و امیال خویش و به کیف خودش

رسیدن مطرح است. چیزی به نام گناه و غیر گناه مطرح نیست.

این که حضرت یوسف می فرماید: ان النفس لاماره بالسوء،

نفس به حسب خودش هیچ بویی نمی کشد که این درست یا غلط، بررسی نمی کند که این درست است یا غلط،

نجابت، خیانت و... اصلاً برای مطرح نیست.

همه چیز برایش علی السویه است.

این باعث می شود که بحث میلش

... لذا می شود اُماره بالسوء

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۵۱ (۸) (۱۳۹۴، ۸، ۲۴ / ۳ صفر / یکشنبه)

ادبیات تبعیت هوای نفس و عدم تبعیت یا نهی نفس، یا جهاد با نفس یا سلطه بر نفس پدید آمد.

ادبیات دیگری هم به نام سخط نفس هم هست.

سخط نفس

« فَمَا أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ يَا دَاوُدُ إِنِّي وَضَعْتُ خَمْسَةً فِي خَمْسَةٍ - وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي خَمْسَةٍ غَيْرِهَا فَلَا يَجِدُونَهَا وَضَعْتُ الْعِلْمَ فِي الْجُوعِ وَ الْجَهْدِ وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي الشَّبَعِ وَ الرَّاحَةِ فَلَا يَجِدُونَهُ وَ وَضَعْتُ الْعِزَّ فِي طَاعَتِي - وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي خِدْمَةِ السُّلْطَانِ فَلَا يَجِدُونَهُ وَ وَضَعْتُ الْغِنَى فِي الْقَنَاعَةِ وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي كَثْرَةِ الْمَالِ فَلَا يَجِدُونَهُ وَ وَضَعْتُ رِضَائِي فِي سَخَطِ النَّفْسِ وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي رِضَى النَّفْسِ فَلَا يَجِدُونَهُ وَ وَضَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْجَنَّةِ وَ هُمْ يَطْلُبُونَهَا فِي الدُّنْيَا فَلَا يَجِدُونَهَا »

دیروز داشتیم این را می گفتیم چرا نفس اماره به سوء است. بحث سر خوبی یا بدی نفس نیست، بلکه محل سوال، اراده و عدم اراده و تبعیت و عدم تبعیت نفس است.

اما چون انسانیم و انسان آنی است که دارای فطرت است، آن چه موجب تشریف و میز انسان شد، آن چه باعث شد بگوئیم به مرحله انسانیت رسید، باید گفت: روح خداوندی امیال خاص خودش را دارد. از این جهت مسأله نفس اماره به سوء مطرح می شود.

نفس اماره از جهت خودش میل به مطلوبات خودش دارد. خیانت مطرح نیست، رحم و مروت، حق و باطل، منافی و غیر منافی مطرح نیست.

امیال خاکی خودش را می خواهد درست کند. وقتی او دنبال این است، دیگر شامه ای ندارد که بگوید: این میل نه، آن میل بله. از نظر او علی السویه است. لذا همان طور که نسبت به حلال میل نشان می دهد نسبت به حرام هم میل نشان می دهد.

برای نفس حلال و حرام و معصیت مطرح نیست، بلکه تسرع به حرام و معصیت و هرجیز دیگری دارد، لذا می شود اماره به سوء.

همین باعث شده است، مناجات شاکین امام سجاد علیه السلام چنین می فرماید:

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَّارَةً وَإِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادِرَةً وَبِمَعَاصِيكَ مُوَلَّعَةً وَبِسَخَطِكَ مُتَعَرِّضَةً تَسْلُكُ بِي مَسَالِكَ الْمَهَالِكِ وَتَجْعَلُنِي عِنْدَكَ أَهْوَنَ هَالِكٍ كَثِيرَةَ الْعِلَلِ طَوِيلَةَ الْأَمَلِ إِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجَزَّعُ وَإِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمْنَعُ مِيَالَةً إِلَى اللَّعِبِ وَاللَّهُوِ مَمْلُوءَةً بِالْغَفْلَةِ وَالسَّهْوِ تُسْرِعُ بِي إِلَى الْحَوْبَةِ [گناه] وَتُسَوِّفُنِي بِالتَّوْبَةِ. »

اما در مورد روح خداوندی توضیح می دهم که چیست که آن وقت نفس اماره به سوء محسوب می گردد.

بررسی ابعاد فطرت انسان

در روح خداوندی هم میل وجودی علوی است و هم فهم فطری دارد و هم فهم عقلی دارد.

باید این سه توضیح داده شود:

۱. میل وجودی

از یک جهت به لحاظ وجودی خود روح به سمت جنس خودش می کشد. به تعبیر شیخ اشراق که مطلبی را از افلاطون نقل می کند که اصلش از فلوطین: من وقتی خلع بدن کردم دیدم سراسر نور است و بهاء. سراسر خوشدلی و شرافت و نجابت و صداقت و حقیقت و حقیقت جویی.... است. این همان است که شهید مطهری از آن به گرایش های فطری نام برده است. مثلا یک برخورد کریمانه از کسی می بینیم نفس این اخلاق کریمانه برایمان زیبا جلوه می کند از منظر فطرت. در خدا نوعی زیبایی می بیند. رسول الله را سراسر زیبایی می بیند. گرایش انسان شناختی. بلکه به بنده بگوید: در گرایش فطری حقیقت جویی، همان است که سفسطه را نمی تواند قبول کند. دیده ام کسانی که در

مشکلات معرفت شناسی که گرفتار شده اند، عذابشان شدید است. عمده حقیقت جویی اصلی انسان به سمت عالم قدس و به سوی خداست، ولی همه جا این میل حقیقت جویی جریان دارد. بنده خدایی در گناه غرق بود، در همان جلسه احساس در لجن افتادن کرده بود. این برخاسته از فطرت حقیقت جوی اوست. مگر ما حیوان هستیم؟! که همین باعث یقظه می گردد.

ما یکدسته گرایش هایی داریم: چه رنج بردن و چه لذت بردن از این دست مواردی که ذکر کردیم. رنج فطری و لذت فطری، رنج علوی و لذت علوی.

شهید مطهری این ها را دسته بندی کرده است: گرایش های اخلاقی، فطری، زیبایی شناختی، همه از این دست میل های وجودی است.

میل را قبلا توضیح دادیم که در ما یک نوع میل وجودی، وجود دارد.

۲. فهم فطری

فهم فطری. علاوه بر وجود میل، می فهمیم و بو می کشیم. «أَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» این آیه بیانگر این فهم است. این بحث ها می تواند مبانی فلسفه اخلاق هم بشود که باید در جای خودش بحث شود. یعنی به فطرتش فهم دارد. به حقیقت وجودی اش یک نوع برخورد وجودی می کند. می فهمد بد، یا خوب. مثلا کسی که با تکبر راه می رود، تعفنش را احساس می کنیم.

مثلا بی دلیل به کسی ظلم می شود، انسان رنج می کشد، این را می فهمد. فطرت هایی که سلیم است رنج های ویژه ای می برد. رنج رسول الله به خاطر فطرت سلیمش، رنج ویژه ای است.

بحث فهم فطری را در مباحث مقدمات منازل السائرین، آن جا که مراتب انسانی را می گفت، روح و قلب و... در آنجا فهم فطری را توضیح دادم.

فهم فطری، فهم خوشی ها یا رنج هایی است که برخاسته از فطرت است. یعنی ما نسبت به آن چه اطرافمان می گذرد، خنثی نیستیم. چه به لحاظ میل و چه به لحاظ فطرت.

اصل این فهم از سن بلوغ آغاز می گردد که بعدها این ها را مفصل توضیح خواهیم داد.

این فهم فطری، فهم حضوری است.

۳. فهم عقلی

آقایان فلاسفه مثل بوعلی تعبیر می کنند: عقل نظری میفهمد در حیطه حکمت عملی. چون قواعد کلیه است، قواعد کلیه را عقل نظری می فهمد.

اما بنده اعتقاد این است که: عقل عملی خود می فهمد. افزون بر عقل عملی تدبیری که بوعلی می گوید، یک عقل عملی کلی یاب داریم.

عمده حرف این است: عقل دریابنده حکمت عملی (چه عقل عملی و چه عقل نظری) خودش پایه هایی دارد که فطری است و بر اساس آن پایه ها به نتیجه می رسد. همچنان که عقل نظری بر پایه اولیات به نتایجی می رسد، مثل اصل عدم تناقض. این فطرت عقل حصولی است که درک می کند. این نیز شعبه ای از فطرت است در فضای ادراک حصولی. یعنی: همان رگه حقی و روح خداوندی، خود یک شعبه عقل نظری دارد که در عقل حصولی آن را حل می کند.

این فطرت در فضای حصولی است.

همه این ها به خاطر روح خداوندی در انسان است.

تا روح خداوندی در انسان مطرح شد، بحث بد و خوب مطرح می شود. بد و خوب برای حیوانات مطرح نمی شود، اما به دلیل وجود این سه جنبه در انسان که از روح خداوندی ناشی شده است، خوب و بد در انسان معنا دارد و جریان پیدا می کند.

بوعلی مثال می زند: حیوان درنده ای مربی دارد و او را تربیت می کند و.... اما او را نمی خورد، نه به این خاطر که چون این همه به من خدمت کرده است، من او را نمی خورم و به او بدی نمی کنم، بلکه انسان است که برایش خوبی و بدی مطرح می شود.

انسان است که برایش خوب و بد معنا دارد اما در ساحت حیوانی خوب و بد معنا ندارد.

وقتی این روح خداوندی هست، درست است که نفس اماره میل به مطلوبات خودش دارد، ولی این خوب است و آن بد است.

چون جهت انسانی هست، خوب و بد در مقابل خواسته های هوای نفس و نفس اماره معنا پیدا می کند.

کمال انسان به چیست؟ به فطرت و به روح خداوندی است. جهت تعلق به حکمت خداوندی باشد،

حقیقت انسان روح خداوندی است، خوب و بد را تشخیص می دهد.

این همان چیزی است که عقل بیاید همراه خودش حیاء و دیانت را همراه می آورد.

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ^۱ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: هَبَطَ جَبْرِئِيلُ عَلَى آدَمَ ع فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَخْبِرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرَهَا وَدَعِ اثْنَتَيْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جَبْرِئِيلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالِدَيْنِ فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ لِلْحَيَاءِ وَالِدَيْنِ أَنْصَرِفَا وَدَعَاهُ- فَقَالَا يَا جَبْرِئِيلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَشَانَكُمَا وَ عَرَجَ^۲» دست خودتان است، هر جا می خواهید باشید، باشید.

در ذات عقل، حیاء و نجابت و کرامت و شرافت و دیانت خوابیده است. عقل آن حقیقت روح خداوندی و فطرت است.

بسم الله الرحمن الرحيم

^۱ (۴) وزان أمير على ما في القاموس.
^۲ (۱) الشأن بالهمزة: الامر و الحال أي الزما شأنكما أو شأنكما معكما و يحتمل أن يكون الإشارة تمثيلية و ان الله تعالى خلق صورة مناسبة لكل واحد منها و بعثها مع جبرئيل عليه السلام (آت)

جلسه ۱۵۲ (۹) (۱۳۹۴، ۸، ۳۰ / ۹ صفر / شنبه)

حقیقت نفس اماره تعلق روح خداوندی به جنبه بشری و خاکی و بدنی است. اما فطرت آن جنبه الهی و حقیقی روح خداوندی است.

آیات و بیاناتی از عرفاء و فیلسوفان آوردیم.

بعد عرض شد: ما به لحاظ نفس اماره یک دسته از امیال خاکی داریم و در کنارش دسته ای از امیال الهی هم داریم. بعد رسیدیم به این که چرا نفس اماره به سوء است، در حالی که این امیال فی حد نفسه خیلی از اوقات خوب است، مثلاً میل به غذا یا میل به جنس مخالف و.... اگر نباشد، بقاء انسان و بقاء نسل آدمی از بین می رفت. تا حس و خیال و وهم به کار نیفتد، ما حتی آماده کار عقلی هم نمی شویم.

اما چرا اماره به سوء است؟

به دلیل این که انسان در کنار این نفس، چیز دیگری به اسم فطرت دارد و حقیقت انسان را فطرت و جهت عقلی تشکیل می دهد. عقل می گوید: این خیانت است، ولی نفس می گوید کامت را بگیر! نفس به لحاظ خودش حلال و حرام برایش فرق نمی کند. آنی که باید مهار نفس بشود و افسار شود فطرت است.

لذا بحث رسید به فطرت و در مورد فطرت گفتیم در فطرت چند چیز است: میل فطری و وجودی، فهم فطری که به نحو حضوری همانجا که خلاقی صورت می گیرد، آن را فهم می کند که غلط است و بد. همچنین ساحت فهم عقلی، هم داریم که فهم تصدیقی در فضای عمل که ما اسمش را می گذاریم عقل عملی ولی بوعلی از آن به عقل نظری تعبیر می کند. خوب و بد فهمیدن برای عقل است.

چند حدیث در این زمینه خواندیم که فطرت ما گرایش به خوب دارد، گرایش به خدا دارد، گرایش به زیبایی معنوی دارد. و مواردی اینچنین که نوعاً شهید مطهری بدان اشاره کرده است.

- «فَقَالَا يَا جِبْرِئِيلُ إِنَّا أَمَرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَشَانَكُمَا وَ عَرَجَ»

- «أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُدَّ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَأَلَذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ النَّكَرَاءُ^٢ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ.»
- «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره / ۱۳۰)

بوعلى قواعد کلیه را می گوید عقل نظری. اما قواعد در صحنه عمل را بوعلى تعبیر می کند به عقل تدبیری، که این در صحنه عمل می تواند تابع فطرت الهی باشد، و می تواند تابع نفس اماره باشد. وسط صحنه چی ایستاده است؟ عقل عملی تدبیری. این عقل گاه به خاطر امیال خاکی مسأله ای را ترجیح می دهد. این را که کرد؟ انسان کرد. لذا این در انسان می شود بد.

به چنین حالتی می گویند: تبعیت.

که بوعلى از این برداشت های اخلاقی خوبی کرده است که: نباید از مادون خود تبعیت کند و باید از مافوق خودش (عقل نظری) تبعیت کند.

یکی از کارهایی که روایات و آیات کرده اند این است: تو اول بدان که دشمن چیست؟ سپس از آن تبعیت نکن.

آن چه در بحث های تمثیلی و رمزی تأویلی فیلسوفان آمده است، مثل کتاب سلامان و ابدال بوعلى که خلاصه اش در اشارات آمده است، آنجا درگیری عقل عملی با نفس اماره است. یا آن چه که شیخ اشراق در غربت غریبه آورده است که مورچه باید زنت را بکشی و.... آن داستان ها همه نظر دارد به تک تک امور نفس اماره ای. این جنگ را خوب آورده است. همچنین در کتاب لغت موران هم بحث جنگ با نفس اماره را خیلی خوب آورده است.

سوال: آیا می شود که نفس اماره به حسب انسانی یک نوع زشتی و سوء است؟

^۱ (۲) في بعض النسخ [فما الذي].
^۲ (!) «النكراء»: الداء و الفطنة و هي جودة الرأي و حسن الفهم و إذا استعملت في مشتبهات جنود الجهل يقال لها الشيطنة: و نبه (ع) عليه بقوله تلك الشيطنة بعد قوله تلك النكراء (آت)

این غیر از اماره به سوء بودن است. بله اماره به سوء است که اموری را دستور می دهد به اموری که خلاف فطرت الهی است.

اما آیا می شود وجود شهوت در خود انسان را بگوییم سوء است؟ اگر این شهوت در عالم ربانی نیست ولی در انسانی که درگیر شهوت است، این شهوت زشت و سوء است؟

پاسخ مثبت است. یعنی این ها به جهت انسانی زشتی ماست. اما این زشتی یک وقت است جان ما را می گیرد ولی گاهی جان ما را نگرفته است، ولی در ما هست.

عرفاء به وقتش که شده است حتی القاء نفسانی را زشتی می دانند که صحنه نفس را کدر کرده است. حتی میل هم ندارد، ولی گهگاه خاطرات نفسانی که آمده است با این که هیچ میلی هم وجود ندارد، ولی همین او را به زحمت می اندازد.

یا این که انسانی است که درگیر شهوت است و همه اش با شهوت در حال جنگیدن است.

بعضی از آقایان این کریمه قرآنی که در سوره اعراف آمده است که جریان حضرت آدم را نقل می کند که بعدا جریان حضرت آدم را مفصل نقل خواهیم کرد به دلیل روایاتی که در این باب هست.

« وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (۲۰) »

« يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۲۶) » لباس تقوا هم می خواهد زشتی های درون را بپوشاند و هم زینت درون باشد.

اینجاست که بعضی از آقایان گفته اند: تقوا یعنی: حذر کردن و مصونیت درونی نسبت به زشتی.

آن زشتی درونی چیست که تقوا می پوشاند؟ این نفس اماره و متعلقاتش. مثل شهوت و غضب و... همه این ها اگر بو بکشید، زشت است و بد بو است. چه شهوت بالفعل که تبدیل می شود به نفس اماره اصیل. و چه این که میل به شهوت

وجود دارد ولو به فعلیت نرسیده است، به حسب خودش این نفس اماره زشت است. نوع نفس اماره به حسب ذاتش بد و زشت و بد یو است.

در متون دینی از ما خواسته اند این شهوات را بکشید و از این شهوات تطهیر شوید.

غرر دو درر، ص ۴۳۶

«طَهِّرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ دَنَسِ الشَّهَوَاتِ تَدْرِكُوا رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ.»

«خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنْ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ وَقَمَعَ غَضَبَهُ وَأَرْضَى رَبَّهُ.»

«نَزَّهُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ دَنَسِ اللَّذَاتِ وَتَبِعَاتِ الشَّهَوَاتِ.»

انسان باید به جایی برسد که حتی میل و شهوت و حتی خطور قلبی نفسانی هم نداشته باشد. که همه این ها مانع است.

مولانا تشبیه می کند به این که چشمه آبی که جاری می شود تا به مقصد برسد و در بین از جوی هایی عبور می کند، اگر این جوی جلبک های بدبویی داشته باشد، این آب ولو زلاب باشد، رنگ و حتی بوی آن آب را می گیرد. بعد به تجربه سلوکی اش می گوید: کسانی که نفسشان آلوده است، اعمال و نیاتشان ولو خیر و پاک باشد، رنگ و بوی هوای نفس را به خود می گیرد.

تاکید می کنم: از ابتدا می گویند همین که تبعیت میل نکنید کافی است. این معفو است. ولی این که اصل وجودش خلل ایجاد می کند. آن چه در جان شماست یحاسبکم به الله! این هوای نفس و متعلقاتش در من هست و من تبعیت نمی کنم، پس چرا محاسبه می کنند؟ در حالی که معفو است!

این همان چیزی است که عرفاء می گویند: درست است که شما می رسید، ولی باز یک نوع سوء و زشتی و تنزل وجودی برای شما هست.

آقایان در دستوارتشان خیلی تاکید می کنند به لایروبی ظرف جان. از جمله آقای قاضی و دیگران.

یک زشتی درون داریم به اسم نفس اماره و یک زیبایی درون به اسم فطرت.

بعضی ها تحمل این را ندارند و تمام زندگی اش برهم می خورد. این را برای این عده نخواهیم گفت. بحث دغدغه های درست است که «فاتخذه عدوا» را جدی بگیرید. از این که انانیت در ما بیاید خوشمان نیاید!! لذا یکی از چیزهایی که دینمان یاد داده است: دو چشم در بیرون و دو چشم در درون. ببینیم و یاد بگیریم و عمل کنیم.

اما شیوه های عمل چگونه است؟ این را می شود در موردش بحث نمود. بعدها شاید بگوییم: به وسیله همان آب زلال می تواند شستشو دهد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۵۳ (۱۰) (۱۳۹۴، ۹، ۱ / ۱۰ صفر / یکشنبه)

عرض کردیم اساسا نفس اماره برای موجودی مثل انسان که روح خداوندی اصل اوست، سوئات است. آن وقتی که تبعیت از هوای نفس می گردد، سوء بودن که خیلی واضح است، اما وقتی عمل به دستور او نمی کند، سوء بودن ذاتی آن باقی است.

اولین چیزی که اولین کسی که می خواهد به نفس اماره به جدّ پردازد، این است که هر وقت نفس اماره به گناه دعوت کرد، عمل نکن.

هر کسی که بالا می رود، سوء بودنش رقیق می شود.

می شود این نفس اماره به جایی برسد که هیچ سوء نباشد و اصلا سوء نباشد. این در مورد معصومین علیهم السلام و اولیاء خاص مطرح است که برخی از راه نفس مطمئنه تبیین می کنند، ولی به نظرم سخن بالاتر از این هاست.

با این توضیح کم کم می توانیم دسته ای از آیات در باب انسان و کمالات و مقامات انسان را بهتر معنا کنیم.

در مقابل دسته ای از آیات داریم که انسان را مذمت می کنند، که انسان عجول و هلوع است.

یکی از بهترین جمع ها این است:

این تعاریف به حسب فطرت و روح خداوندی است و آن مذمت ها به لحاظ نفس اماره و جنبه خاکی انسان است.

به نظرم این تحلیل و جمع، جزء جمع های موفق در این زمینه است.

نساء آیه ۲۷ و ۲۸

«وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّلَاوَاتِ أَنْ تَمْلِكُوا مِثْلًا عَظِيمًا (۲۷) يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَحْكُمَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۲۸)»

علامه در المیزان ج ۴، ص ۲۸۲

«كون الإنسان ضعيفا لما ركب الله فيه القوى الشهوية التي لا تزال تنازعه في ما تتعلق به من المشتبهات، [يعني به لحاظ

نفس اماره انسان].»

سوره هود آیه ۹ و ۱۰

«وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكْفُرُ (۹) وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورًا (۱۰)»

علامه در المیزان ج ۱۰، ص ۱۵۶

«فالإنسان مطبوع على اليأس عما أخذ منه و الكفران، و قد أخذ في الآية لفظ الإنسان - و هو لفظ دال على نوعه -

للدلالة على أن الذي يذكر من صفته من طبع نوعه.»

علق آیه ۷

«كَذَلِكَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى (۶)

أَنْ رَّاهُ اسْتَغْنَى (۷)»

اسرا آیه ۱۱

«وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱)» که بنده معتمد این عجل بودن بر می گردد به نفس اماره، اما علامه می زند به جنس و طبع انسان.

اسرا / ۱۰۰

«قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذَا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰)»

زمر / ۸

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (۸)»

عبس / ۱۷

«قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷)»

عادیات / ۶

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶)»

معارج / ۱۹ - ۲۱

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۰) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۲۱)»

علامه در المیزان ج ۲۰، ص ۱۳

«و ليس الهَلَع و شدة الحرص المَجْبُول عليه الإنسان - و هو من فروع حب الذات - فى حد نفسه من الرذائل المذمومة كيف؟ و هى الوسيلة الوحيدة التى تدعو الإنسان إلى بلوغ سعادته و كمال وجوده، و إنما تكون رذيلة مذمومة إذا أساء الإنسان فى تدبيرها

الميزان فى تفسير القرآن، ج ٢٠، ص: ١٤

فاستعملها فيما ينبغى و فيما لا ينبغى و بالحق و بغير حق كسائر الصفات النفسانية التى هى كريمة ما لزمته حد الاعتدال و إذا انحرفت إلى جانب الإفراط أو التفريط عادت رذيلة ذميمة.

فالإنسان فى بدء نشأته و هو طفل يرى ما يراه خيرا لنفسه أو شرا لنفسه بما جهز به من الغرائز العاطفة و هى التى تهواه نفسه و تشتهيه قواه من غير أن يَحِدَّ بحدٍّ أو يُقَدِّرَه بقدر فيجزع إذا مسه ألم أو أى مكروه، و يمنع من يزاحمه فيما أمسك به بكل ما يقدر عليه من بكاء و نحوه. [این خاصیت هلوع بودنش است. که کودک در دوران کودکی این ها خیرش است.]

و هو على هذه الحال حتى إذا رزق العقل و الرشاد أدرك الحق و الباطل و الخير و الشر و اعترفت نفسه بما أدرك و حينئذ يتبدل عنده كثير من مصاديق الحق و الباطل و الخير و الشر فعاد كثير مما كان يراه خيرا لنفسه شرا عنده و بالعكس.

فإن أقام على ما كان عليه من اتباع أهواء النفس و العكوف على المشتبهات و اشتغل بها عن اتباع الحق و غفل عنه، طُبِعَ على قلبه فلم يواجه حقا إلا دحضه و لا ذا حق إلا اضطهده و إن أدركته العناية الإلهية عاد ما كان عنده من الحرص على ما تهواه النفس حرصا على الحق فلم يَسْتَكْبِرْ على حقٍّ واجهه و لا مَنَعَ ذا حقٍّ حقَّه. [سخن علامه این است:

هلوع بودن هم در ناحیه فطرت هست و هم در ناحیه نفس. نسبت به نفس گاهی هلوع هست و گاهی نیست. اما هلوع بودن در ناحیه فطرت همیشه هست.

عرضم این است: این بیان علامه قسمت اولش خیلی خوب است که کودک به حسب طبعش عمل می کند ولی تا عقل آمد این می شود بد که این را هم تذکر داده است.

اما سوال: آیا آنی که فطرت انجام می دهد همان هلوع است؟ یا این که فطرت بر اساس خیر و شر عمل می کند؟

به نظرم اینجا باید یک مقداری فاصله گرفت. چون ایشان می خواهد جوابی به کشاف بدهد که خود این خیر است ولی بد استفاده کردنش بد است. ولی بنده عرضم این است که هلوع در فطرت نیست. بلکه در فطرت ما شدت میل به خیر داریم. اما اگر ولع باشد، باید به لحاظ این ولع نفس، به سراغ خیر بروم هرچه بادا باد!!! بنده عرضم این است که خداوند هلوع بودن را خداوند به عنوان مذمت ذکر کرده است. بلکه میل در ناحیه فطرت، میل های پاک است. اما علامه به معنای حب به ذات معنی کرده است که به نظرم این درست نیست. هلوع به حسب اصلش کمال است ولی وقتی عقل آمد، آن وقت مشکل است.

می خواهم از این بیان علامه استفاده کنم که به حسب طبع انسانی یک ولعی داریم که این ولع خوبی و بدی را نمی فهمد، اما مرحله دوم خوبی و بدی را می فهمد، به نظرم این جنبه سراسر نور است.

علامه می فرماید: چه در مرحله اول و چه در مرحله دوم ولع و هلع وجود دارد،

بنده عرضم این است که خود این ولع حتی فطرت هم که شکوفا شد، بد است چون می جنگد با فطرت.

قبل از عقل، ولع خوب است و کمال، بعد از عقل این ولع خوب نیست و بد است. تا عقل می آید، نفس می شود اماره بالسوء.

تا عقل مطرح شد از این به بعد این سوال مطرح می شود: چرا این میل های خاکی که به شدت در من هست، به آن توجه کنم؟!

علامه می فرماید: مذمت برای اصل نفس نیست، بلکه برای تدبیر است. یعنی سوء تدبیر سبب می گردد که نفس مذمت گردد.

به نظرم سیاق آیه مذمت به نفس می خورد نه فطرت. ما در فطرت قایل به میل هستیم، ولی عنوان هلع به آن داده نمی شود.

عقل و فطرت یک چیز است، و لذا باید طرحی داد که ولع و هلع به حیطة فطرت را پیدا نکند.

در فطرت چیزی به نام شدت میل داریم، و ما این را قبول داریم ولی به آن تعبیر به هلع و ولع نمی شود.

فضای مذمتی که در نوع این آیات هست ناظر است به نفس اماره است.

بنده در جای خودش قایلیم که کاری می کنیم بر اساس فطرت، ولی در کار خلل هایی ایجاد می شود، این خلل ها به سبب هوای نفس است.

نفس با فطرت همیشه هست تا جایی که یکی غلبه می کند و یکی قاهر و یکی مقهور. به گونه ای که مثلا نفس اماره می شود همان فطرت پاک. با ریاضت های درست سلوکی. نفس می شود نوری و فطری. همچنان که نفس اگر قوی شد، فطرت را خاموش می کند.]

فالإنسان فی بادئ أمره و هو عهد الصبی قبل البلوغ و الرشد مجهز بالحرص الشديد علی الخیر و هو صفة کمالیة له بحسب حاله بها ینبعث إلی جلب الخیر و اتقاء الشر قال تعالی: «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»: العاديات: ۸.

ثم إذا رزق البلوغ و الرشد زاد تجهيزا آخر و هو العقل الذی بها یدرک حقائق الأمور علی ما هی علیها فیدرک ما هو الاعتقاد الحق و ما هو الخیر فی العمل، و یتبدل حرصه الشديد علی الخیر و کونه جزوعا عند مس الشر و منوعا عند مس الخیر من الحرص الشديد علی الخیر الواقعی من الفرع و الخوف إذا مسه شر أخرى و هو المعصیة و المسابقة إلی مغفرة ربه إذا مسه خیر أخرى و هو مواجهة الحسنة، و أما الشر و الخیر الدنیویان فإنه لا یتعدی فیهما ما حده الله له من الصبر عند المصیبة و الصبر علی الطاعة و الصبر عن المعصیة و هذه الصفة صفة کمالیة لهذا الإنسان.

و أما إذا أعرض الإنسان عما یدرکه عقله و یعترف به فطرتة و عکف علی اتباع الهوى و اعتنق الباطل و تعدی إلی حق

کل ذی حق و لم یقف فی حرصه علی الخیر علی حد المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص: ۱۵

فقد بدل نعمة الله نقمة و أخذ صفة غريزية خلقها الله وسيلة له يتوسل بها إلى سعادة الدنيا و الآخرة وسيلة إلى الشقوة و الهلكة تسوقه إلى الإدبار و التولى و الجمع و الإيعاء كما في الآيات.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۵۴ (۱۱) (۱۳۹۴،۹،۲۸ / ۷ ربیع الاول / شنبه)

نفس اماره را عرض کردیم که یک میل وجودی خاکی است.

مسأله خواطر نفسانی

چیز است که عرفاء از آن به خواطر نفسانی بحث می کنند و در قرآن هم تحت عنوان وسوسه از آن تعبیر شده است.

«و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب اليه من حبل الوريد» (ق / ۱۶)

این بیان عرفاء متن دینی را به خوبی معنا می کند و بلکه عرفاء متن دینی را دیده اند و به لحاظ تجربه سلوکی شان آن را یافتند.

این کارهای عارفان ما سرمایه ایست و ادبیاتی را به وجود آورده اند.

«و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب اليه من حبل الوريد» (ق / ۱۶)

(ما انسان را خلق کردیم و می دانیم که نفسش به او چه وسوسه ای می کند و ما از رگ گردن به و نزدیک تریم.)

آیات به ویژه این که نقل به معنا نیست، بلکه عین لفظ هم حساب شده است. برخلاف روایات که گاهی نقل به معناست.

لفظ وسوسه در قرآن هم در مورد شیطان به کار رفته است و هم در مورد نفس اماره.

معنای وسوسه: صدای خفی که متضمن معنای بد و زشت است.

مجمع البحرین و برخی کتب لغت دیگر: القاء دل به نحو منفی تعبیر به وسوسه و به نحو مثبت را می گویند الهام.

مجمع البحرين، ج ۴، ص ۱۲۲

«قوله تعالى: **فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ** [۲۰ / ۱۲۰] أى ألقى إلى قلبه المعنى بصوت خفى، و المعنى **فَوَسْوَسَ** إليهما لكن العرب توصل بهذه الحروف كلها الفعل، يقال لما يقع فى النفس من عمل الخير إلهام **و ما لا خير فيه وَسْوَاسٌ**.»

مفردات راغب، ص ۸۶۹

«**الْوَسْوَسَةُ**: الخطرة الرديئة، و أصله من **الْوَسْوَاسِ**، **و هو صوت الحلى، و الهمس الخفى**. قال الله تعالى: **فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ** [طه / ۱۲۰]، و قال: **مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ [الناس / ۴]** و يقال لهمس الصائد **وَسْوَاسٌ**.»

شریعت با حساب و کتاب لفظ وسوسه را به کار برده است. یعنی یک امر آهسته ای که پنهان است چه از بیرون باشد و چه از بیرون.

در مورد وحی هم گفته شده است: امری پنهان.

مراد از پنهان یعنی: وقتی درونی می شود پنهان می شود.

اصل وسوسه صوت ردی و خطرهِ ردیئه است در دل و خطرهِ هم عنوان داده می شود.

هكذا العين، مصباح المنير و معجم مقاييس اللغة و...

سوال: آیا نفس صوت دارد؟

بله.

..

معمولا کسی که ساحت شعوری دارد مثل انسان و حیوان، تصمیم گیرنده کار کیست؟ آن نفسی است که باید در ساحت شعوری تصمیم بگیرد.

خداوند همان طور که این میل وجودی را قرار داده است،

به لحاظ وجودی معنا ندارد که میل وجودی داشته باشد ولی هیچ آن شاعر و آگاه آن را درک نکند. به تعبیری: من می یابم این اشتها را نیست. بلکه این ابتدایش است و پیش از این است، ولی واقعش این است که احساس می کند که به حد سخن هم می رود. آدم احساس می کند که سر و صدا می شنود؟ که تبدیل به نجوا می شود. و خودش را به ساحت شعوری می کشاند و به صورت صدا در می آید و قرآن از آن تعبیر به صوت کرده است.

از شیطان غالبا انسان صدا می شنود.

در مورد نفس هم هر کسی در خودش فکر کند، هویت القاء، صوت است. چه از شیطان و چه از ملک و... این ها صوت است. القاء ملکی، شیطانی، نفسانی.

القاء، صوتی است، لذا برای القاء در قرآن تعبیر به وسواس شده است.

اگر بخواهیم دقیق بگوییم: به شکل دقیق و ظریف، انسان صوت می شوند. ما این صوت ظریف و دقیق است.

عرفاء لفظ وسوسه نفسانی را هم به کار می برند.

بحار، ج ۸۲، ص ۲۲۳

«أَنْتَ اللَّهُمَّ مُشَاهِدٌ هَوَاجِسِ النُّفُوسِ»

منظور آن نکته هایی است که در دل هست.

«إِنَّ لِلْقُلُوبِ خَوَاطِرَ سَوَاءٍ»

این خطورات نفسانی به سه گونه می تواند باشد:

۱. گاه هیچ تصمیم نگرفته است و صرفا نجوایی در دل است.

۲. گاه تصمیم گرفته است و کسی که تبعیت هوای نفس را می کند، نفس خاطرهایش را می آورد در صحنه عمل هم اعمال می کند. نفس در همینجا خاطر خودش را می اندازد. ولی از بس گاه سریع انجام می شود ما هیچ احساس نمی کنیم.

۳. بعضی از صحنه ها بیش از این می شود، که گاه خاطر سوء خودش می شود فرمانده.

یک بحث دیگری که هست و باید روی آن سرمایه گذاری کرد و آن این که: این نجواها شدت و ضعف دارد. گاه به حدی واضح و شفاف می شنود و گاه چنان میلی احساس می کند که قابل توصیف نیست.

گاه برای کسانی که در مسیر سلوکی هستند، گاه آن چنان القاء ملکی شدت میلی در این ها ایجاد می کند، می بیند همان لحظه ای که می شنود از شدت القاء عمل می کند. این شدت جاذبه و کشش دارد.

این در مورد القاء ملکی، در مورد القاء نفسانی و شیطانی نیز همچنین است.

این صحبت آن قدر قوی است که اثر شدید دارد که اگر آدم بخواهد مبارزه کند به حق می افتد.

در دل چه در القاء ملکی و چه در القاء نفسانی اینچنین است. یعنی گاه آدم می بیند دل را به شدت همراه می کند با آن نجوا، اینجا نشان می دهد که نفس ... گاه به طینت اولیه اش و گاه به طینت ثانویه اش. که آدم به راحتی نمی تواند از دست آن در برود.

بعضی از اوقات اینچنین نیست، بلکه آن قدر خفیف می شود که حد ندارد. معمولاً کسانی که در سلوک قوی می شوند، می بینند که نفس اصلاً میدان جولان ندارد و توان القاء شدید ندارد. و خودشان تعبیر می کنند که نفس رنجور است.

عالمان ربانی که به کمالاتی می رسند، می گویند: القاء که آمد من را اذیت کرد. این ها برایشان سنگین است، می گویند: نجوا آمد، ولی میل نبود. نجوا هم اندک شنیده می شود. برای برخی این نجوا همیشه است، گاه همیشه نیست و گاه هست و میلی نیست. این کسانی که اینچنین هستند عالمان ربانی هستند که خیلی قوت پیدا کرده اند و با این گونه مشکلات دست و پنجه نرم می کنند.

اگر بخواهم سطوحی درست کنم:

۱. نجوا هست و میل شدید و بلکه میل امیر است.
 ۲. نجوا هست و میل شدید است و امیر نیست ولی مبارزه به حق می افتد.
 ۳. نجوا هست و میل هست ولی شدید نیست.
 ۴. نجوا هست ولی هیچ میل نیست. این را می گویند تتمه نفسانیت است که در عالمان ربانی وجود دارد.
 ۵. حتی نجوا هم نباشد. که این در حجت خداست.
- آن چه که در مورد حضرت یوسف آمده است: ان النفس لاماره بالسوء... الا ما رحم ربی، این ما رحم ربی، نشان می دهد که حتی میل هم در او نیست.

انواع خواطر

که آقایان عرفاء توضیح داده اند.

۱. القاء ربانی. این القاء از ناحیه خداست و القاء معرفت است. مثل الهامات ربانی. تا شهودات نهایی که مربوط به عمل نیست و صرفاً در فضای معرفت است.
۲. القاء ملکی. آن القائاتی که در فضای عمل است. نوعاً برای کسانی که در فضای سلوکی هستند زیاد برایشان دست می دهد. حتی در نوع غذا خوردن و نوع صحبت کردن.
۳. القاء شیطانی. این خاطر قرار است انسان را به گناه بکشانند ولی به صورت وسواس خنث است و ایستادگی ندارد، بلکه می آید و می رود. وظیفه دارد که بیاد و بر گردد.
۴. القاء نفسانی. این خاطر نیز به سمت گناه می کشاند ولی همیشه هست. که با مشتهیات و هواهای نفسانی درگیر است. شیطان می تواند از نفسانیت ما بهره بگیرد، ولی نفسانیت چیزی است ولی شیطنت شیطان چیز دیگری است. این را آقایان عرفاء تفکیک می کنند. ولی نفس ثبات دارد و دشمن خانزاد ماست که همیشه با ماست.

این دو دسته از القائنات در جهت شرّ و ردیّ و سوء است.

از این چهارتا، چهارمی آن ها مرتبط با بحث ماست.

در نجوای نفسانی می بینند که می آید و ادامه می دهد. در خواب و بیداری و... همیشه همراه انسان هست.

بله توانستی بر نفس غالب شوی، آن وقت نجواها رو به ضعف می رود تا کم کم از بین برود.

بله گاه میل خفته است، ولی اصل میل در همه هست،

ساحت این بحث ها کجاست؟ قلب و درون. این ها برای کیست؟ فضای سلوک.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۵۵ (۱۲) (۵، ۱۰، ۱۳۹۴ / ۱۴ ربیع الاول / شنبه)

نسبت نفس اماره با فطرت را توضیح دادیم.

گفتیم که ذات نفس اماره در انسان کدورت حساب می شود.

در جلسه قبل توضیح دادیم که نفس اماره در درون ما نجوا دارد.

اما تاکیدا عرض می کنم:

آن میل خاکی که نفس اماره دارد، هر میلی اعم از شهوت و غضب و.... برای نفس ناطقه و قلب انسان مشهود است. یعنی آن میل را احساس می کند. همچنان که آن میل به سمت بالا را احساس می کند، همین میل را هم احساس می کند و مشهود می کند. حتی گاهی خطورات نفسانی را احساس نمی کند ولی این میل را احساس می کند. یعنی صحبت از سمع نیست، ولی به راحتی احساس می کند که این میل در سر صحنه وجود دارد.

این دیدن را تعبیر می کنیم به: شهود نفس اماره نسبت به این امیال. همچنان که درد را با علم حضوری می یابد.

افزون بر این ادراک شهودی نفس نسبت به این میل ها، ما از تعبیر قرآن نجوا را می فهمیم.

عرض شد که وسوسه یک فضای سمعی و تکلم ویژه ایست. تکلم نفس اماره است با قلب انسان که در ساحت نفس به شکل تکلم و خطور می شنود. علاوه بر آن شهودی که هست.

بعضی ها می گویند: عجیب دیدم که در صحنه دل میل آمده است ولی من خود را زود کنار کشیدم. این را می گوئیم: میلی است که وجود دارد و خودش را نشان می دهد. نفس می بیند که این میل آمده است و وقتی این میل آمد، حتی گاه از آن پیروی می کند.

اما گاه به صورت نجوا هم می شنود. این را تعبیر به وسوسه نفس و هواجس نفسانی تعبیر می شود در متون دینی.

بحث بعدی

رابطه نفس با شیطان

در مباحث قبلی رابطه نفس با فطرت را گفته ایم.

برخی از آقایان می گویند: نفس همان شیطان است. و این دو را یکی می دانند، اما این تعبیر دقیق نیست. بله، بعضی از عارفان تعبیر می کنند که نفس شیطان کوچک در توست ولی این درست است.

اما بعضی به طور کل می گویند: چیزی به نام شیطان نداریم. آن چه در درونمان هست را شیطان می گویند. این دیدگاه به این خاطر است که این ها نسبت به ماوراء حس خوبی ندارند و آن ها را خوب نمی شناسند.

دیدگاه استاد در مورد شیطان

شیطان یک حقیقت مستقل و منفصل در عالم خارج است که هویت نفسی دارند با بدن ناری. که در مباحث حکمت متعالیه به آن ها پرداخته ایم. اجنه بدنی از جنس نار دارند. و به همین خاطر حالت پیدایی که انسان ها دارند، آن ها ندارند و به خاطر گیر موجودات خاکی، نمی توانند سرعت داشته باشند ولی اجنه می توانند سرعت حرکت کنند و...

اجنه مومن و کافر داریم که کافران شیطاین هستند. و در راس آن ها ابلیس است. این ها هم ملکوت دارند ولی ملکوتشان، ملکوت اسفل است. ملکوت اسفل زباله دان و زندان ملکوت است. سجیل در قرآن که در مقابل علیین است، همین ملکوت اسفل است که در آن تنگی و زندانی و زجر و... نهفته است.

اجنه کافر و به طور کل اجنه، جزء سجن و ملکوت اسفل قرار می گیرند. وقتی ملکوت اسفل را مطرح می کنیم یعنی روح دارند و روحشان پست است. از همین جهت تعبیر به زباله دان ملکوت کردیم. روح کفار هم اینچنین است.

واقعیت این است که ما با یک حقیقت نفسی به نام شیطان روبرو هستیم.

این ها ما را می بینند و بر اساس آن چه که ما را می بینند می توانند نفوذ کنند و حتی می توانند در قلب هم نفوذ کنند. شیطان در قلب می تواند نفوذ کند.

امیر المومنین: شیطان در صدور بعضی از انسان ها می آید و تخم می گذارد و جوجه پرورش می دهد.

اجنه و شیاطین اقتدارهایی دارند و نسبت به ملکوت که می خواهند بالابروند، این شهاب سنگها مانع آن ها هستند.

شیطان: یک نفس شر دارای قدرت های ویژه ای که می تواند در دل انسان نفوذ کند و مطالبی را به او القاء کند و او را درگیر کند چه به شکل علمی و چه به شکل عملی و چه به شکل نظری و چه به شکل سلوکی.

گرچه انسان ها قوی شوند شیطان نسبت به آن ها نمی تواند تصرفی داشته باشند. ولی برای بقیه گاه در حد القاء است و بر گردن بعضی افسار می اندازد و حتی برخی را شیطان پرست کند و می شوند شیاطین انس.

پس اگر این شد، شیطان حقیقتی خارج از نفس ماست. که می تواند در دل ما بیاید و اثر کند.

همچنان که می تواند در خارج هم بیاید. مثلاً در مواجهه شیطان با انبیاء که در دلشان نمی تواند بیاید ولی در خارج می تواند بیاید.

نفس یک حقیقت خارجی است که جنبه خاکی در انسان است.

آن چه از بیانات آیات و روایات استفاده می شود این است که: نفس اماره زمینه خوبی است برای حضور شیطان در دل انسان.

نسبت این دو:

از یک منظر می توان گفت: این نفس شیطان بچه است، چون در ذاتش کدورت و سیاهی خوابیده است. ولی از یک جهت جزء ماست و متصل به ماست نه منفصل.

در این زمینه، از بیانات قرآن بر می آید که هر کسی زمینه ای را ایجاد کند، شیطان به سراغش می رود.

نفس اماره یکی از راه های رخنه شیطان است و هرگاه نفس قوی باشد از آنجا وارد می شود.

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ (اعراف/۲۰۱)»

اما در قرآن هست که شیطان از چهار جهت حمله می کند: یمین و یسار و مقابل و پشت.

کسانی که تقوا پیشه کرده اند، چون نفس اماره ضعیف شده است، زمانی که شیطانی که طایف قلب آن هاست به آن ها مس می کند، به سرعت متوجه می شوند و بینا هستند.

هر چه کدورت امیال خاکی بیشتر می شود، زمینه حضور شیطان فراهم تر است.

«لَا تُبْنِيكُمْ عَلَىٰ مَن تَقُولُ الشَّيَاطِينُ (۲۲۱) تَقُولُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٌ (۲۲۲)»

در جریان حضرت یوسف آن گونه آمده است: وقتی خواب دید: یازده ستاره و خورشید و ماه به من سجده کردند.

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (٤)

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (٥)»

علامه طباطبایی: تعبیر کرده است: یکیدوا، نه این که شاید یکیدوا، کید می کنند، چرا که حسد دارند.

این که بعد در ادامه تعبیر شده است به ان الشیطان... چه ربطی به شیطان دارد؟

این است که این نفس خاکی این ها سبب می شود که شیطان در دل این ها قیلی ویلی کند و یعنی این حسدی که دارند باعث می شود که شیطان بیاید در اینه....

المیزان ج ۱۱، ص ۷۸ و ۷۹

« و الآية تدل على أن يعقوب لما سمع ما قصة عليه يوسف من الرؤيا أيقن بما يدل عليه أن يوسف ع سيتولى الله أمره و يرفع قدره، يسنده على أريكة الملك و عرش العزة، و يخصه من بين آل يعقوب بمزيد الكرامة فأشفق على يوسف ع و خاف من إخوته عليه و هم عصبه أقوياء أن لو سمعوا الرؤيا - و هي ظاهرة الانطباق على يعقوب ع و زوجه و أحد عشر من ولده غير يوسف، و ظاهرة الدلالة على أنهم جميعا سيخضعون و يسجدون ليوسف - حملهم الكبر و الأنفة أن يحسدوه فيكيدوا له كيدا ليحولوا بينه و بين ما تبشره به رؤياه.

و لذلك خاطب يوسف ع خطاب الإشفاق كما يدل عليه قوله: «يا بُنَيَّ» بلفظ التصغير، و نهاء عن اقتصاص رؤياه على إخوته قبل أن يعبرها له و ينبئه بما تدل عليه رؤياه من الكرامة الإلهية المقضية في حقه، و لم يقدم النهي على البشارة إلا لفرط حبه له و شدة اهتمامه به و اعتنائه بشأنه، و ما كان يتفرس من إخوته أنهم يحسدونه و أنهم امتثلوا منه بغضا و حنقا.

و الدليل على بلوغ حسدهم و ظهور حنقهم و بغضهم قوله: «لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا» فلم يقل: إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَكِيدُوا، أَوْ لَا آمَنُهُمْ عَلَيْكَ بِتَفْرِيعِ الْخَوْفِ مِنْ كَيْدِهِمْ أَوْ عَدَمِ الْأَمْنِ مِنْ جَهْتِهِمْ بَلْ فَرَعَ عَلَى اقْتِصَاصِ

الرؤيا نفس كيدهم و أكد تحقق الكيد منهم بالمصدر - المفعول المطلق - إذ قال: «فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا» الميزان

فى تفسير القرآن، ج ۱۱، ص: ۷۹

ثم أكد ذلك بقوله ثانيا فى مقام التعليل: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» أى إن لكيدهم سببا آخر منفصلا يؤيد ما عندهم من السبب الذى هو الحسد و يثيره و يهيجه ليؤثر أثره السيئ و هو الشيطان الذى هو عدو للإنسان مبين لا خلة بينه و بينه أبدا يحمل الإنسان بوسوسته و تسويله على أن يخرج من صراط الاستقامة و السعادة إلى سبيل عوج فيه شقاء دنياه و آخرته فيفسد ما بين الوالد و ولده و ينزع بين الشقيق و شقيقه و يفرق بين الصديق و صديقه ليضلهم عن الصراط.

فكأن المعنى: قال يعقوب ليوسف ع: يا بنى لا تقصص رؤياك على إخوتك فإنهم يحسدونك و يغتاظون من أمرك فيكيدونك عندئذ بنزع و إغراء من الشيطان و قد تمكن من قلوبهم و لا يدعهم يعرضوا عن كيدك فإن الشيطان للإنسان عدو مبين.»

هر جايى به قدر مناسبت شيطان مى آيد. به قدر نفس اماره مى آيد. اگر نفس اماره خيلى قوى باشد، شيطان هم قوى مى آيد. هر چه نفس اماره ضعيف شده باشد، زمينه براى ورود شيطان ضعيف مى شود.

هرچه كدورت کمتر گردد، مناسبت با شيطان کمتر مى گردد. هر چه مناسبت کمتر باشد، تاثير آن هم کمتر مى گردد. و هر وقت شيطان در من آمد، يك مناسبتى در ما هست كه شيطان آمده است. لذا برخى از بزرگان مى گویند: شش ماه است كه من يك القای شیطانى نداشته ام. لذا اگر شيطان آمد والقائى داشت، به خود مى گویند كه چه مناسبتى در من بوده است كه شيطان آمده است و جستجو مى كنند و آن مناسبت را مى یابند و بر طرف مى كنند.

شبيه مناسبت موج راديو با امواج يك شبكه راديوى خاص.

لذا کسی که دم به دم مسجد می رود، ملائکه دم به دم به او القاء خواهند داشت. و اگر کسی به جلسه حرام برود، حضور در آن جلسه زمینه ساز و فراهم ساز القاءات شیطانی است.

زمینه ها گاه زمانی و گاه مکانی و گاه به حسب دل است. مثلا در جلسه حرام غلیان شهوت هست.

لذا آقایان می گویند: هر وقت شیطان آمد، بدان خبری است. مثلا ارتکاب گناه یا داشتن نفس اماره قوی.

پس ما کنار خطورات نفسانی که داریم، این خطورات اگر زیاد شد، زمینه خطورات شیطانی هم زیاد می کند.

اگر زمینه تمایلی قوی ای داریم، زمینه حضور شیطان بیشتر فراهم می شود.

یکسری خرده ریزه‌هایی هست که خواهیم گفت.

مثلا تعبیری که در شریعت هست: اگر در خانه ای دو نامحرم باشند و کسی دیگر نباشند، شخص سوم در آنجا شیطان هست.

قوت نفس اماره زیر سر چیست؟

قوت و غذای نفس اماره، تبعیت نفس اماره است و ضعفش هم به عدم تبعیت است. این را آقایان عرفاء می گویند که به تجربه سلوکی فهمیده اند.

این را در جلسه بعدی از روایات خواهیم خواند. مثلا: ده بار غضب اعمال شد. دفعه یازدهم خیلی قوی است و به راحتی نمی توان جلوی آن را گرفت. هر چقدر هم بخواهد جلویش را بگیرد نمی تواند بگیرد. هکذا در مورد شهوت.

اما اگر تبعیت نکردید، هم نفس ضعیف می شود و هم نجوایش ضعیف می شود.

در روایات این توضیح آمده است: شما این کار را نکنید: هر جا امر دایر شود بین یک تمایل خاکی و مخالفت با تمایل خاکی که هر دو مباح است، کدام بهتر است که اجرا شود؟ آنی که مخالف با تمایل خاکی است را انجام دهید.

«كَانَ لِي فِيْمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغُرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَانَ خَارِجاً عَنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ وَكَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعَفاً فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ عَادٍ وَصَلُّ وَادٍ لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِياً وَكَانَ لَا يُلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا لَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَّا عِنْدَ بَرِّهِ وَكَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ وَكَانَ إِذَا غُلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ وَكَانَ عَلَى أَنْ يَسْمَعَ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ وَكَانَ إِذَا بَدَّهَ أَمْرَانِ نَظَرَ إِلَيْهِمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَىٰ فَخَالَفَهُ فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَالْزَمُوها وَتَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوا فاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ.»

در مورد شهوت جنسی هم برای این که تعلق پیدا نشود، شریعت دستوراتی دارد که این ها تعلق نشود و اصلاً در مورد خصوص این کارها مقصود و مطلوب شریعت است.

اساس بحث این است که نباید به نفس اماره قوت داد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۵۶ (۱۳) (۶، ۱۰، ۱۳۹۴ / ۱۵ ربیع الاول / یکشنبه)

نسبتی بین نفس اماره و شیطان وجود دارد که هرگاه نفس اماره زمینه هایی دارد، شیطان از همانجا ورود می کند.

جریانی را از حضرت یعقوب و حضرت یوسف نقل کردیم.

یک جریانی هم قرآن نقل می کند از بلعم باعورا که به مقاماتی رسیده است.

یک بحثی را آقایان دارند و آن این که اگر کسی نفس را خوب رام نکرده باشد و تتمه نفس باقی مانده باشد.

«وَآتِلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (۱۷۵)

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْلُكُهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِالْآيَاتِنَا فَأَقْصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (اعراف/۱۷۶)»

برخی از آقایان گفته اند: اتبعه الشیطان، زمینه هایش زیر سر اخلاص الی الارض و اتباع هوا است.

لذا می گویند قبلا باید پاکسازی کرد.

تا در آن حریم است شیطان به سوبش راهی ندارد، ولی اگر از آن حریم در بیاید سقوط می کند و شیطان می تواند به او راه پیدا می کند. چرا این گونه می شود؟ به این خاطر که اخلاص الی الارض و تبعیت هوا پیدا کرده است.

در مورد حضرت آدم زمینه ای که حضرت آدم داشت، شیطان به سراغشان رفت. که در روایات توضیح آن آمده است.

اگر تبعیت هوا نباشد، عرصه بر شیطان تنگ می شود و تبدیل می شود به یک نجوای اندک.

کسی که با هوای نفس می جنگد و این حالت در او عادت بشود، در این صورت شیطان نسبت به او ضعیف می رود.

بله اگر انسان فرامین شیطان را پی بگیرد و هوای نفس را تبعیت کند می شود شیطان مجسم.

فضای قرآن فضای سلوک بسته شده است.

قوت و غذای نفس که گفتیم نفس اماره کی قوت پیدا می کند؟ وقتی به او غذایش را بدهید. غذایش چیست؟ تبعیت کردن او، مخصوصا در گناه و خلاف که اگر به آن اجازه دادی و مزه و لذت گناه را چشید، نفس قوت پیدا می کند. و درجه میل به آن حرام و گناه شدت پیدا می کند.

وقتی میل در انسان راسخ شد، قوت و غذای نفس می شود تبعیت از آن.

لذا آقایان می گویند: خیلی به نفس قوت و غذا ندهید.

روایات در باب این که غذای نفس تبعیت نکردن آن است

۱. امام جواد علیه السلام این گونه تعبیر می کند: «من أطاع هواه أعطى عدوه مناه»^۱
۲. «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا تَدْعِ النَّفْسَ وَهَوَاهَا فَإِنَّ هَوَاهَا فِي رَدَاهَا وَتَرَكُ النَّفْسَ وَ مَا تَهْوَى أَذَاهَا وَكَفَّ النَّفْسَ عَمَّا تَهْوَى دَوَاهَا.» دواى جان این است که نفس را از آن چه مى خواهد منع کنید.

یک روایتی هم جلسه قبل از امیر المومنین علیه السلام نقل کردیم در ضمن «اخ فی الله»

ما باید چه کار کنیم:

شریعت اجازه داده است که مثلاً اصلاً غذا نخوریم تا نفس بمیرد؟ این را نه شریعت اجازه داده است و عقل هم اجازه نمى دهد.

بله آن چه شریعت منع کرده است، بطن پر است. در روایات هست که وقتی شکم پر است وقتی است که شیطان به سراغ آدم می آید. حتی خیلی از بزرگان گفته اند: ما در حالت گرسنگی بسیاری از حقایق را دریافتیم علاوه بر این که مسایل علمی را هم در همین حال کشف نموده اند.

گرسنگی نباید به گونه ای باشد ماهیچه بدن را آب کند، نه این که چربی های بدن را آب کند.

نباید این مرکب را از بین برد. اواخر آدم می خواهد پرواز کند، اوایل تازه دارد راه می رود. این را نه عقل اجازه می دهد و نه شرع اجازه می دهد و نه فضای سلوک اجازه می دهد.

نکند از غذای مفید آدم دست بردارد به خاطر سلوک!!!

معیارهای شریعت در استفاده از غذا

^۱ - الدرر الباهره، ص ۴۰.

^۲ (۲) أي هلاكها في الآخرة بالهلاك المعنوي. في القاموس ردى في البئر: سقط، كتردى و أرداه غيره و رداه و ردى كرضى ردى: هلك.

شریعت تک تک دستورهایی که داده است برای اماته نفس است. حتی در مورد ادفاع شهوت هم شریعت دستوراتی داده است.

حتی اگر زیاد سر به سر نفس بگذارید و او را اذیت کنید، او تو را بیچاره می کند و تا حدی پیش می برد که او را از سلوک زده می کند. شریعت عقلانیت و همه جانبه نگری که در او هست، این است که به صورت آهسته آهسته جلو می برد.

اصلا نفس این گناهایی که شریعت برشمرده است، محدوده های حلالی که گذاشته است هم عقلانیت است و هم حکمت. مثلا شهوت را به طور مطلق نفی نمی کند بلکه مستحب و عبادت می داند.

و حتی برای اهلش دستوراتی دارد حتی در حال اعمال شهوت که چه باید بکنید.

ما همه بحث های نفس که از شریعت و قرآن و اهل بیت آورده ایم، همه این ها باید در چارچوب شریعت باشد. لذا می بینید که رسول الله وقتی جریان عثمان بن مظعون را شنید او را خواست فرمود: در شریعت من رهبانیت نیست و النکاح سنتی و من رغب عن سنتی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (مائده/۸۷)»

شریعت کاری می کند که از خانه و جامعه و کار و زندگی نبرد، ولی در عین حال تعلق به هیچ یک از این ها نداشته باشد. شریعت ختمی کاری می کند که این ها را به صورت کاملا عاقلانه پیش ببرد تا به نتیجه برسد.

وقتی شریعت اصل ازدواج را مستحب میدانند رهبانیت چه معنا دارد؟!!!

الان این کاری که کلیسا کرده است، آثار روانی و آثار سلوکی اش چگونه است؟

شریعت به صورت موردی بیان کرده است که اگر می توانید ازدواج نکنید.

مثلا دین در مساله مال یک نوع عقلانیت ویژه ای را اعمال کرده است که نه آن گونه باش که دستت خالی شود و نه آن گونه که بخل داشته باشید.

۱- شریعت یک نوع نفس کشی را اعمال کرده است.

۲- یک نوع نفس کشی را هم اجازه داده است که ما تحت هدم نفس و اماته نفس می شناسیم.

۳- یک مساله واضح دیگری هم که هست این که: عقلانیت واضح در هر انسانی نباید مغفول واقع شود.

بعضی ها خیلی وسواسی می شوند. حتی بعضی را به جاهای عجیب و غریب کشانده است. به هر چیزی دست می زند آن را زینت دنیا می داند. مثلا اگر مختصری سجاده طرحی داشته باشد، این را نفسانیت می داند. اینجور نباید عمل کرد! این که یکسره و برای همه مردم این گونه حکم کنیم، این درست نیست.

عقلانیت واضح ما هم باید در سلوک و در رفتارهای شخصی و خانوادگی و اجتماعی ما باید اعمال شود.

این نوع وسواس ها نوعی نفسانیت است که شیطان هم به سراغ انسان می آید. نه این که عقلانیت است.

در مورد عقلانیت نفس می گویند: گاهی این قدر توجه به نفست نکن، که اگر این باشد کی به خدا می خواهی برسی و بنشینی؟!

شریعت برای شروع از یک جای واضح شروع می کند. که از واجبات و مستحبات آغاز می کند تا به مکروهات و محرمات می رسد.

عرضم این است که: قوت و غذا به نفس ندادن به گونه ای که اعتدال مزاجی و جسمی را به هم بزند مورد تایید شریعت نیست، حتی به گونه ای که گاه اعتدال روانی را به هم میزند و شخص حالت خل مغزی پیدا می کند.

دلیلش هم این است که عقلانیت سلوکی در آن مراعات نشده است.

در کارهای سلوکی دو چیز مهم است: شریعت. عقلانیت.

عقلانیت واضح و بین باید در کار سلوک باشد و توجه به بسیاری از امور داشته باشد که به اعتدال روانی و جسمی و مزاجی اش ضربه نزند. برخی را دیده ام که اختلال روانی شخص به اعتدال معنوی او هم ضربه زده است.

باید مراقب عقلانیت سلوکی همراه شریعت باشید. به اضافه دستورات واضح مبارزه با نفس که در شریعت و بیانات عرفاء آمده است - که بر این واضح بودن تاکید می کنم - که اگر انسان این ها را اعمال کند و شروع کند و پیش برود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۵۷ (۱۴) (۱۲، ۱۰، ۱۳۹۴ / ۲۱ ربیع الاول / شنبه)

نور فطرت و نفس لوّامه

گاه این گونه نیست که نفس اگر قوی شد، کار تمام شد، بلکه در همین حالات هم گاه نور فطرت می تابد. گهگاه زیر خروارها تبعیت نفس اماره و قوت گرفتن نفس اماره، باز آن جهت نور خداوندی گهگاه می تابد. گاه کسانی هستند که غرق گناه هستند نه خدا و نه پیغمبر و نه امام می شناسد، ولی گاه یک دفعه منقلب می شود و مسیرش عوض می شود.

داستان آن بنده خدایی که دائما کار من این بوده است که در فضای گناه و لهو و لعب و رقص و.... بود که یک لحظه در همان بین به خودش توجه پیدا می کند که غرق لجن است و بعد متحول می شود و مسیرش عوض می گردد و به گونه ای می شود که وقتی به زیارت کربلا می رود اباعبدالله به او سلام می کند.

در این موارد می توان گفت که نور خداوندی است. گرچه خیلی پوشیده شده است، درست است که آن قدر فطرت ضعیف شده باشد ولی هنوز هست. بله در مورد برخی از افراد می شود گفت که به حدی برسد نور فطرتش از بین برود و یک فطرت ثانیه برایش پیدا شود. که در روایتی از امام صادق علیه السلام هست که صفحه نفس مثل یک صفحه سفیدی است که هر گناهی یک لکه سیاه بر روی آن است، ولی خدا نکند که این صفحه نفس کاملا سیاه شود.

فطرت گهگاه ضعیف می شود ولی خوابیده نیست، این را تعبیر می کنیم به نور فطرت. که این را آقایان به شکل های متعدد توضیح می دهند.

چقدر رنگ خاک و دنیا و شیطان در او آمده است؟ هر چقدر این ها آمده باشد نور فطرت ضعیف شده است.

بحث یقظه که در مباحث سلوکی طرح می کنند یعنی یک دفعه بیدار شدن و متوجه شدن. این که یک لحظه بفهمد در لجن است. کی این را می فهمد؟ آن وقتی است که نور فطرت کار برسد.

لذا آقایان حتی این توضیح را میدهند: این ۳۰ منزلی که جنبه نفسی دارد، این گونه نیست که نور فطرت در کار نباشد، بلکه نور فطرت در کار هست و دارد پیش می رود. در ضمن این ۳۰ منزل که در مرتبه نفسانی است، بحثی مطرح میشود که در شریعت از آن به نفس لوامه تعبیر شده است.

آقایان توضیح داده اند: نفس اماره و نفس لوامه و نفس مطمئنه داریم.

در مورد نفس لوامه آقایان گفته اند: این داعی من الله است که گاه از خودش است و گاه از سوی ملکی است که او را به خیر دعوت و از شر نهی می کند. درعین این که آلوده است می گوید: این چه وضعی است.

مثلا خوف و رجاء و بحث های از منزل ۱۰ تا ۲۰ در بستر نفس لوامه است.

این نفس یعنی سرزنش کردن در عین این که مبتلا به نفس اماره است. که خداوند هم از آن به نیکی یاد کرده است.

کار نفس لوامه

نفس لوامه که در حین گناه درگیر است و او را سرزنش می کند. در عین حالی که نفس اماره دارد لذت می برد. این نفس لوامه همان نور فطرت است که در خود را به اینجا کشانده است و این گونه نشان میدهد.

نحوه شکل گیری نفس لوامه

۱- به لحاظ طینت، بافت این فرزند و انسان از اول یک فضایی دارد که فطرت چنان قوتی دارد که ولو این که در یک فضای پرگناه باشد، با گناه میانه اش خوب نیست.

این طینت را در جلسه بعدی توضیح خواهیم داد. ما خیلی ها را داریم که در محیطهایی بوده اند که آن محیط ها نمی سازد با آن چه که او به سر می برد.

یعنی: یک جهت چربیدن فطرت و نفس در او وجود دارد. که ولو این که غرق شود نجات پیدا می کند.

در روایات این مضمون هست که: اگر میخواهد گناه کند بکند ولی من او را دوست می دارم و او از ماست و در آخر نجات پیدا می کند.

این یک نوع شرافت ها و نجابت های درونی اوست.

۲- اما یک دسته هم بر می گردد به کارهای خیر و عمل های خیر و نیت های خیری که داشته است. مثلاً در عین این که گناه می کند دلسوز به حال مردم است یا اهل ادب است این ادب باعث می شود که فطرت بالکل خاموش نشود. یعنی یک قوت و غذایی هم به فطرت داد. این سبب شده است فطرت به طور کل خاموش نشود. لذا گفته اند: اگر گناهکارید، در کنارش کار خیر هم انجام دهید. که این سبب می شود که فطرت خاموش نشود. لذا مردم می گویند: هر کاری می کنید بکنید، ولی نمازت را هم بخوان. این ارتباط با خد نور فطرت را روشن نگاه می دارد. «»

گاه در روایات ما هست: دل غصی می شود چه کنیم؟ حضرت می فرماید: بروید با فقرا بنشینید.

تا با فقیر می نیشینیم، دل می شکند و یک نوع دلسوزی پیدا می کند.

از این دست دستورات در روایات خیلی آمده است برای نرم کردن دل و... الحمدلله شریعت از این دست امور خیلی چیزها برایمان آورده است. این دستورات شریعت دل ها را آباد می کند مثل ولایت، توحید و... این کارهای خیر لازمه اش این است که فطرت خاموش نشود و نتیجه اش این است که با خبط و خطاها می جنگد.

این یقظه یعنی احساس این که انسان در لجن فرورفته است.

عقاید پاک انسان را به تناقض می کشاند. این عقاید پاک خیلی از اعمال خیر تاثیرگذارتر است. معنا ندارد انسان عقاید پاک داشته باشد، اما گناه کند.

از همین رو است که شرکت در نماز جماعت گناهان را پاک می کند.

پس نفس لوامه یا بر می گردد به طینت یا اعمال و نیت خیر.

راه سوم هم این است که نفس لوامه بر گردد به داعی الله بیرونی. که پیغمبران و ائمه و اهل معرفت هستند. لذا شرکت در جلسه وعظ توضیح داده شده است.

لذا گفته می شود: وقتی گناه می کنید با کسی ارتباط داشته باشید که در شما اثر داشته باشد.

وعظ یعنی: یک نوع آدم را شوراندن. که گاه این داعی الله آن قدر قوی است که آدم نه تنها از گناه دوری می کند بلکه می تواند به مقامات عالیه ولایت دست پیدا کند.

عبد الفرار، از کی فرار می کنی؟ از خدا یا پیغمبر خدا.

که فردا ملاحسینقلی همدانی گفت یکی از اولیاء الهی به رحمت خدا رفت و بیایید در تشییع جنازه اش شرکت کنیم.

این نفس گرم چقدر تاثیر گذاشته است.

یک توصیه هم به سروران خودم کنم:

ما خیلی برای مردم موعظه می کنیم، ولی پای موعظه دیگران بنشینیم حتی همان حرفی که خودمان به دیگران می گوئیم را بگوئیم. حضرت امیر فرمود: در موعظه حظی است که در

موعظه خیلی تاثیرگذار است مخصوصا اگر شخصی صاحب نفس باشد، که انسان را پرواز می دهد.

هر روز دو کلمه از خدا و پیغمبر بشنوید. هر روز دو سه سطر از قرآن یا حدیث بخوانیم.

در مورد فطرت چند بحث شد:

۱- طینت که به لحاظ داعی الله تکوینی است.

۲- به لحاظ اعمال و نیت خیر

۳- به لحاظ داعی الله بیرونی.

نفس اماره را انسان باید با دستورات عمومی شریعت از بین ببرد.

نفس مطمئنه

در کنار نفس لوامه باید به بحث نفس مطمئنه هم اشاره کنیم.

نفس لوامه شخص را از لجن جدا می کند. که نفس اماره شخص را به لجن گرفتار کرد.

اما نفس مطمئنه به جایی می رساند که تمام خواسته های نفس اماره تحت کنترل قرار گرفته است، بلکه نفس اماره نفس تابع عقل و فطرت است. نه این که نفس اماره خواسته ندارد، بلکه خواسته دارد ولی تابع شده است، این چموشی و شماست نفس از او گرفته شده است. این نفس مرکبی رام شده است که دارد راه خود را ادامه میدهد.

جریان مولانا در مورد نفس اماره

نفس اماره شناگر قابلی است و ما خیال می کنیم که کاری نمی کند بلکه به وقتش شد خودش را به خوبی نشان می دهد.

بنده خدایی می گفت: در خواب سوسماری است که با او درگیر شد که او را نصف کرد، بعد این دو تکه جمع شد تبدیل شد به یک فیل بچه که دائما در حال رشد بود که به حدی می رسید که دیگر تمام ایشان را فرا می گرفت. بعد به او دستوری دادند که یک دستگاه را به او وصل کن، بعد این کار را کرد این دستگاه (که همان دستور و ریاضت است) آن بچه فیل را آن قدر ریز ریز کرد که تبدیلش کرد به یک خرمای رطب تازه بر روی طاقچه.

که نفس اماره را تبدیل کرد به یک امر راهوار و خرمای گوارا.

نفس لوامه محل عبور ماست تا برسیم به نفس مطمئنه.

انسانی که در خودش نفس لوامه دارد، دائما از هوای نفس در انزجار است و خوب خود را می شکند.

وقتی انسان به نفس مطمئنه برسد، دیگر آرام شده است و دیگر نجوا ندارد.

ما به همین مقدار در مورد نفس مطمئنه اکتفا می کنیم و ای کاش می شد که در مورد نفس مطمئنه مفصل تر می ایستادیم. و جناب خواجه در نمط ۹ اشارات نفس مطمئنه را به خوبی توضیح داده است.

کسی که به نفس مطمئنه برسد دلش آباد است و دیگر پرازیت ندارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۵۸ (۱۵) (۱۹، ۱۰، ۱۳۹۴ / ۲۸ ربیع الاول / شنبه)

همان طور که در بحث های فقهی آقایان دقایقی را از روایات می فهمند، در مورد نفس اماره هم مباحث فراوان و گسترده ای پیرامون ای مساله وجود دارد.

بیان نوع عارفان را اشاره نمودیم و بیان صدرا هم از زمره فیلسوفان را هم مطرح نمودیم.

بیشتر آقایان عرفاء و صدرا به ما کمک کردند که بتوانیم بفهمیم که این مساله در آیات و روایات ما چگونه است، همچنین تجربه های سلوکی که ایشان داشتند خیلی کمک می کند در فهم بهتر آیات و روایات.

یکی از آقایان می گفت: این که در آیات و روایات هست که شیطان بر سر صراط نشسته است، من در تجربه سلوکی خود این را یافته ام و دیده ام.

ما بحث نفس را کرده ایم، ولی بحث شیطان و دنیا را نمی کنیم در حالی که در آیات و روایات فراوان پیدا می شود. همچنان که در بین اسرار عبادات، اسرار صلاه را انتخاب کردیم.

در موانع سلوک، بحث نفس را انتخاب کردیم، ولی دنیا و شیطان را نخواهیم گفت.

نفس لواحه را مطرح کردیم که در ضمنش بحث طینت هم مطرح است.

بعد بحث نفس مطمئنه را هم به خاطر نفس لواحه پرداختیم.

توضیحی که آقایان می دهند این است که نفس در مرحله ابتدایی اماره است و در مراحل وسط، نفس لواحه است ولی در نهایت کمال خود می شود نفس مطمئنه.

یک نمونه برای نفس مطمئنه:

اگر شرایط غضب پیش بیاید، به گونه ای باشد که تغییری در نفس و درونت پیش نیاید در عین حالی که هر گونه تدبیر سیاسی اجتماعی، ضرب، جرح و... را خواهد داشت.

یعنی مثلاً نفس که در ما غلیان و تحول داریم. غلیان غیر از غیرت است، غلیان سبب می گردد که هرکاری که انسان بر اساس آن انجام دهد برخاسته از نفس است. نفس در این حالت هنوز به حالت مطمئنه نرسیده است.

نفس نباید میدان پیدا کند و جولان داشته باشد، در این صورت نفس مطمئنه می شود.

نفس مطمئنۀ عرض عرض دارد، که برخی گاه توضیح می دهند که اگر سه مرحله از مراحل نفسی را طی کند که ۳۰ منزل است، حالت نفس مطمئنۀ پیدا می شود و کاشانی گفته است. اما برخی آن مراحل نهایی که تتمه انانیت برداشته می شود، اینجاست که نفس مطمئنۀ می شود.

کجا نفس اماره آرام می گیرد؟ در چه مرحله ای؟

نفس مطمئنۀ هیچ کینه ای در آن نیست.

اگر این را در تاریخ حجج الهی بگردید، خیلی پیدا می کنید این سبک کار را. حتی حضرت نوح که خیلی غیرت دارد چنین چیزی در کارش وجود دارد. از یک جهت ما غیرتی بالاتر از غیرت نوح علیه السلام نداریم، در عین حال هیچ کینه ای در کارشان نبوده است.

برخی حجت خدا را مثل انسان های عادی می کنند، می خوابد می گویند مثل ما می خوابد، خیر، این گونه نیست، اگر تشر می زند، فکر می کنند که مثل ما تشر می زند! در حالی که این گونه نیست.

حجت خدا، لطیف شده تشر را دارد ولی آن چه با نفسانیت همراه است را ندارد.

ما گاهی تشر حق می زنیم، ولی این ممکن است با نفسانیت همراه باشد.

ما باید در مورد حجج الهی به سبک دیگری نگاه کنیم و به گونه دیگری برخورد کنیم. چون نفسانیت نیست.

مسأله طینت

سوال اصلی این است: آیا ما از اول که به دنیا می آییم، همه به یک اندازه تعلقات نفسی داریم یا خیر؟

مثلا در روایت آمده است: همه بر فطرت متولد شده اند. آیا فطرت ها یکسان است؟ نفس ها هم یکسان است؟ نفس

تعلق روح به بدن است، آیا این تعلقات و تعشقات نفسانی یکسان است؟

این گونه نیست، در عین حالی که همه دارای فطرت هستند، همه در فطرت یکسان باشند و تعلقات و تعشقات مادی و معنوی در هم یکسان باشد!

بلکه از اول یک بافت اولیه و یک طینت ابتدایی هر کسی دارد. منظور ما از طینت، طینت در مراحل پیشین نیست، بلکه مراد طینت از بدو تولد است و در این نشأه مورد نظر است.

آقایان حرفشان این است: غذاها، روحیات پدر و مادر، لحظه انعقاد نطفه و.... همه این ها اثر دارد و همه این ها مزاج را به مزاج خاصی تبدیل می کند.

لذا گاه می تواند کسی از همان اول بی تعلق ترین افراد نسبت به مسایل مادی باشد.

در مضامین شریعت، چنین چیزی را می یابیم.

چرا شریعت می گوید: اگر مادر مال حرامی بخورد، تاثیر دارد، روحیات مادر و پدر تاثیر دارد، وقت القاء نطفه تاثیر دارد نحوه القاء تاثیر دارد و..... چرا زن مرضه باید ویژگی ها و خصوصیات باشد، بعد خود شریعت توضیح داده است که طباع و خصلت ها از طریق شیر منتقل می شود..

توضیح داده شده است که چه وقت ها و چگونه باید القاء نطفه صورت گیرد. مثل بوعلی و ابن عربی خوب می فهمد.

در مورد ولدالزنا شریعت چگونه تعبیر شده است؟ روی خیر نمی بیند و... چون مزاجش نازل شده است.

چون بافت انسان توسط عواملی شکل می گیرد، برخی از افراد من دیده ام که غذایی را بخورید بچه تیزهوش می شود و این کار را کرده است و بچه تیزهوش شده است.

حتی گفته اند در لحظه القاء، تصویری را ببیند، در فرزند گاه مشابَهت ایجاد می کند. و واقعا هم هست.

وراثت اثر ندارد؟!

الان نوعا وراثت را در سطح مادی می بندند. اما وراثت خصلتی هم داریم.

مزاج کودک را تبدیل می کند و تغییر می دهد و شکل می دهد.

در روایات ما در مورد القاء نور حضرت رسول الله، حضرت ۴۰ روز مامور شد به دوری و غذای بهشتی خورد و وقتش شد، جبرئیل فرمود: الان وقت القاء نور فاطمه زهراء سلام الله علیها است. این دلیل دارد و نور حضرت باید این گونه القاء شود.

نفس غذاها نیت ها، خصلت ها و... حتی گاه شده اثر جد و اجداد خیلی دور انسان اثرش می آید اینجا.

این ها که باشد، بافت تشکیل می شود، طینت اولیه درست می شود.

لذا برخی از طینت ها خیلی ضمخت است و خاکی است، لذا احکام نفس اماره ای اش بسیار است.

برخی طینتش نورانی است، لذا احکام

در بحث ملاصدرا در سر امتیاز انبیاء از دیگران این را توضیح دادیم که امتیاز فاعلی و قابل بود و در امتیاز قابل این طینت را توضیح داده ایم.

چه کنیم که در فرزندانمان نفس اماره خفته تر و نور فطرت شکوفاتر باشد؟

باید نگاه کرد که شریعت چرا این دستورات را میدهد؟

همه این ها را می شود تحلیل درست ارائه نمود.

شریعت وقتی می خواهد جامعه انسانی درست کند، یک دسته موظفی هایی را متوجه پدر و مادر کرده است.

در مورد القاء نطفه، غذای پدر و مادر، در مورد شیردادن، وضو گرفتن...

بعضی ها نفس اماره شان خیلی سنگین است مثلاً در مورد ولدالزنا گفته شده است که خیلی طبعش سنگین است.

از این به بعد یک سوال جدی تر است:

آیا می شود این طینت را تغییر داد یا خیر؟ این بافت است و نمی شود کاری کرد یا خیر؟

ما تعبیر کردیم بافت اولیه است که گاه در آن امیال مادی بیشتر است و گاه شدید است و میل شدید ایجاد می کند، اما این بافت ثانویه نیست. آیا می شود این ها را تضعیف کرد و حتی از بین برد و محو کرد؟ بله، می شود این کار را انجام داد.

اگر این شود در مورد ولدالزنا هم می شود که در او تغییراتی ایجاد شود و البته خیلی سخت است.

مواخذه در قیامت به خاطر طینت و بافت ثانویه است نه از طینت و بافت اولیه.

پس طینت ثانویه را هم می شود دست زد.

طینت اصلی = بافت اولیه

بعدها با عمل و عقاید خودمان و آن چه که انجام می دهیم، داریم بافت های بعدی را سامان می دهیم.

برخی از همان ابتدا هیچ حرص و طمعی در او نیست.

اما هر چیزی که در انسان هست، از اول باید فکری به حالش کرد. باید جنگید تا آن را اصلاح کند.

این بحث طینت هم مکمل بحث نفس اماره است و هم بصیرتی است نسبت به مباحث نفس.

انبیاء از همان ابتدا تعلقشان اندک است و گویا اصلا نفس اماره ای در آن ها نیست.

یکی از دلایل عصمت انبیاء این است.

می گویند: به حاتم طائی گفتند چه شد که تو به این بخشش رسیده بودی؟ گفت: من و برادرم دوقلو بودیم و هر وقت

من شیر می خوردم و می دیدم که برادرم شیر می خواهد رها می کردم و برادرم می دادم ولی برادرم وقتی شیر می

خورد ول نمی کرد و اصلا به من نمی داد.

در مورد حضرت یحیی گفته شده است:

«فَقَالَ لَهُ الصَّبِيَانُ: هَلُمَّ نَلْعَبْ. فَقَالَ: أَوْهَّ وَ اللَّهُ مَا لِلْعَبِّ خُلُقًا، وَ إِنَّمَا خُلِقْنَا لِلْجِدِّ لِأَمْرِ عَظِيمٍ.»^۱

فطرت نفس اماره را به حداقل می رساند، و این زمینه شکل گیری جامعه انسانی است.

در جامعه ای که نفس اماره در حداقل باشد، مشکلات هم کم می شود.

باید به جایی رسید که جامعه ای داشته باشیم که نفس اماره به حداقل برسد تا بتوان جامعه ای انسانی شکل بگیرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۵۹ (۱۶) (۲۰، ۱۰، ۱۳۹۴ / ۲۹ ربیع الاول / یکشنبه)

نفس اماره یکی از موانع تزکیه است که انسان را از سلوک باز می دارد و انسان هر روزه با آن درگیر است که باید سعی شود آن را کنار زد و برداشت.

در کلیات خیلی از مباحث را گفتیم، یک مساله دیگری هم هست که عرفاء هم بدان توجه داده اند در باب مبارزه با نفس، ما باید مبارزه با نفس کنیم که باید با خواهش های خاکی جنگید، با نجوای نفس باید جنگید و با امیال باید جنگید.

اما نکته ای که این آقایان توضیح داده اند این که: این گونه نمی شود در مقابل نفس ایستاد، بلکه توضیح می دهند که در کنار این کارهای روحی هم انجام دهید. آن قدر خودتان را به این مشغول نکنید که از مقصود دور بمانید. در مبارزه با نفس در عین جنگیدن با نفس و امیال و مخالفت کردن با آن، نباید تمام هم و غم این باشد و در این حد ایستاد، بلکه باید کارهای دیگری هم کرد.

^۱ - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۶۵۹. بحار، ج ۶۴، ص ۱۸۵، و ج ۳۷، ص ۵۰، نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۲۵.

پس می توان گفت مبارزه با نفس به دو گونه است: مبارزه مستقیم که جنگیدن و مخالفت کردن است. مبارزه غیر مستقیم: که قوت و غذای خوب به روح دادن که قوت برای جنگیدن با هوای نفس می باشد. لذا توصیه می شود که در کنار مبارزه با نفس، کار روحی هم انجام داد.

بلکه مبارزه با نفس جان کندن است و راه درست و راحت تر کار روحی کردن است.

صرف مبارزه موجب ریشه کن کردن هوای نفس نمی گردد. بلکه باید در کنارش خدا هم بیاید، تا خدا می آید ریشه کننده می شود.

حتی کار فطری کردن و عمل فطری انجام دادن خودش قوت و غذا است.

در کنار جنگیدن، باید آن سو را تقویت کرد.

راه های مبارزه غیر مستقیم با نفس از راه شناخت جنبه اثباتی و کار روحی کردن.

۱- توحید. تا این می آید شستشو می دهد دل را، مغز را طاهر می کند و اصلا منطق را تغییر می دهد.

علامه: شیوه مبارزه با ترس، یکی اش مبارزه به این صورت است که خود را در واقعه موجب ترس قرار دهد. این دفع ترس است. اما توحید رفع خوف ترس و انانیت و هوای نفس است.

به تعبیر مرحوم قاضی، این قاعده احراقیه است. تا توحید است، مثلا ان القوه لله جميعا، تا این درست شد، دیگر ریشه ترس برداشته می شود. این خودش جنگیدن با ترس است که شعبه ای از نفس اماره است.

یا مثلا حرص و طمع، یا عزت طلبی که انسان گمان می کند که خود را به کسانی نزدیک کند، عزیز می شود. «فإن العزة لله جميعا»

«إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ» یا «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء» اگر این است، بخل یعنی چه؟! خدا دارد از سر فضلش حکمرانی می کند، بخل برای چه؟!

با این کار ریشه همه این ها خشکیده می شود. این عملا مبارزه است و بلکه ریشه خشکانده شده است. اصلا نمی گذارد بیاید. مبارزه هم هست، ولی مبارزه مستقیم نیست. اصلا کاری کرده است که نفس حرفی برای گفتن ندارد. اینجا باید گفت: مبارزه با نفس کرده ایم، بلکه به مقصود هم رسیده ایم، و مانع هم برطرف شده است.

البته این معنایش این نیست که از نفس غافل شوی، بلکه هر جا نفس آمد باید با او جنگید. در عین حال راه توحید و توجه به توحید خودش یک مبارزه برای هوای نفس است.

این راه مبارزه غیر مستقیم، که به نظر بنده: راه مبارزه اصلی که ریشه کن کردن است.

در متون دینی، خداوند متعال شراب طهور انسان حساب شده است. نفس اماره کدورت باطن است و خود سوء است و لباس تقوا این کدورت را می پوشاند. این کدورت باطن با شراب طهور پاک می شود و اصلا کدورتی باقی نمی ماند. اگر کسی به اینجا برسد، نفس می شود نورانی و فطری. نفسی می شود در سمت و سوی آن ها.

ما باید در توحید هم توغل کنیم. به ذهنم آمده است که راه های رسیدن به خدا را در شریعت بررسی کنیم. که احتمالا برای سال بعد باشد.

کسی که این کار را بکند، هم به مقصود رسیده است و هم مانع را برطرف کرده است.

چندبار تاکید می کنم، در تمام این بحث ها شریعت، عقلانیت و تجربه عملی سلوکی که انسان پیدا می کند باید کنار هم قرار بگیرد. غیر از این نا با شریعت سازگار است و نه با عقلانیت و نه با سخن خود عارفان سازگار است.

شریعت وسواس را نمی خواهد، وسواس را از شیطان و نفس معرفی می کند.

تاکید می کنم، تمام این هایی که می خوانیم باید با عقلانیت باشد. در ابهام سفر نکند و نتیجه نگیرد و سلوک نکند.

شریعت خودش همه این بحث ها را کرده است، در همینجا که نفس اماره را می گوید، تاکید می کند که نماز و عبادت را داشته باشید.

تمام همت افراد را نبرد بر سر نفس فقط. گرچه نفس را «أعدا عدوَّك نفسک الّتی بین جنّبیك» در کنار این شریعت گفته است: تو باید نماز و ارتباط با خدا و ناله های شبانه ات را داشته باشی. این جهاد اکبر است ولی برای رسیدن به خدا.

کسی اگر خوب نگاه کند خوب می فهمد: شریعت فقط نبرده است بر سر لجن نفس و دستور به برداشتن این بدهد. بلکه در کنار این امور دیگر را نیز اشاره نموده است.

ریشه کن کردن اصلی و مبارزه اصلی می توان توحید را هم آورد.

در مورد مخلصین چنین گفته شده است: این ها با شراب توحید خالص شده اند، یعنی خدا این ها را خالص کرده است. لذا تاکید می شود که در کنار مبارزه با نفس باید ارتباط با خدا و عبادت و تعامل با خدا و کار معنوی کردن هم باشد.

فقط توحید نیست، بلکه خیلی چیزهای دیگری هم آمده است.

۲- معاد.

اندیشه که در قرآن اشاره شده است: انسان منکر معاد می شود تا خوش باشد و راحش باز باشد برای هر فسق و فجوری که می خواهد انجام دهد.

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (قیامت / ۵)»

قبول معاد خودش یک نوع مبارزه با نفس اماره است.

«وَقَالَ ع: اذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ وَ بَقَاءَ التَّبَعَاتِ»

مبارزه گاه به صورت یک عمل شناختی است. یعنی اطلاعی به او می دهند که این اطلاع اثر دارد و او را از ارتکاب اشتباه باز می دارد.

اندیشه معاد انسان را مهار می کند، این مهار نفس است از راه معرفت و شناخت.

اما توحید بیش از این هاست. علاوه بر شناخت، تاثیرات دیگری هم دارد. که عرض کردم.

لذا یکی از راه هایی که شریعت مبارزه با نفس را راهنمای می کند تفکر در مرگ و دیدن قبرستان و مردگان.

مرگ پایان بخش امور است که انسان می ماند و اعمالش است.

پس مبارزه با نفس گاه نوعی مبارزه شناختی است.

به نظرم شریعت خیلی کار خوش می کند و خیلی خوب رام می کند.

«وَرُويَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ جَاءَ رَجُلٌ وَقَالَ أَنَا رَجُلٌ عَاصٍ وَلَا أَصْبِرُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ فَعِظْنِي بِمَوْعِظَةٍ قَالَ عَ أَفْعَلْ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ فَأَوَّلُ ذَلِكَ لَا تَأْكُلْ رِزْقَ اللَّهِ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الثَّانِي أَخْرِجْ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الثَّالِثُ اطْلُبْ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللَّهُ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الرَّابِعُ إِذَا جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَكَ فَادْفَعَهُ عَنْ نَفْسِكَ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الْخَامِسُ إِذَا أَدْخَلَكَ مَالِكٌ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ.»^۱

این راهنمایی شریعت از طریق مبارزه با نفس از راه بصیرت و شناخت و معرفت.

۳- از راه علاقه و عشق به اهل بیت علیهم السلام.

کاری نکنید که رسول الله ناراحت نشود. این هم معارفی است که اثر دارد در مبارزه با نفس.

^۱ - جامع الأخبار (للشعیری)، ص: ۱۳۱

در فلسفه زیارت در شرح زیارت امین الله عرض کرده ام: انسان اگر خودش را در مقابل حجت خدا ببیند این موجب تطهیر و پاکی می گردد.

این نوع مبارزه را می توان عنوان مبارزه غیر مستقیم است از یک جهت و از یک جهت مستقیم است چون ریشه را می کند. می خواهید تعبیر کنید به مبارزه غیر مستقیم یا مبارزه شناختی و... حرفی نیست.

راه های مبارزه غیر مستقیم عملی

راه هایی که از طریق اعمال فطری است.

شریعت هم دستور به شناخت و معرفت داده است و هم دستور به این اعمال غیر مستقیم داده است.

۱- دستور به کار خیر. ان الحسنات یذهبن السیئات.

شریعت کاری کرده است که نفس لوازه اش گل کند. که این خودش منجر به مبارزه با نفس می شود که برانگیخته شدن نفس اماره که سرزنش می کند انسان را، یا زیر سر طینت است یا زیر سر کار خیر است.

این موجب احساس درد می شود.

لذا در روایات آمده است: دل اگر قساوت پیدا می کند، برسر یتیم دست بکش، دل نرم می شود. واضح است که چرا این گونه است چون اثر می گذارد.

اگر کسی کار خیر زیاد کند آن قدر لطافت ایجاد می کند که دیگر جایی برای کدورت باقی نمی ماند.

پس این هم یک نوع مبارزه با نفس است.

مبارزه با نفس از طریق حرکات اجتماعی

شریعت یکی از راه هایی که ارائه کرده است از طریق برخی کارهای اجتماعی است که از این طریق با نفس مبارزه می شود. مبارزه اجتماعی با هوای نفس. مثل اعتکاف که یک حرکت اجتماعی است برای مبارزه با نفس. همچنین امر به معروف و نهی از منکر.

در محیطی که عاقلانه فضای دینی حاکم می شود، زمینه شهوت وجود ندارد.

شریعت کاری می کند که زمینه برای شهوت یا حرص نباشد. البته در جامعه اسلامی خوب منظور است نه در جامعه ای که درست چیده نشده است.

کاری می کند به صورت روان،

در مورد مبارزه با نفس محیط های اجتماعی خیلی اثرگذار است. مثلاً محیط انس عاقلانه اگر ایجاد شود خیلی در کنار گذاشتن هوای نفس تاثیرگذار است.

با این توضیح مبارزه با نفس خیلی عرض عریض دارد. ولی آن مرتبه اصلی اش نباید برداشته شود، بلکه هر جا مستقیم آمد باید با او مقابله کرد و در مورد سایر ابعاد هم شریعت هم برنامه دارد.

عارفان هم دارند. مثلاً نشستن با ولیّ خدا هوای نفس را از بین می برد. یعنی بسیاری از انانیت ها را بر می کند. محیط خانواده خوب، اجتماع خوب و... همه این ها موثر در ریشه کن کردن هوای نفس است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۶۲ (۱۷) (۱۳۹۴، ۱۱، ۱۰ / ۱۹ ربیع الثانی / شنبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۶۳ (۱۸) (۱۱، ۱۳۹۴ / ۲۰ ربیع الثانی / یکشنبه)

در روایات ما گاه عنوان داده اند به جنود جهل و شُعب جهل، از جمله حرص و طمع. که عنوان دادیم منفعت طلبی، حرص، بخل، ... که همه را عنوان دادیم به «شَحَّ نَفْس» که قرآن کریم از این ویژگی به صراحت یاد کرده است. مخصوصا آنجایی که قرآن کریم در مورد مهاجرین و انصار این وصف را به کار برده است. که انصار با این همه خدماتی که کرده اند، بعد در یک جنگی که غلبه بر یهود پیدا شد، آن وقت پیغمبر دستور داد که این اموال را بیشتر به مهاجرین بدهید.

«وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (حشر / ۹)»

که انصار نه تنها سوال نپرسیدند، و نه تنها در دلشان چیزی نگذشت، بلکه مهاجرین را بر خودشان مقدم کردند.

راه های مبارزه با شحّ نفس

محرمات مالی، برای مومن یعنی کسی که اسلام آورده است وایمان مختصری دارد که می خواهد به دستورات شریعت عمل کند، ولی این محرمات مومن را از وسوسه های نفس اماره منع می کند. این شخص دارد دستور شریعت را اعمال می کند.

شریعت آن چه می گوید: هم دارد دنیا را درست می کند، هم آخرت، هم انسان را درست می کند و هم مقدمه توحید را درست می کند.

مثلا ربا مشکل جدی ایجاد می کند در ساحت اجتماع، اما آیا تنها دلیلش این است؟ از دل شریعت و دستور دینی که می گوید این حرام است، بحث طریقتی به دست می آید.

عرض کردیم که کل مباحث نفس، مباحث طریقتی است. شارع دارد با همین دستورات شریعت، کار طریقتی می کند. آن تعبیر بوعلی که «هذا من عجب العجاب» که هزار جنبه را درست می کند در شریعت. هر جنبه ای که انسان نیاز دارد، شریعت آن را درست می کند. شریعت می خواهد در دل دستورات خودش، کار طریقتی هم بکند.

شریعت واقعا نگاه طریقتی هم دارد.

مثالی برای این که واضح شود:

بنده خدایی می رود نزد عارفی، می گوید: من ترس دارم. او می گوید: به جای ترسناک و وحشتناک مکرر برو. این ظاهرش این است که

کفش جفت کردن میرزاجواد از یک جهت دستور ظاهری است ولی در آن یک نکته سلوکی هست که آن کدورت باطنی برطرف شود.

کلا شریعت در دستوارتش چه واجبات و چه محرمات و... در دلش نکات سلوکی هم دارد. از جمله شحّ نفس.

شریعت گاه با دستوارتش برای انسان فضایی درست می کند.

انسان فقط سطح اولش نیست، بلکه باید تمام سطوح را پاسخ دهد. شریعت یکی از کارهایی که کرده است تمام دستوراتش در درون زندگی است که دارد نفس اماره را رام می کند.

این کار شریعت اگر خوب نگاه شود، یک منظر سلوکی هم دارد نه این که صرفاً سلوکی باشد. چرا که قرار است دنیای انسان را هم درست کند.

قرار نیست که شریعت منحصر در سلوک شود.

شریعت گفته است: انفاق مالی کنید مثلاً زکات و خمس دهید، تطهرهم و تزکیهم. بدی ها را بر می دارد و موجب نمو می شود.

این نکته سلوکی در شریعت به چشم می آید به وضوح که چنین کاری که می کنید، چنین اثری را خواهد داشت.

انفاق

«وَأَنْفَقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (تغابن / ۱۶)

انفاق باعث می شود که شح نفس برداشته می شود.

انفاق مستحب است، ولی شریعت تشویق را زیاد جلو برده است. مثلاً در سوره بقره چند آیه پی در پی در خصوص انفاق گفته است که

ما در بستر فقهی تشویق شدید را مستحب موکد می فهمیم. ولی واقعیتش این است که بسیاری از آن چیزهایی که مستحب موکد است در بستر سلوکی جزء الزامات سلوک محسوب می شود.

ما در اسرار الصلاه عرض کردیم که در فقه می گویند: مستحب است حضور قلب داشته باشیم. اما حضور قلب جزء الزامات سلوک است.

آیه ۲۶۵ بقره

که توضیح می دهد اتفاق چگونه گسترده می کند.

بقره / ۲۶۷

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»

از اموالی اتفاق کنید که اگر خودتان هم بخواهید بگیرید نمی پذیرید.

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۲۶۸)

یکی از بزرگواران دکتر در تهران به نظرم دکتر قریب، به گونه ای بود که درآمد فراوان داشت ولی کفشی که پایش بود درب داغون بوده است. به او می گفتند: من با همین می توانم سر کنم و بقیه را اتفاق کنم به دیگران.

که در مورد قناعت در ادامه سخن خواهیم گفت.

این یعنی: بهترین ها را برای دیگران انتخاب کردن. از آن گل مال و بهترین ها وقتی می آید، آدم از آن اتفاق کند.

خداوند نکته را فرموده است: حتی اگر می خواهی مال بدهی، بهترین ها را بده تا شحّ نفست از بین برود.

آل عمران / ۹۲

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»

برای یک مقام است و گویا رسیدن به این مقام با ماده اتفاق تلازم است. این خیلی فضای سلوکی اش غلیظ است.

این انفاقی که گفتیم، شریعت قرار است در بستر واقعی زندگی شحّ نفس را از انسان دور کند. نبرده است در پستویی این را انجام دهد.

نمونه دیگری که در شریعت آمده است، حتی نسبت به اهل و عیالش انسان نباید بخل و شحّ نفس داشته باشد. در روایات آمده است تا خدا دست شما را باز کرد، شما هم دست عیالت را باز بگذار.

«۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: **أَرْضَاكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَسْبَغُكُمْ عَلَى عِيَالِهِ.**»

« عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَأْخُذُ بِأَدَابِ اللَّهِ إِذَا وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ اتَّسَعَ وَإِذَا أَمْسَكَ عَنْهُ^۳ أَمْسَكَ.»

«»

فرقان / ۶۷

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»

باید به گونه ای بود که زندگی برهم نخورد.

بله مواردی استثنایی است که شریعت اسراف را اجازه می دهد از باب ترجیح اهم بر مهم. انفاق را باید انجام داد ولی عاقلانه. کسی زندگی اش را به گونه ای سفت بگیرد که به فلاکت بیفتد، در جایی که اهم و مهم می شود که شخص با جان و دل خرج می کند، آنجا را شریعت اجازه می دهد.

ما در دستورات سلوکی نباید هر جوری عمل کرد. نباید جوری انفاق کرد که باعث بشود به فلاکت بیفتیم.

این شد دستور سوم.

تا اینجا در مورد انفاق گفتیم.

^۱ (۱) في الدروس: التوسعة على العيال من أعظم الصدقات و يستحب زيادة الوقود في الشتاء. (أت)

^۲ (۱) - في نسخة- يادب (هامش المصححة).

^۳ (۲) - في المصدر- عليه.

در فرهنگ قرآنی تعبیری است که برای توضیح واجبات مالی تعبیر خوبی است.

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵)»

ذیل این آیه در حدیث چنین آمده است:

«محمد بن یعقوب: عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن عثمان بن عیسی، عن سماعة ابن مهران، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «ان الله عز و جل فرض للفقراء له في اموال الأغنياء فريضة لا يحمدون الا بأدائها، و هي الزكاة، بها حقنوا دماءهم، و بها سموا مسلمين، و لكن الله عز و جل فرض في اموال الأغنياء حقوقا غير الزكاة، فقال عز و جل: وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۱)» فالحق المعلوم غير الزكاة، و هو شيء يفرضه الإنسان على نفسه في ماله، يجب عليه ان يفرضه على قدر طاقته و سعة حاله (۲)»، فيؤدي الذي فرض على نفسه كل يوم، و ان شاء في كل جمعة، و ان شاء في كل شهر. و قال الله عز و جل ايضا: اقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا (۳) و هذا غير الزكاة، و قد قال الله عز و جل ايضا يَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً و الماعون ايضا، و هو القرض يقرضه، و المتاع يعيره، و المعروف يصنعه. و مما فرض الله عز و جل ايضا في المال من غير الزكاة، قوله عز و جل: الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ (۴) و من ادى ما فرض الله عليه فقد قضى ما عليه، و ادى شكر ما أنعم الله عليه في ماله، إذا هو حمده على ما أنعم الله عليه فيه مما فضله به من السعة على غيره، و لما وفقه لأداء ما فرض الله عز و جل، و أعانه عليه».

- نکته دیگری که در امور مالی هست این که: در دستورات شریعت گاه چنین آمده است: وقتی سودی که باید

به دست آوردی، ما بقی اموال را بدون سود بفروش. به جهت نف اماره، خیلی رگ و ریشه شح نفس را می

کند. این نوع آداب به نظرم خیلی موثر است. اگر این ها پیاده شود: اولاً منصفانه سود بگیرد. ثانیاً: وقتی سود

برد چرا بیشتر سود ببرد. ثالثاً: تقویت توکل در انسان.

این ادب را در دستورات دینی داریم.

آهسته آهسته با این دستورات، شح نفس را از ما می گیرند.

سه راه را برای جلوگیری از شحّ نفس بیان کردیم:

جلوگیری از محرمات.

انجام واجبات.

انفاق.

راه چهارم: تقدم دیگران بر خود

تشویقی برای کنترل شحّ که کندن ریشه شحّ است. که باید به جایی برسد که دیگران را بر خود مقدم بدارد.

«وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»

این یعنی رگ و ریشه را قطع کن. یعنی هیچ احتیاجی به آن در درونت نداشته باش. که رگ و ریشه شحّ را می‌کند.

این راه دندان طمع را کندن است و مرضی شارع است.

راه چهارم در واقع راهی است که به آخر می‌برد به گونه‌ای که هیچ باقی نمی‌ماند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه (۱۳۹۵، ۱، ۱۴ / ۲۳ ربیع الثانی / شنبه)

گاهی اشتیاق وجودی است و گاه تنفر وجودی است که هر دوی این ها جزء مباحث نفس اماره است که عرض شد.

برای حرص و طمع و استکبار توضیح دادیم. که میل خواستن و اشتیاق است.

اما در مورد حسد که می خواهیم وارد شویم بحث تنفر است. لذا این مقدمه را عرض کردیم که امیال هم اشتیاق و هم تنفر وجودی را شامل می شود.

شعب نفس اماره و به تعبیری تک تک مصادیق نفس اماره، تا کنون دو مورد و راه مبارزه با آن را مطرح کردیم: یکی شحّ و حرص. که حرص را به گونه ای توضیح دادیم که به معنای عامش بود.

دوم: اُنانیت و استکبار را مطرح کردیم که شامل عجب و خودستایی هم می شد. که این را هم گرفتیم.

این دو به عنوان دو پایه کفر هستند.

پایه سوم آن هم حسد است که در روایت به عنوان پایه های کفر محسوب شده اند.

امام صادق علیه السلام چنین فرمودند:

«عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع **أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ** الْحِرْصُ وَالِاسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ فَأَمَّا الْحِرْصُ فَإِنَّ آدَمَ عَ حِينَ نُهِيَ عَنِ الشَّجَرَةِ حَمَلَهُ الْحِرْصُ عَلَى أَنْ أَكَلَ مِنْهَا وَأَمَّا الْاسْتِكْبَارُ فَإِبْلِيسُ حَيْثُ أُمِرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ فَأَبَى وَأَمَّا الْحَسَدُ فَأَبْنَا آدَمَ حَيْثُ قُتِلَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ»^۱

اصل حسادت ابتدائاً این است: یک چیزی

ما عام تر می گیریم: به معنای مطلق بدخواهی ها. دلیلش هم این است که در حدیث تعبیر شده است به اصول الکفر. کفر را باید ناسپاسی معنا کرد و اگر این کفر را به معنای کفر شرعی معنا کنیم باید گفت این امور سه گانه منجر به کفر شرعی می شود.

اولین گناه از شیطان بود که استکبار بود. دوم حرص بود که به جهت عصیان آدم بود. سوم: حسد است که بین دو فرزند حضرت آدم که قربانی یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. این سه، گناهان آغازین هستند.

ما در روایات اهل بیت باید کار کنیم که منظور از اصول و ریشه ها چیست؟

من حسد را به دلیل این که جزء اصول حساب آمده است، عام می گیرم به گونه ای که حتی غضب را هم شامل می شود. لذا حسد را به معنای بدخواهی معنا می کنیم.

گرچه معنای ابتدایی حسد خاص است که خیری به کسی رسید انسان انسان نخواهد آن خیر به او برسد.

جریان هاییل و قایل

این جریان قتل فرزند آدم در خود قرآن آمده است که به آن عنوان نفس اماره داده شده است.

^۱ - اصول کافی ج ۲، ص ۲۸۹.

آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره مائده

« وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷) لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ [علامه در اینجا توضیحی دارد که رجوع کنید به المیزان] إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ [از این سبک بیان و عمل هابیل فهمیده می شود که وی از اولیاء الهی بوده است. اساساً اولیاء الهی به گونه ای هستند که کمالات زیادی دارند که دیگران تحمل او را نمی کنند.] (۲۸) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ [من می خواهم تو با گناه من و گناه خودت با حق بازگردی] بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاؤُ الظَّالِمِينَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ [هر دو ضمیر به قایل بر می گردد] قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳۰) » یعنی آهسته آهسته نفس اماره بر او غلبه کرد و مطیع نفسش شد. نفس در اینجا در قالب حسد او را به سمت این گناه کشانده است. در چند جای قرآن کلمه نفس به معنای نفس اماره است. مثل ان النفس لاماره بالسوء، یا و من یوق شح نفسه، و از جمله در همینجا. این نفس اماره قتل برادرش را با این که نسبت به او گناه و ظلمی مرتکب نشده بود را زیبا جلوه داد تا در نهایت دست به این کار زد.

گرچه به لحاظ فطرت بدی این کار را می فهمد، لذا کار نفس اماره به صورت تدریجی است تا جایی که این کار بد را زیبا بیابد.

جریان حضرت یوسف

نمونه این مورد، در جریان حضرت یوسف هم داریم.

چون برادران حضرت یوسف نسبت به او حسادت ورزیدند و تصمیم به قتل او گرفتند و در نهایت وی را در چاه انداختند.

آیات ۴ و ۵ سوره یوسف

« إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴) قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءُوكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلنَّاسِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۵) »

«إِذْ قَالُوا لْيُؤَسِّفْ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ [می دانند که پدرشان پیغمبر است ولی در موردش این گونه صحبت می کنند. این کاری است که نفس با این که می داند واقع غیر از این است بر خلاف آن سخن بگویند.] (۸) [از اینجا بیان آن کید شروع می شود:] اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ [که این یک نوع تسويف در آن نهفته است.] (۹) قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰) قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (۱۱) أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ (۱۲) قَالَ إِنِّي لَيَحْزَنُنِي أَن تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (۱۳) قَالُوا لئن أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ (۱۴) فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۵) وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (۱۶) قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (۱۷) وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ [که مراد از این نفس، نفس اماره است.] أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۸) وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَبُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (۲۰)»

ما در تاریخ داریم مواردی اینچنین.

جریان شلمغانی

مثلاً در مورد شلمغانی که در حد مرجع بوده است و کتاب جامع نوشته بود که در حکم رساله عملیه امروزی است. اما وقتی دید که امام زمان علیه السلام کسی دیگر را نایب قرار داد، در مقابل آن ایستاد، حمله الحسد، تا جایی که در مقابل حرکت شیعی ایستاد. تا جایی که امام زمان در موردش تعبیر کرد به صوفی متصنع.

که گاه نفس اماره کسی که این همه مراحل را طی کرده بود ولی اینچنین بر زمین خورد.

در مقابل این موارد هم کسانی بوده اند که به یک عالم بزرگ خبر می دهند امام فلان شخص را انتخاب کرد! او بعد از تأمل گفت: امام درست انتخاب کردند، چرا که دهان من چفت ندارد.

که این گونه در مقابل حسد می ایستند.

در مورد شیطان

که شیطان آنانیتش تبدیل شده است به حسد.

آیات ۶۱ و ۶۲ اسراء

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْۤا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَ قَالَ ؕ اَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طٰٓیْنًا (۶۱) قَالَ اَرۡءَیْتَكَ هٰذَا الَّذِیۡ كَرَّمْتَ عَلٰی لَئْنٍ اٰخَرَتِّنِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ لَاحْتَنٰكُنَّ ذُرِّیَّتَهُۥ اِلَّا قَلِیْلًا [تو ذریه را چه کار داری؟ این نشان می دهد که آنانیت تبدیل شده است به حسادت. که هر وقت توانست فرزندان آدم را فریب بدهد، قهقهه مستانه می زند.] (۶۲)»

اقتضاء فطرت نسبت به حسادت

بر اساس فطرت نه بدخواهی است، بلکه اساسش بر اساس خوش دلی است. خیرخواهی است نه بدخواهی.

اصل فطرت این گونه است. در مورد برادران یوسف، اگر ما باشیم بخواهیم ببخشیم یک چیزی به رخ می کشیم، و یک گوشمالی حسابی به آن ها می دادیم، اما حضرت یوسف حتی کوچکترین کینه ای نسبت به برادرانشان نداشت. این همان جنود عقل است که همه ۷۵ جنود در انبیاء هست. بلکه تدبیری کرد که برادران به مصر بیایند و به آن ها هم جا بدهد.

آیه ۹۵ سوره یوسف

«قَالُوْۤا ؕ اِنَّكَ لَآنتَ یُوْسُفُ قَالَ اَنَا یُوْسُفُ وَ هٰذَا اَخِیۡ قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْنَا اِنَّهٗ مَنۡ یَّتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیۡنَ (۹۰) قَالُوْۤا تَاللّٰهِ لَقَدْ ؕاٰثَرَكَ اللّٰهُ عَلَیْنَا وَ اِنۡ كُنَّا لَخٰطِثِیۡنَ (۹۱) قَالَ لَا تَثْرِیۡبَ [سرزنشی] عَلَیْكُمْ اَلْیَوْمَ [این خوشدلی حضرت است.] یَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاْحِمِیۡنَ (۹۲)»

آیه ۱۰۰

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (۱۰۰)

این آیه نشان می دهد که فطرت بی کینه است.

در مورد اهل بیت هم این گونه است، حبّ و بغض الهی در جای خودش به شدت وجود دارد، اما بحث کینه و حسد اصلاً وجود ندارد و خوشدلی و خوشخواهی برای دیگران وجود دارد. بر اساس فطرت کینه به دل وجود ندارد و کینه به دل نمی گیرد.

حسد در برابر فطرت و بدخواهی در برابر خیرخواهی است.

دلسوزی ها و خوش خواهی ها جزء فطرت است.

ما حسد را به معنای عام که بدخواهی مطلق گرفتیم که شامل غضب هم می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه (۱۳۹۵، ۱، ۱۴ / ۲۴ ربیع الثانی / یکشنبه)

غایب

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه (۱۳۹۵، ۱، ۲۱ / ۱ رجب / شنبه)

ما یک اشتباهی وجودی داریم و یک تنفر وجودی که این ها امیال هستند.

بر این اساس وارد شعبه های نفس اماره شدیم. که کلیات نفس اماره را آن گونه که از اهل بیت رسیده سه عنوان: تکبر یا استکبار، حرص یا شح نفس و حسد که به عنوان سه امر بنیادی از آن ها یاد شده است که سه گناه آغازین این سه بوده است. اصول گناهان و شعب حب دنیا این هاست.

عرض کردیم: اگر خوب نگاه کنیم مساله حرص را باید به گونه ای معنا نمود که تمام لذا ید (امیال اشتها یی) را در بر بگیرد. و مساله حسد را باید به گونه ای معنا نمود که تمام بدخواهی ها اعم از بخل، حسد، کینه، غضب و... را شامل شود. خود حرص و حسد و استکبار خاص است ولی با این توضیح باید این ها را عام معنا نمود.

شعبه سوم استکبار بود که پایه اصلی اش می شود شیطنت. نفس گاهی شیطنت هم دارد. این وقتی پیش می آید که نفس یک نوع ارتقاء فکری پیدا کند که می تواند امور وهمی را خوب درک کند که آنجا می شود شیطنت که شبیه به عقل است ولی عقل نیست.

این ها بدخواهی است که اصلش می شود شیطنت.

صدرا در مفاتیح الغیب ص ۶۹۰ این سه ریشه را توضیح داد که تمام گناهان ریشه اش این است. در آنجا دوتا را خیلی خوب توضیح داد: میل اشتها یی، شهوت و میل تنفری، غضب که این دو را خیلی خوب توضیح داد. ولی سومی که اعتدال بین این سه باشد را عنوان داد به

ولی این تعبیر خوب نیست ولی تعبیر به شیطنت بهتر است. که این ها امیال شیطنتی هستند. صدرا غضب را از شیطنت جدا کرده است و

در بحث سعادت انسان توضیح دادیم: ملکات انسان چهار دسته است: سبعیه، بهیمیه، شیطانیه، انسانیه

و جالب است که در جامع السعادات و معراج السعاده که از پیروان صدرا هستند، مباحث اخلاقی را بر اساس همین قوای چهارگانه تبویب و تنظیم نموده اند.

فصل (۳) فی منازل الإنسان و درجاته بحسب قوى نفسه.

إن كل إنسان بشرى باطنه كأنه معجون من صفات قوى بعضها بهيمية و بعضها سبعية و بعضها شيطانية و بعضها ملكية حتى يصدر من البهيمية الشهوة و الشره و الحرص و الفجور و من السبعية الحسد و العداوة و البغضاء و من الشيطانية المكر و الخديعة و الحيلة و التكبر و العز و حب الجاه و الافتخار و الاستيلاء و من الملكية العلم و التنزه أو الطهارة و أصول جميع الأخلاق هذه الأربعة و قد عجت في باطنه عجنا محكما لا يكاد يتخلص منها و إنما يخلص من ظلمات الثلاثة الأول بنور الهداية المستفاد من الشرع و العقل.

و أول ما تحدث في نفس آدمى البهيمية فتغلب عليه الشهوة و الشره في الصبي ثم تخلق فيه السبعية فتغلب عليه المعادة و المناقشة [حسادتى كه در مورد برادران يوسف گفتیم ریشه در غضب دارد.] ثم تخلق فيه الشيطانية فيغلب عليه المكر و الخديعة أولا إذ تدعوه البهيمية و الغضببة إلى أن يستعمل كياسته في طلب الدنيا و قضاء الشهوة و الغضب ثم تظهر فيه صفات الكبر و العجب و الافتخار و طلب العلو [خطرناك ترین امیال نفس، اعمال شیطنتی است. لذا شدیدترین عذاب ها برای کسانی است كه شیطنت دارند. اینجا می شود عناد و نفاق و كفر.] ثم بعد ذلك يخلق فيه العقل الذى به يظهر نور الإيمان و هو من حزب الله تعالى و جنود الملائكة و تلك الصفات من جنود الشيطان و جند العقل يكمل عند الأربعين و يبدو أصله عند البلوغ و أما سائر جنود الشياطين يكون قد سبق إلى القلب قبل البلوغ و استولى عليه و ألقته النفس و استرسل في الشهوات متابعا لها إلى أن يرد نور العقل فيقوم القتال و التطارد في معركة القلب فإن ضعف العقل استولى عليه الشيطان و سخره و صار في العاقبة جنود الشيطان مستقرة كما سبقت إلى النزول في البداية فيحشر الإنسان حينئذ مع إبليس و جنوده أجمعين و إن قوى العقل بنور العلم و الإيمان صارت القوى مسخرة و انخرطت في سلك الملائكة محشورة إليها و مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ. (احياء العلوم، ج ۸، ص ۱۸)

ما در نفس سه شعبه اصلی داریم:

۲- امیال شیطانی. (که در قالب استکبار توضیحی دادیم).

۳- امیال تنفّری. (که در قالب حسد توضیح دادیم).

این ها کلیات شعب است، ولی جزئیات شعب مانده است.

حسد به معنای عام، مطلق امیال تنفّری را شامل می شود.

در مورد فرزندان آدم را گفتیم، در مورد برادران یوسف را گفتیم.

در مورد حسد یک مقداری توضیحات مانده است.

در مورد حسد توضیحاتی که در روایات ما داده می شود، گفته می شود: مومن نباید در کارش حسد باشد. بعضی از توضیحات مثلاً در این آیه:

« وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (حشر / ۱۰) »

در جامعه ایمانی باید صفا باشد ولی گهگاهی غلّ و کینه می آید. چرا کینه به وجود می آید؟ از نفس پیش می آید.

به سرعت در جامعه ایمانی کوچک ترین حرکت تبدیل می شود به غلّ و کینه.

ترجمه آیه:

کسانی که بعد از مومنین اولیه آمده اند، می گویند: خدایا ما را ببخش و برادران ما را هم ببخش، تا می بینند غلّ می آید، این گونه دعا می کنند. اساساً این غلّ در مومن آن خبثی است که پیدا می کنند و این خبث اساساً برخاسته از نفس اماره است. خبث نفس اماره ای نباید در مومن باشد.

یا در روایتی چنین آمده است:

تا حسد می آید، دین و ایمان را از بین می برد. تا جایی که باعث می شود که حق را زیر پا بگذارد.

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ لِأَصْحَابِهِ: أَلَا إِنَّهُ قَدْ دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأُمَمِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَهُوَ الْحَسَدُ لَيْسَ بِحَالِقِ الشَّعْرِ لَكِنَّهُ حَالِقُ الدِّينِ »

« عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ. »

گناهان ریشه در نفس اماره دارد و این نفس اماره است که ایمان را از بین می برد.

در مورد شلمغانی عرض کردیم که تا جایی پیش رفت که نه خدا و نه امام زمان می شناخت و کفر می گفت.

« وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (حجر / ۴۷) »

« قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ (اعراف / ۳۸) »

ابن عربی: من برخی از این جهنمی ها را که می بینم، درست مثل این طلبه ها هستند که دائماً با هم دعوا و جنگ دارند. همه اش درگیری و پرخاش.

البته بحث های طلبگی به گونه ایست که موجب ناراحتی نمی شود. ولی گاهی تبدیل می شود به مرء که دعوای حقیقی است. حتی در شریعت گفته شده است حتی اگر حق با شماست، مرء نکنید.

مرء و درگیری در جهنم است نه در بهشت. چون بهشت از علیین است ولی جهنم از سجین است. خود نفس می شود سجین.

لذا بحث نفس را خیلی باید جدی گرفت. خود همین نفس، همان چیزی است که در آینده می شود جهنم.

مومن که باید در بهشت باشد، باید همین الان هم جانش بشود بهشت. نفس اماره که آمد و بالفعل شد، بدانید مشکل است و جهنم را خواهیم داشت.

پس از مومن آن چه خواسته شده است این است که: کینه و حسد در دلش نباشد.

حال باید چه کار کرد؟ این را خواهیم گفت.

در حدیث هست:

« عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبِطُ وَلَا يَحْسَدُ وَالْمُنَافِقُ يَحْسَدُ وَلَا يَغْبِطُ. »

غبطه یعنی: چرا او دارد و در راه خیر هست، ولی من ندارم و در راه خیر نباشم؟!

غبطه مومن باید در امور معنوی باشد.

در روایت هست: همیشه در امور دنیوی به پایین تر نگاه کنید و در امور معنوی به بالاتر نگاه کنید.

« إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (مائده / ۹۱) »

ما در مورد مومنین می گوئیم: نباید حسد داشته باشند ولی این که حسد وجود دارد، کسی انکار نمی کند.

سوال: در مورد اولیاء الهی، مساله ای به نام حسد و غلّ و کینه و تشفی خاطر ... مطرح است؟

اوجش در جایی است که ذره ای حسد و کینه باقی نمی ماند. لذا حضرت امام فرموده اند: اگر همه انبیاء با هم جمع شوند هیچ نزاعی پیدا نمی شد. چون زمینه نزاع برطرف شده است.

در مورد رسول الله هست که حضرت هیچ وقت تشفی خاطر نداشت، بله حب و بغض لله دارد، ولی تشفی خاطر نداشت. در حالی که در قرآن غیض قلوب المومن داریم ولی غیض قلوب رسول الله نداریم.

ما حتی این خصیصه را در مورد اولیاء الهی رعیت هم داریم.

برخی از آقایان می بینند وقتی این گونه است، اصلاً راه برای حرکت ندارند، احساس می کنند که کدر است و ظلمت دارد.

این را گاهی استاد می گوید و گاهی شاگرد خود متوجه می شود.

یکی از چیزهایی که خیلی کمک می کند در فضای عرفانی، خود این قلب و آن چه می گذرد، خود این معیار است برای این که چه چیزی خلاف است و چه چیزی درست است.

اولیاء رعیت می بیند که وقتی کینه یا حسد و.... دارد، می بیند که تا این آمده است شبهات آمده است.

مومن نباید حسد داشته باشد و اگر داشته باشد نباید اجازه دهد اعمال کند.

اگر مومن برتر شده باشد، حتی اجازه خطور حسد را هم نمی دهد. این ها حتی اجازه نجوای حسد هم نمی دهند.

بسیاری از این عالمان ربانی گاهی صحبت از جنایت و خیانت کرده اند، اصلش به این خاطر است که یک بار یک چنین چیزی در درونش آمده است. کسی که خلل دارد در او این امور راه پیدا می کند.

حال می ماند مساله ای به نام: راه های مبارزه با حسد و غل و کینه.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه (۱،۲۲، ۱۳۹۵ / ۲ رجب / یکشنبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه (۱۳۹۵، ۱، ۲۸ / ۸ رجب / شنبه)

شهوت ذیل میل اشتهايي قرار دارد.

قوه اشتهايه، گاه به شکل یک امر کلانی مثل منفعت طلبی در می آید که شامل بخل و حرص و طمع و شح می گردد.

یک شعبه اش به این صورت در می آید: کلانش: شهوت و لذت طلبی است. ابتدائاً بحث شهوت مستقیمی که ما می شناسیم، که میل به جنس مخالف است را توضیح می دهیم، سپس تمام موارد شهوت را مثل پر خوابی یا پر خوری یا پر گویی و... را هم توضیح خواهیم داد.

نفس اماره را به حال خودش رها کنی، از پر خوری و پر خوابی و... لذت می برد.

پس میل اشتهايي: ۱- یک دسته اش می شود: منفعت طلبی. ۲- شهوت طلبی و لذت طلبی.

از یک جهت می شود منفعت طلبی را جوری توضیح داد

میل اشتهايي عنوانی کلی است که خود تبدیل می شود به منفعت طلبی و شهوت طلبی که در عین حالی که جزئی تر است لکن خودش کلی است.

استکبار و نفرت طلبی هم دو عنوان کلی تری است که در عرض میل اشتهايي وجود دارد.

میل اشتهايي

بررسی شهوت جنسی

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْخَائِنِينَ» (۵۲) * وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ
إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (يوسف / ۵۲ و ۵۳)

مصادق اصلی مورد بحث در این آیه، بحث شهوت جنسی است. یعنی یکی از مصادیق نفس اماره شهوت است. این یک واقعیتی است در انسان.

کل آن چه در نفس اماره خداوند در ما قرار داده است بدون حکمت نیست. اصلاً اگر قرار است انسان با این سنخ بدنی که دارد و به کمال برسد و بخواهد زندگی اش اداره شود با این بدن، جز با وجود نفس اماره و شهوت ممکن نیست.

اصلاً قرار است مساله میل جنسی، راه بقاء ما باشد. ما احساس می کنیم که شهوت باید خیلی غلیظ باشد و میل شدید باشد.

ما خیلی از امیال اشتهايي در خود داریم، اما شهوت باید خیلی غلیظ باشد. میل به جنس مخالف به شدت در ما هست. حال چه باید کرد که اصلش باید باشد و بقاء نسل انسان به این است هر کدام یک بحثی است که باید در جای خودش توضیح داده شود.

شهوت جنسی یک امر شدیدی است. آن قدر شدت دارد که خداوند وقتی بخواهد تعلقات را اسم ببرد، اولین موردی که نام می برد همین شهوت جنسی است.

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْأَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَاقِ (آل عمران / ۱۴)»

این که چه کسی تزئین داده است، یا نفس است یا شیطان. که از سیاق آیه چنین به دست می آید. این نوع زینت، تزئین به خلاف است. حب خواسته های خاکی است، اولین موردش را چه چیزی قرار داده است؟ من النساء.

این میل یک واقعیتی است جدی، که به لحاظ روانشناسی هم تایید می شود.

«وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّلَاوَاتِ أَنْ تَمْلِكُوا مِثْلًا عَظِيمًا * يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُلْغِفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (نساء ۱۷ / ۲۸)»

....

حضرت یوسف با این که جوان است و شهوت در او قوی است ولی شهوت در او رام است.

این عده به نفس مطمئنه رسیده اند که دیگر گویا نجوای نفس اماره همه در آن ها نیست.

مرحوم قاضی میگوید: به جایی رسیده بودم که تا نامحرم می رسید، چشمم بسته می شد. که البته بعدها به جایی رسید که دیگر از این سخن ها گذشته اند.

«قَالَتْ فَذَا لِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ [عصمت ورزید و آن کار را نکرد] وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيُصْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّغِيرِينَ * قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (یوسف / ۳۲ و ۳۳)

لذا این جنگ هست و شهوت جدی است، این هم شعبه ای است از امیال اشتهاپی ما، در برابر فرصت طلبی و منفعت طلبی که داریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه (۱۳۹۵، ۱، ۲۹ / ۹ رجب / یکشنبه)

در مورد نفس اماره عرض شد سه شعبه اصلی دارد:

۱- میل اشتهايي.

۲- میل استکباري

۳- میل تنفري.

که هر یک از این سه شعبه خود شعبي دارد. در ضمن میل اشتهايي بحث منفعت طلبي را مطرح کردیم که بحث بخل و حرص و شحّ و طمع می گنجد.

یک شعبه ديگر میل اشتهايي می شود شهوت طلبی و لذت طلبی.

این شهوت طلبی می تواند با حرص از یک جهت جمع شود ولی این دو با دقت هر یک فضايي خاص به خود دارند و هر یک اميال اشتهايي است.

یکی از این ها شهوت جنسي است. که یک نوع لذت طلبی و خوش باشی در آن هست.

پر خوابی، پر خوری، پر گویی، هم یک نوع لذت طلبی و خوش باشی در آن نهفته است.

ذیل لذت طلبی بحث شهوت جنسي است که یکی از آن ها موارد است که بدان خواهیم پرداخت.

ما بسیاری از آیات داریم که خوش باشی و لذت طلبی عام را مورد توجه قرار داده است.

در مورد شهوت جنسي توضیح دادیم که اولین مصداقي که نفس اماره در بر می گیرد، همین شهوت جنسي است. از حضرت یوسف تعبیر این بود که: من شهوت را اعمال نکردم، یعنی خیانت نکردم. این اعمال شهوت خیانت به عزیز مصر بوده است.

حتی لزوماً به این نیست، بلکه نظر به ناموس مردم و تعرض به صورت شهواني، یک نوع خیانت است.

در ساحت حیوانات اصلا این ها معنا ندارد. گرچه برخی می گویند: در حیوانات هم برخی برای خود حریم قایل اند. اما در انسان تا مساله فطرت مطرح می شود خیانت معنا می یابد. در ساحت انسانی است و تا مساله انسان زیستن و بنده بودن مطرح می شود، عنوان خیانت مطرح می شود و ظلم به خود و بحث جهالت مطرح می شود.

عقل این را بر نمی تابد، بلکه می خواهد به شکل انسانی زندگی کند. حیوان می گوید: هر چه کام هست بگیر، اما انسان می گوید: من باید جلوی خیلی از چیزها را بگیرم تا بتوانم انسانی زندگی کنم.

نقطه آغازین شهوت جنسی

در متون دینی ما توضیح داده شده است که شهوت از نظر شروع می شود.

صدرا در یکی از آثار خودش توضیح داده است: نفس ما از آن چه که ملایم با اوست، احساس خوشی دارد. بوعلی: بعضی از حواس ماست که به لحاظ حاسه لذت می برد، اما برخی به لحاظ نفسی لذت می برد. مثلا چشم: تمام رنگ ها برای چشم یکسان است، ولی به لحاظ نفسی است که از دیدن رنگ ها و منظره زیبا لذت می برد.

صدرا هم این مضمون را دارد و می گوید: چشم هم برای خودش لذتی دارد و از جمله نظر به جنس مخالف موجب لذت چشم می گردد و البته نه در حد چشم، بلکه لذت نفسی هم در نگاه به جنس مخالف وجود دارد.

از همین جهت هم هست که در متون دینی نقطه آغازین شهوت جنسی را نظر و نگاه به جنس مخالف می داند.

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع النَّظْرَةُ بَعْدَ النَّظْرَةِ تَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ وَكَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً»^۱

این نظر موجب می شود که آن چه که در انسان نهفته است، بیدار شود.

برخی می گویند: این در مورد مرد است و زن از ناحیه شنیدن است. اما به نظرم این جهت در مورد زن حذف نمی شود، بلکه زن نیز با دیدن ممکن است شهوتش برانگیخته شود.

^۱ (۳). أي بالنظرة الثانية.

^۲ - من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۸.

مراد از این نظر صرفاً نظر به مواضع حرام هم نیست، بلکه نظر به مواضع حلال هم اگر پی در پی شود، می تواند اثر بگذارد.

عمدتاً این گونه هستند مخصوصاً انسان جوان که باید خیلی مراقبت کند.

متأسفانه در جامعه امروزی و این فضاهای مجازی که پیش آمده است دارد در این مساله می دمد.

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع النَّظْرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ مَنْ تَرَكَهَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا لغيرِهِ أَعَقَبَهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ.»

چشم مجاری ادراکی قلب ماست. قلب و نفس ناطقه است که دارد نگاه می کند. این النظره، در قلب میکارد و تیری از شیطان به ما می خورد و به قلب می خورد و یک نوع شناخت را به دنبال خودش می آورد.

«يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (غافر / ۱۹)»

چشم های خیانتکار را خدا می داند. یعنی آن وقتی که دارد نظر می کند، نفس این نظر شهوتی است که حضرت یوسف عنوان داد به خیانت. البته این چشم به تبع نفس می شود خائن، ولی این خیانت از کانال چشم اعمال می گردد.

در روایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین آمده است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَا مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ هُوَ يُصِيبُ حَظًّا مِنَ الزَّنا فَزَنَا الْعَيْنَيْنِ النَّظْرُ وَ زَنَا النَّمِ الْقُبْلَةُ وَ زَنَا الْيَدَيْنِ اللَّمْسُ صَدَقَ الْفَرْجُ ذَلِكَ أَوْ كَذَّبَ.»

پس نظر موجب پدید آمدن شهوت می گردد. این محدوده واضح است.

این نظر که تحریک کننده است موجب می شود به تحریک شهوت. که بعد منجر به حرکت می شود و در نهایت منجر به زنا می گردد.

اگر قرار شد زنا مجاز باشد، آیا خانواده ای می تواند پابرجا بماند؟ نسل می تواند پابرجا می ماند؟

یکی از دلایلی که موجب مشکلات اساسی در تمدن غرب شده است، بر هم ریختن بنیاد خانواده است. چون انسان ها را در این زمینه آزاد گذاشته اند.

وقتی این طور شد و جزای اجتماعی قرار داده نشد، کار به اینجا رسیده است که خانواده از هم می ریزد و دارد از هم می پاشد. وقتی کسی ببیند از هر راهی می تواند کام بگیرد، اصلاً چرا زندگی تشکیل دهد؟ چرا بچه باید داشت؟

یک مساله ای به نام شهوت در وسط بود که محدوده پیدا نکرده است و انسانی با آن برخورد نشده است، سبب شده است که این همه مشکلات به بار بیاورد.

عملاً منجر به عذاب انسان می گردد.

که در غرب از این هم پیش رفته است و به همجنس گرایی کشیده است.

همین انسانی که باید روزانه آرامش داشته باشد، سکونت در خانه داشته باشد، دیگر سکونت و آرامش ندارد.

این ها از منظر این سویی است. از منظر روحی و معنوی اش که چه می کند بماند.

این نوع زندگی نه تنها انسانی نیست، بلکه حیوانی است و منجر به عذاب می شود.

آثار روحی این مساله را اگر بخواهیم بگوییم، فراوان در روایات آمده است. که کسی دارد زنا می کند روح ایمان از او بیرون می رود. و وقتی روح ایمان از او بیرون رفت، در جنبه های دیگری هم بی ایمانی و بی دینی بر او حاکم می شود. لذا اگر مغازه دار هم شد، بی دینی می کند.

در متون دینی هم می گویند: زندگی حیوانی است. و حتی در مورد عشق، عشق درست را عشق عفیف عنوان می دهند. و عشق اگر عنان گسیخته باشد می شود عشق حیوانی.

و حتی در مورد ولدالزنا که فرزندهایی از این طریق پدید می آید، چه آفاتی و مشکلاتی را به لحاظ آن شخص و به لحاظ اجتماعی به بار خواهد آورد.

ولد الزنا جامعه را خراب می کند. به گونه ای که در روایات چنین آمده است که حجت خدا را نخواهد کشت جز ولد الزنا.

آثار تبعیت از شهوت

۱- تبعیت شهوت، دل را بیمار می کند و قلب را از سلامت خارج می کند.

«لَا تَخْضَعَنَّ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (احزاب / ۳۲)

منظور از قلب، قلبی است که به لحاظ شهوت مریض شده است. شهوت دل را بیمار می کند. شهوت حرام و بی منطق و افسارگسیخته. نه شهوت منطقی که در جوار فطرت قرار می گیرد و ... مستحب و حلال و عبادت است.

گرچه این مرض را برخی به معنای مریضی در ایمان تفسیر نموده اند.

استاد: کسی که شهوت و میل را تبعیت کند. اگر این تبعیت از شهوت به میان آمد، آن وقت دل مریض می شود و لجن می گردد.

تمام مشکلاتی که ما در جامعه داریم زیر سر نفس اماره است و تبعیت از نفس اماره است.

نفس اماره عجیب است، هر جا رفته است گزنده است، خودش هم لجن می شود و همه را هم لجن می کند.

اما در توضیحی که اهل بیت داده اند: هر کسی که عفت اتخاذ می کند و دارد با شهوت می جنگد، دارد عبادت می کند.

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عِفَّةُ الْبَطْنِ وَالْفَرَجِ.»

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِنَّي ضَعِيفُ الْعَمَلِ قَلِيلُ الصِّيَامِ وَلَكِنِّي أَرْجُو أَنْ لَا أَكُلَ إِلَّا حَلَالًا قَالَ فَقَالَ لَهُ أَيُّ الْجَاهِدِ أَفْضَلُ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَفَرَجٍ.»

این نوع اجتهاد، اجتهاد برتر است که در صحنه واقعی عبادت خداوند می کند.

«أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ مَا مِنْ عِبَادَةٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَفَرَجٍ.»

عفت بطن به شعبه منفعت طلبی و عفت فرج به شعبه شهوت طلبی بر می گردد.

۱. راه های مبارزه با شهوت جنسی

۱- دستوراتی که مانع از تحریک شدن می شود:

۱- غض بصر

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لِلنَّامِ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ (نور / ۳۰ و ۳۱)»

مرحوم قاضی تا می توانست سعی می کرد که نامحرم دیده نشود. بعدها به جایی رسیدم که ناخودآگاه چشمم بسته می شد. و وقتی با نامحرم مواجه می شد چشم بسته می شد.

- نکته: حتی در فضای مجازی هم باید مراقب بود. بنا بگذارد که نگاه نکند و حتی اگر آمد چشم بسته شود. اگرچه برخی از مراجع اجازه می دهند که عکس است و مسیحی است و ... اشکال ندارد. اینها در مراجعه به فقیه پابرجاست. ولی این نکته بیش از این هاست. اثری که از امام صادق علیه السلام فرمودند: زمینه میل و شهوت است و در دل شهوت را زرع می کند. برای کسی که این هنوز مهار نشد، کلا نگاه نشود. حتی برای جستجو چه لزومی دارد که نگاه کند زن نامحرم را، دیگری نگاه کند و خبر دهد. در برخی موارد استثناء است، مثلاً مدیر فرهنگی است که باید خودش نگاه کند.

- یکی از اساتید می گفت: من عادت کردم نگاه نکنم، هر وقت مواجه می شدم، خود چشمم ناخودآگاه جهتش عوض می شد.

غض بصر، اگر چه نفس را حفظ می کند، ولی رفته رفته تبدیل می شود به رفتار و سلوک.

این می شود رفتار که ما با نامحرم مرز داریم. و پدر که انجام می دهد پسر یاد می گیرد، مادر که انجام می دهد، دختر یاد می گیرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

در نفس اماره کلیاتی را عرض کردیم، بعد رسیدیم به شعب سه گانه اصلی نفس اماره: میل اشتها، میل تنفری و میل استکباری.

در ذیل میل اشتها، در مورد منفعت طلبی صحبت کردیم و شعب منفعت طلبی مثل بخل و شح و

یک شعبه اش شهوت و لذت طلبی است. شهوت و میل به جنس مخالف را داشتیم دنبال می کردیم. انواع لذت طلبی داریم، چه میل به جنس مخالف، چه پر خوری و پر گوئی و پر خوابی باشد. نفس خوشش می آید که راحت طلبی کند و کیف کند و لذت ببرد و تعیش داشته باشد. پس چند شعبه دارد که یکی از مصادیق بارزش شهوت و میل به جنس مخالف است.

که آیات و روایاتش را خواندیم، توضیح دادیم که چگونه این شهوت برانگیخته می شود.

رسیدیم به راه های مبارزه با شهوت جنسی.

وقتی قرار است بقاء نوع باشد و انسان نوع و نسلش ادامه پیدا کند، دستگاه خلقت به گونه ای اقتضاء می کند که این میل شدید باشد. شریعت برای این که این میل تبدیل نشود به نفسانیت و ذیل عقلانیت قرار بگیرد، راه های متعددی را قرار داده است، از جمله این که جلوی تحریک آن را بگیرد. یکی از این امور، غضّ نظر است تا این میل به شدت برانگیخته نشود. تا می شود نباید گذاشت که این میل تحریک شود.

۲- نرم صحبت نکردن زنان

هر چیزی که موجب تحریک جنس مخالف می شود از راه غیر حلال، شریعت دستور به ترک داده است و عرفاء هم این را در بیاناتشان دارند.

در قرآن چنین آمده است: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (احزاب ۳۲)

۳- حریم را حفظ کردن

«وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» (احزاب / ۵۳)

حریم نگاه داشتن به نفع ماست، چون موجب تحریک نمی شود.

چون این موجب طهارت و پاکی قلب و دل است. برای دل این بهتر است برای پاکیزگی دل. لذا شریعت حفظ حریم داشتن را خیلی تاکید کرده است. بله، در بعضی از شرایط شریعت رابطه با نامحرم را اجازه داده است و آن هم در جایی است که احتمال گناه وجود ندارد.

شریعت نگفته است بیرون نروید، بلکه گفته است بیرون بروید، ولی به گونه ای باشد که احتمال گناه نباشد.

این که برای قلب بهتر است، چیزی است که عارفان خیلی بر آن تکیه کرده اند. بحث قلب، سخن از درون است.

غضّ بصر در ساحت بیرون است ولی ذلک ازکی لکم که گره با درون خورده است.

حفظ حریم مربوط به ساحت بیرون است ولی ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهنّ.

عارفان خیلی روی این موضوع حساس هستند و حتی حساسیت هم در حد احکام اولیه نیست، گاه شخص غضّ بصر می کند ولی باز دل مایل است.

این مساله در خود قرآن هست.

بنده معتقدم تمام دستورات شرعی احکامی، یک ساحت برتری دارد به نام طریقت. که در این گونه احکام شریعت آن با طریقت گره خورده است.

در روایات آمده است که وقتی رسول الله به معراج رفتند در یک منطقه ای رسید که دید به شدت بدبو است و بوی تعفن می دهد و به شدت آزار می دهد. پرسیدند اینجا کجاست؟ حضرت جبرئیل پاسخ داد: اینجا کسانی جمع اند که اهل شهوت اند.

این نشان می دهد که حقیقت شهوت تعفن است. پیروی از شهوت به گونه ایست که انسان تعفن می گیرد و به حدی می رسد که خودش هم نمی تواند تحمل کند.

آقایان که این را می دانند، می گویند که باید دل از شهوت خالی شود.

عرفاء عذاب شهوت را در همینجا اثرش را می بینند.

وقتی اینجوری می شود، تازه می فهمند که جهت تک تک دستورات شریعت چیست؟ که در دلش جنبه طریقتی هم دارد.

اجتماعی بودن به معنای شکستن حریم بین مرد و زن نیست! نه این که به صرف حضور در اجتماع باید حریم ها شکسته شود. نمونه حضور اجتماعی زنان مثل حضور حضرت زهراء سلام الله علیها در بین مردان و حتی سخنرانی کردن، یا در انقلاب اسلامی حضور زنان در راهپیمایی ها یا حضور زنان در مساجد که با پرده ای بین زن و مرد جدا می کنند.

تمدن اسلامی باید به گونه ای باشد که زنان حتی شغل هم داشته باشند ولی در عین حفظ حریم.

مهم این است که آدم زن را چگونه به صحنه اجتماعی برود؟!

فایده اش این حفظ حریم ها این است که: جامعه از نفسانیت در بیاید.

الان مشکلی که در جامعه داریم به گونه ای که حتی جوان ممکن است تا آخر عمر راه حلال و حرام را پیدا نکند و تا آخر در این وادی نفسانیت بیفتد، به خاطر همین حفظ نکردن حریم هاست.

یا می خواهید نفسانیت باشد و تحریک جامعه به گونه ای که نشود کنترلش کرد، یا این که می خواهید راهی را انتخاب کنید برای تقویت بنیاد جامعه، که باید فکری به حالش کرد.

همین عدم حفظ حریم ها، پایه های بسیاری از خانواده ها را بر هم ریخته است.

حریم گاه خیلی سنگین است و گاه خیلی ساده است. در روابط خانوداگی، حفظ حریم ها معنا دارد و آداب خودش را دارد و معیارش هم این است که آیا به تحریک می انجامد یا خیر؟ دل پاک می ماند یا خیر؟

الان جمهوری اسلامی برخی تجربه ها را کرده است و واقعه‌ش برخی از این تجربه ها به نام جمهوری اسلامی است ولی واقعا برای جمهوری اسلامی نیست.

در خصوص طواف استثناء است، خدا گفته است به دلیل خاص خودش.

حریم مسجد یک شکل است، در مدرسه به گونه ای، در خانه، در خیابان و کوچه به گونه ای.

عارف چه مرد و چه زن، حریم دارند. حتی در تاریخ عرفان نگاه کنید، مرد و زن عارف دارند با هم صحبت می کنند با حریم ها سخن می گفتند و حتی در یک جریانی چشم مرد عارف به دست زن افتاد، آن زن گفت که من دیگر حاضر نیستم با تو یک کلمه هم سخن بگویم. که حساب خودش را دارد.

عقلانیت یک معیار دارد که باعث می شود حریم به وجود بیاید، و نتیجه اش این است که تحریکی صورت نگیرد.

وقتش شده است و از جهت روحی قوی تر شده است، باز آن چه از نظر شرعی گفته شده است را عمل می کند. معیار این است که آیا دل بدبو می شود یا خیر؟

خداوند متعال عارفان و کسانی که می خواهند به او برسند را در همین صحنه ها هدایت می کند.

۴- حرکت نکردن پشت سر زن

در مثل جریان حضرت موسی که دید آن دو زن هستند و چوپانند و ... وقتی خواستند به نزد حضرت شعیب برود، در روایت از امام علی علیه السلام آمده است:

«قَالَتْ إِحْدَى بَنَاتِ شُعَيْبٍ يَا أَبَتِ اسْتَاجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَاجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ فَقَالَ لَهَا شُعَيْبٌ أَمَا قُوَّتُهُ فَقَدْ عَرَفْتِيهِ أَنَّهُ يَسْتَقِي الدَّلْوَ وَحَدَهُ - فِيمَ عَرَفْتَ أَمَانَتَهُ فَقَالَتْ إِنَّهُ لَمَّا قَالَ لِي تَأْخِرِي عَنِّي وَ دَلِّينِي عَلَى الطَّرِيقِ فَأَنَا مِنْ قَوْمٍ لَا يَنْظُرُونَ فِي أَدْبَارِ النِّسَاءِ - عَرَفْتُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ يَنْظُرُونَ أَعْجَازَ النِّسَاءِ - فَهَذِهِ أَمَانَتُهُ.»

این نحوه عمل کردن باید به صورت رفتار تبدیل شود.

باید دقت شود یک دسته از رفتارها و حفظ حریم و ... این ها مواظبت کردن است نه به معنای وسواس. لذا عارف می گوید از صد مرتبه یک مرتبه تحریک می شوم، لذا همان یک مرتبه را هم احتیاط کند.

مثلا در مورد نماز جماعت زن نمی تواند امام جماعت مردان قرار بگیرد. برای چه؟ برای این که اصلا هیچ تحریکی رخ ندهد.

دقت زیاد معنایش وسواس نیست و حتی در روال عادی این ها معنادار نیست.

عارف می گوید: من باید چنان مشغول کنم که اصلا اثر تحریکی برای من وجود نداشته باشد.

۵- جایی که توسط نامحرم گرم شده است ننشستن

در شریعت آمده است که جایی که نامحرم نشسته است و گرم است ننشینید.

«»

۶- قرار نگرفتن مرد و زن نامحرم در یک منزل

همه این امور برای این است که تحریک نشود.

در نهایت هر امری که موجب ریب و شبهه می شود از آن باید اجتناب ورزید.

شریعت با تحریک شدن مخالف است و همه این اموری که شریعت قرار داده است در همین راستا است.

ما به دنبال طهارت دل هستیم و اصلا به حد وسواس را قصد نداریم و نمی پذیریم.

۲. دستورات شریعت در مورد تربیت فرزند

معمولاً شهوت در فرزند تا حدود بلوغ شکوفا می شود و قبل از بلوغ خفته است.

۱- جدا کردن دختر و پسر از هم. برای این که این امر خفته بیدار نشود.

برای این که بنیاد خانواده حفظ شود،

۲- اجازه گرفتن فرزندان در اوقات سه گانه و حتی پنهان کردن وقایع از کودکان.

یک جهتش این است که ذهن بچه تا قبل از بلوغ نباید به این مسایل درگیر شود. لذا تمدن اسلامی این گونه اقتضاء

می کند که کودک قبل از سن بلوغ، بلوغ زودرس برایش ایجاد نشود

بعد از بلوغ هم مساله ازدواج را مطرح کرده است.

۳. دستورات در باب لباس و زینت و حجاب

«وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (نور / ۳۱)

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» (احزاب / ۵۹)

خمر: تا حد سینه را می پوشاند.

اما جلباب: بیشتر می پوشاند که تا روی زانو را فرا می گیرد.

پس افزون از مقنعه باید یک جلباب هم افزوده شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۷۹ (۱۳۹۵، ۲، ۱۱ / ۲۲ رجب / شنبه)

رسیده بودیم به شعب نفس اماره که سه شعبه کلی را مطرح کردیم: ۱- میل اشتهايي. ۲- میل تنفري. ۳- میل شیطاني.

میل اشتهايي را وقتی توضیح دادیم، که برای خودش زیرمجموعه ای دارد. در عین حالی که کلان است خودش زیر مجموعه ای دارد. دسته ای منفعت طلبی و حرص و طمع و شح و ...

شعبه دیگر میل اشتهايي: لذت طلبی به معنای عام است که انواع لذایذ و شهوت ها را شامل می شود: شهوتی جنسی، خواب، خوراک، کلام. میل اشتهايي دو شعبه کلی دارد: منفعت طلبی. لذت طلبی عام. که یکی از شعبه های اخص آن به نام شهوت جنسی را داشتیم بحث می کردیم.

توضیح دادیم که چطور به شکل لجن برای جان در می آید ... این که شعبه ای از این شهوت که نظر به نامحرم بود را توضیح دادیم، بعد رسیدیم به راه های مبارزه.

اولین نکته این بود: تا می شود این میل تحریک نشود....

دومین راه: کاری شود که در کودکی این میل پدید نیاید.

سومین راه: دستورات شریعت در باب لباس و زینت بوده است. که در این بحث بودیم.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (احزاب / ۵۹)

که در این آیه صحبت جلباب شده است. در آیه قبلی سخن از خُمُر بوده است که مقنعه است که تا روی سینه را می پوشاند. اما جلباب: پوششی است که سرتاسر بدن حداقل تا روی زانو را می گیرد و حتی تا پایین پا هم باشد مشکلی ندارد.

چادر یکی از نمونه های جلباب است. ولی در آن دوران جلباب از سر بود تا زانو و مقنعه هم از سر بود تا روی سینه.

احزاب / ۳۳

«وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»

تبرج یعنی یک نوع خودنمایی با زینت بود که زن ها در زمان جاهلیت این گونه در صحنه حاضر می شدند. این ها عمدتاً در صحنه اجتماع است. شارع مقدس یکی از کارهایی که کرده است این که: صحنه اجتماع را از آلودگی شهوت پاک گردان. مشکل اصلی کار و آلودگی جدی را دارد حذف می کند نه این که به طور کلی حضور زن را در عرصه اجتماع حذف کند.

مطلوبیتی در مورد زن ها وجود دارد که آیا در منزل بمانند یا خیر؟ بهتر است یا خیر؟ به نظرم این گونه نیست.

عمدتاً برای این که ارتباط با نامحرم به حدی نشود که مایه فساد شود. تنها مرزی که شریعت قرار داده است این است. چرا که ما سنت قطعی از سیره حضرت زهراء سلام الله علیها و حضرت زینب سلام الله علیها داریم غیر از این است که فقط در خانه باشند. این جزء مسلمات ماست.

شریعت یکی از کارهایی که کرده است: حذف شهوت افسارگسیخته از صحنه عمومی اجتماع.

آیه این است: در زن به دلیل زیبایی ویژه ای که در او نهفته شده است، میلی برای آشکار کردن و جذب کردن است. یعنی یک زن مرز خفیفی بین عفت و شهوت دارد.

بعضی ها می گویند: اینجوری نیست، ولی دقت کنید: نفس رفتار در ذات خود قابلیت شهوت دارد. معمولاً شریعت در جایی که قابلیت شهوت در آن زیاد است، یک منعی می آورد. مثلاً حتی جایی که با نشستن زن گرم شده است، نشستن. یا نفس بودن در خانه ای که فقط یک زن و مرد تنها باشند.

در زن به خاطر میلی که می بینیم، میل به آشکار کردن به دلیل زیبایی، چرا که «پریو تاب مستوری ندارد» برخی کمالات هر جایی که هست، نفس این کمال دوست دارد که خودش را نشان دهد. زیبایی در زن وجود دارد، میل هم وجود دارد.

برای این که این میل زن تبدیل به حساسیت و تحریک مرد نشود، تبدیل شده است به حجاب.

نفس حجاب و عفت ورزی رفتاری، که به نظرم عفت در رفتار خیلی مهم است.

لذا در شریعت یک نکته رفتاری مطرح شده است تحت عنوان عفت رفتاری، علاوه بر این که عفت درونی و قلبی هم در شریعت هست. عفت رفتاری اگر نباشد به مرور به درون هم رسوخ می کند.

نفس رفتار اثری دارد و افزایش عفت می آورد و آن میل شدیدش را کنترل می کند و آن میل شدید فساد آور هم هست و برای خود شهوت را هم به دنبال می آورد. این بعداً تبدیل می شود به امور خطرناکتر. من از این تعبیر می کنم به عفت رفتاری، علاوه بر این که باید عفت قلبی هم داشته باشیم.

عفت را شریعت عنوان می دهد به نزدیک ترین حالت زن به خدا. آن مقداری که زن با عفت به خدا نزدیک می شود، مرد به خدا نزدیک نمی شود.

لذا از حضرت زهراء سلام الله علیها می پرسند: بهترین حالت و نزدیک ترین حالت زن به خدا کی است؟ وقتی که عفت را حفظ می کند.

در نماز از زن خواسته شده است با یک حجاب کامل حاضر شود. در حالی که حجاب داشتن و نداشتن برای خدا تاثیری ندارد؟ چه شده است که در شریعت قید شده است حجاب کامل داشتن است؟

برای این است که نشان دهد این راه کمال و رسیدن به خداست. نوع زنان مومنه وقتی این را می گذارند، احساس نزدیکی بیشتری به خدا می کنند.

این نکته را هم در خود نماز اشباع می کنند. حتی زن در خانه و تنها هم باشد، باید حجاب را رعایت کند. این عفت رفتاری است. گاهی از آدم چیزی را خواسته است ولی بعد از یک مدتی اثرش را می بیند. مثلاً سلام کردن. مدتی سلام می کند، ولی بعد از مدتی می بیند که سلام شده است عادتش و ادب او شده است.

حجاب یک نوع عفت رفتاری است که موجب عفت درونی اش می شود. که حتی موجب عفت در جامعه هم می شود. در جامعه ای که مساله حجاب رعایت نمی شود، عموم انسان ها دائماً درگیر یک مساله هستند و آن تحریک شدن شهوت. شهوت که تحریک شد، نیاز به ارضاء دارد.

مثلاً جوان در دانشگاه کارش را نمی کند، بازاری در بازار کارش را نمی کند.

بلکه مهمتر از همه: ساحت جامعه را از جامعه انسانی به جامعه حیوانی تنزل می دهد.

درست مثل این است که جامعه را به یک نوع حیوانیت تمرین دادن است.

در حالی که می شود شهوت ارضاء شود و در عین حال جامعه در ساحت انسانی الهی باقی بماند.

وقتی مقصود انسان شدن است، باید جامعه به چه سمتی سوق پیدا کند؟ باید حیوانیت در سطح جامع به حداقل برسد.

فلسفه هایی که پشت حجاب خوابیده است بسیار است.

ولی در خصوص زنان، رعایت حجاب و عفت، یک نوع سلوک الی الله است. حتی من بعضی از زنان متدینه را دیده ام که با اینجا رسیده اند که این بدنشان امانت الهی است. احساس می کند که این امانتی که خداوند به او داده است، هیچ ضایع نمی کند و در آخرش هم که دارد می رود به خداوند می گوید: خدایا این سرمایه و امانت را من سالم تحویل می دهم!

کسی که حجاب را خوب ادامه دهد به اینجا هم منتهی می شود.

ناگفته نماند: شریعت زینت زن را مطلقاً برنداشت، بلکه در جای خودش اجازه داده است. میل زن را حذف نکرده است بلکه آن را در کانال انسانی قرار داده است.

در روایات هست: رنگ کردن ناخن زن مستحب است، ولی در مسیر درستش که به تبرج نرسد. تمام خواسته های زن را به نحو غریزی پوشش می دهد ولی در راستای انسانی اش.

اما نباید به گونه ای باشد که ضایعه را برای جامعه یا زن به بار بیاورد.

۴. دستور به ازدواج (مستحب مؤکد)

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱

(جوانان خود که به سن ازدواج رسیده اند و بندگان و کنیزان صالح خودتان را به ازدواج در بیاورید، اگر فقیر باشند خداوند متعال از فضلش آن ها را بی نیاز می کند و خداوند واسع علیم است.)

جریان عثمان بن مظعون که در فضای سلوکی غلیظ داشت و وقتی وارد این جریان شد به دنیا بی رغبت شده است.

«وَأَمَّا عُمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ فَإِنَّهُ حَلَفَ أَنْ لَا يَنْكِحَ أَبَدًا - فَدَخَلَتْ امْرَأَةٌ عُثْمَانَ عَلَى عَائِشَةَ وَكَانَتْ امْرَأَةً جَمِيلَةً، فَقَالَتْ عَائِشَةُ مَا لِي أَرَاكِ مُعْطَلَةً - فَقَالَتْ وَلِمَنْ أَتَزِينُ - فَوَاللَّهِ مَا قَارَبَنِي زَوْجِي مُنْذُ كَذَا وَكَذَا، فَإِنَّهُ قَدْ تَرَهَّبَ وَكَبَسَ الْمُسُوحَ وَزَهَدَ فِي الدُّنْيَا، فَلَمَّا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ

تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۱۸۰

بِذَلِكَ، فَخَرَجَ فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فَصَعِدَ الْمُنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ - مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُحَرِّمُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمُ الطَّيِّبَاتِ - أَلَا إِنِّي أَنَامُ بِاللَّيْلِ وَأَنْكِحُ وَأُفْطِرُ بِالنَّهَارِ - فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي، فَقَامُوا هَوْلَاءِ فَقَالُوا

يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَدْ حَلَفْنَا عَلَى ذَلِكَ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ - وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ - فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ - مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ - فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ - ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ (الآيَةُ)

شریعت در فضای انسانی الهی قرار می دهد. یعنی شریعت باید ارضای شود، اما جوری نشود که جامعه و خانواده از بین برود. لذا ارضاء شهوت باید در یک کانالی مجاز قرار داده شود.

کانال درست ارضاء شهوت، ازدواج است. به گونه ای که آن را امر واقعی قرار داده است.

لذا در شریعت آمده است که با ازدواج کردن نصف دین احراز می شود:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْآخَرِ أَوْ الْبَاقِي.»

که خبر می دهد از شدت این غریزه، و حتی نفس ازدواج و وقاع را مستحب کرده بلکه مستحب مؤکد آن را قرار داده است.

این را در یک مجرای طبیعت قرار داده است: هم جامعه حفظ شود و آلوده نشود و شهوت همه جا را نگیرد، بقاء نوع انسانی هم صورت بگیرد، احساسات و عواطف پاسخ داده شود، سکونت نیز حاصل شود.

همه این ها قرار دادن غریزه، ذیل فطرت است که خیانت در کار نیست و...

همه پاسخ داده شد، هم انسانی است و غریزه در مسیر انسانی قرار گرفته است.

جوان ارضاء شد، به آرامش رسید و حتی زندگی بر اساس آن دارد پیش می رود.

این قرار گرفتن غریزه، ذیل شهوت است.

حتی متعه، لوازمش در شریعت هست.

متاسفانه متعه، خدا لعنت کند کسی که جلویش را گرفت، چطور الان ازدواج داریم در مسیر درست قرار گرفته و دفتر و دستک و لوازم خودش را دارد، همین طور ازدواج موقت دفتر و دستک پیدا می کرد و مسیر اجتماعی را پیدا می کرد و لوازمش پذیرفته می شد. لذا در روایت آمده است که اگر این متعه منع نمی شد، هیچ زنایی صورت نمی گرفت. اما الان چون خفاء پیدا کرده است، خطرناک است و مفاسدی را به دنبال می آورد.

اگر رواج پیدا می کرد، هیچ ذوق سلیمی آن را رد نمی کرد. و حتی می فهمید که کجا باید عقد داریم باشد و کجا باید متعه باشد. اما الان ذایقه نشده است. الان واقعه بسیار خطرناک است و چون هیچ ضابطه ای ندارد نمی شود آن را جمع و جور کرد.

در روایت هست که انسان با ازدواج، نصف دینش را حفظ می کند.

این یک راهکار است برای دین.

ابتدائاً به شکل انسانی، زن برای مرد و مرد برای زن سکونت می آورد و قوت دل می آورد. که این سکونت نیاز زندگی است.

ارضاء شهوت نیاز زندگی است و آدم احساس می کند که شهوت ارضاء می شود بدون این که آلودگی ای در جامعه پدید آید.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع تَزَوَّجُوا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَّبِعَ سُنَّتِي فَإِنَّ مِنْ سُنَّتِي التَّزْوِيجَ.»

«رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَيْمُونٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: رَكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا مَتَزَوِّجٌ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً يُصَلِّيهِمَا أَعْزَبُ.»

^۱ (۲) هو قائم مقام الخبر و التقدير فليتزوج.

ازدواج یک امر مقدس و الهی است به گونه ای که هیچ بنیادی نزد خداوند متعال برتر از بنیاد ازدواج نیست.

«وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتِ يُعْمَرُ فِي الْإِسْلَامِ بِالنِّكَاحِ»

لذا می شود عبادت. ارضاء شهوت در کانال ازدواج و ذیل دستور شریعت، می شود عبادت. لذا برخی در ضمن ازدواج عبادت می کند.

بلکه بالاتر: به نظر من: کل زندگی اش و رسیدن به نیازهای همسر می شود عبادت.

«وَقَالَ ع حُبَّ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ النِّسَاءُ وَالطَّيِّبُ وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ أَوْ لَذَّتِي فِي النِّسَاءِ»

همانی که قرار است راه مبارزه با شهوت باشد، راه عبادت و تقرب به حق تعالی شده است.

به تعبیر آیت الله بهجت، دستور خداوند را عمل کردن و جانب خدا را مراعات کردن، ذکر عملی است. و بلکه تمام آن چه در خانه می گذرد، می شود عبادت.

لذا در روایت دستور به زن داده شده که نیازهای مرد را تامین کن و به مرد دستور داده شده است که نیازهای زن را تامین کن. و این عبادت است.

اینجا نباید شهوت را بالکلیه جمع کرد به گونه ای شخص خودش را اخته کند.

شریعت چنین چیزی را اجازه نمی دهد.

^۱ (۳) آی ما تقر به عینی و تسر به.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۸۰ (۱۳۹۵، ۲، ۱۲ / ۲۳ رجب / یکشنبه)

اشاره به شعب میل اشتهايي: ۱- منفعت طلبی. ۲- شهوت و لذت طلبی. که این قسم، خود شعبی دارد: طعام، نوم، کلام، میل به جنس مخالف.

رسیدیم به راه های مبارزه: ۱- تحریک نشدن. ۲- دستورات شریعت در مورد تربیت فرزند. ۳- دستورات در باب زینت. ۴- ازدواج. که در ادامه تا ۸ امر خواهیم گفت.

امور ۵ تا ۸، در مورد کل شهوت عام است. نوع عالی اش در مورد شهوت جنسی وجود دارد، اما در سایر شهوت ها نیز کارایی دارد.

۵. توجه به حقیقت دنیا و ناپایداری دنیا و لذت های آن

قبلا توضیح دادیم که نفس اماره را می توان با نفس منطق دین رام نمود. ما راهکارهای معرفتی داریم و راهکارهای عملی. راهکارهای سابق، همه عملی بود. اما راهکارهای معرفتی بسیار اثرگذار است. اگر راهکار معرفتی در انسان بنشیند آن وقت خیلی موثر است. این نوع تلقی که ابد داریم، اگر پیش بیاید خیلی موثر است.

این دنیا با همین ۱۰۰ سالی که هست، جمع می کنیم با کل آن چه در پیش است، قابل مقایسه نیست. این دنیا چقدر ارزش دارد؟ لهُو و لعب دنیا چقدر ارزش دارد که روی آن بایستیم؟ گیرم انسان بتواند همه اش شهوت را اعمال کند، مگر تا چقدر است؟ نهایتش تا لب گور است!

این چیست که تمام همّ و غمّت را روی آن بگذاری؟ به اندازه یک نخود یا کمتر از آن هم به حساب نمی آید!

این نوع نگاه اصلا از ریشه می کند. لهُو و لعب ها اصلا چیز زیادی نیست. گیرم لذت بردی، برای چی؟ تا کی؟ تو که قد و قامت برای ابد است این که اصلا به حساب نمی آید، این نوع نگاه از ریشه می کند.

این نوع نگاه و این حرف ها باید در جامعه رواج پیدا کند. آدم خودش بگوید یا حتی موعظه بشنود.

«اعْلَمُوا أَنَّما الْحِیاءُ الدُّنْیاءُ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَیْنَكُمْ وَ تَکَاثُرٌ فِی الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ کَمَثَلِ غِیْثٍ أُعْجِبَ الْکُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَكُونُ حُطاماً وَ فِی الْآخِرَةِ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ ما الْحِیاءُ الدُّنْیاءُ إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ»

واقعیت دنیا بازی است. تمام آن چه انجام دادیم چی شد؟ هیچ، تمام شد. به قول آیت الله بهجت: مثل ما در دنیا مثل یخفروشی است که از او می پرسند: فروختی؟ می گوید: خیر، ولی تمام شد.

لهو: یک نوع بازی است که نوعی شادکامی در آن هست و ابد را فراموش می کند.

این ادبیات در قرآن بسیار است، معمولاً کسانی که در دنیا نوعی خوشباشی هایی دارند، بدین گونه است که آن ها را به خود مشغول می کند و از ابد باز می دارد.

این لذت ها زود جمع می شود، مثل بارانی که آمد و

«وَ فِی الْآخِرَةِ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ ما الْحِیاءُ الدُّنْیاءُ إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ»

حیات دنیا جز فریبندگی نیست.

اینجا معرفت می آید لذت طلبی را از کام ما در می آورد، مخصوصاً اگر محور کارهای ما شهوت و کامگیری باشد. این لذت نسبت به آخرت همچون یک نقطه است و عند الدقه اصلاً به حساب نمی آید.

فضای قرآن نسبت به قرآن یک فضای نابی است و بنیادهای حکمت عملی نابی در قرآن نهفته است. که قرآن گاه با یک نکته هر آنچه که باید بفهمیم را حل می کند. این یک فضای معرفتی است و واقعا قابل حساب هم هست.

دین از این راه خیلی خوب شهوت را رام می کند. یعنی با منطقی که انسان می فهمد هم شهوت و هم تمام لذت طلب طلبی های بی منطق و غیر انسانی را رام می کند. نه لذت طلبی های انسانی الهی را که در جلسه قبل توضیح دادیم این لذت طلبی الهی، خود عبادت است.

یکی از نکاتی که بر خواندن مسبحات ستّ تاکید شده است، وجود همین نکته ها در سوره حدید است. که این سوره از این دست نکته ها فراوان دارد.

برخی برنامه سلوکی شان را این گونه می بندند: وقتی سلطان یک آیه در او می نشیند، دائماً آن را در خود تکرار می کند و آن را جلوی چشم خودش دارد.

حدیثی از امیر المومنین علیه السلام هست:

«وَقَالَ ع: اذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ وَ بَقَاءَ التَّيَعَاتِ»

۶. تأمل در مرگ

در روایات از مرگ با عنوان هادم لذات یاد می کنند.

مرگ چه کار می کند؟ پایان لذات مادی و خاکی است. جالب است در دستورات دینی یک چیزی که از ما خواسته اند همین نکته است.

«قَالَ النَّبِيُّ ص اذْكُرُوا هَادِمَ اللَّذَاتِ قِيلَ وَ مَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ ص الْمَوْتُ»^۱

«فَاكْثُرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ عِنْدَ مَا تُنَازِعُكُمْ إِلَيْهِ أَنْفُسُكُمْ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَكَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَثِيرًا مَا يُوصِي أَصْحَابَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، فَيَقُولُ: أَكْثُرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ، فَإِنَّهُ هَادِمُ اللَّذَاتِ، حَائِلٌ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الشَّهَوَاتِ»^۱

نحوه تفکر درباره موت

یک نکته مهم در مورد تفکر در موت، تفکر فطری و حضوری در مورد موت است. به گونه ای که با جانش گره بخورد.

تفکر فطری در متون دینی از ما خیلی خواسته شده است. آیت الله عظمی بهاء الدینی مرکز و تمرکز کارشان تفکر بوده است.

تفکر فطری بذره‌های جان را باز می‌کند.

یکی از مصادیق بارزی که شریعت دعوت به تفکر می‌کند، همین موت و مرگ است. عملاً مرگ چیست؟ ما با مرگ چه می‌شویم و به کجا می‌رویم؟

با این تفکر در مورد موت، برویم به سراغ شهوات، چه می‌شود؟ تمام این‌ها جمع می‌شود.

من بعضی‌ها را دیده‌ام که هم و غمّش ۶۰ سال تمام شهوتش بوده است. و به قول خواجه نصیر چنین کسی وقتی هم که نمی‌تواند، باز به گونه دیگری عذاب می‌کشد.

این بحث مخصوص شهوت نیست، بلکه هادم مطلق شهوات و لذات است.

۷. تأمل در هدف خلقت

این راه هم مطلق است و اختصاص به شهوت جنسی ندارد. این هم یک راه مبارزه است اما از ناحیه معرفتی نه عملی.

^۱ - امالی طوسی، ص ۲۸.

انسان چیست؟ برای چه آمده است؟ فلسفه خلقتش چیست؟ آمده است حیوانی زندگی کند؟ اعمال شهوت نهایتاً در حد حیوان زندگی کردن است.

کسی اگر خودش را در حد دنیا و شهوت نگاه کند، آخرش چه می شود؟ چه عنوانی باید به او داد؟ ما آمده ایم در حد حیوانات زندگی کنیم؟

این را عنوان می دهیم: تامل در حقیقت انسانی خود.

بعدها وقتی بحث انواع لذت ها شد، این را بیشتر و مفصل تر توضیح می دهیم.

خود این تفکر می تواند یک عاملی برای کنترل و مقابله با شهوت باشد.

از این دست امور را شریعت خیلی گفته است و در متون عرفانی هم آمده است. این امور در شریعت یا انسان را از ساحت اعمال شهوت بیرون می کشد یا اگر هم اعمال شهوت نمود خود یک احساس تناقض می کند بین این کار خویش و آن اعتقادی دارد.

۸. لذت درک و ملاقات خداوند متعال

این راهکار نیز راهکاری معرفتی است که از سنخ منطق برتر است.

این ها کجا و خدا کجا؟

این همان است که بوعلی در نمط ۸ اشارات بدان اشاره نموده است و در قرآن به صورت تسنیم و رحیق مختوم و شراب طهور و... تعبیر شده است. و همان است که امام سجاد علیه السلام تعبیر کرده است:

در مناجات الذاکرین می فرماید: «وَاسْتَغْفِرُکَ مِنْ کُلِّ لَذَّةٍ بِغَیْرِ ذِکْرِکَ»

آیت الله بهجت قبل از نماز در مسجد فاطمیه، در باغی که آن وقت بیرون خانه بود نماز می خواندند، یک روز بعد از نماز خطاب به شاگردان نمود و فرمود: پادشاهان عالم کجایند که ببیند ما چه لذتی می بریم.

«إِلَهِي وَ أَلْحِقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا وَ عَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا وَ مِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا»

در مورد اویس قرن می گفتند: هذه ليلة الركوع، هذه ليلة السجود. و گاه تعبیر می کرد: ای کاش می شد که از ازل تا ابد در سجده می بود.

گاه می شود یک شخص مستی ها و لذت های ۱ روزه و ۷ روزه و ۱ ساله و گاه ۶۰ ساله از یک مکاشفه می برند. یکی از ملاک های مکاشفه این است که لذت ها و مستی هایش تا مدتی باقی بماند.

همه این ها لذتی است که از حق می برند. و عجیب غرق این لذت ها می شوند.

یا تعبیری که از فاطمه زهراء سلام الله عليها نقل شده است:

«سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْبَهْجَةَ وَ الْجَمَالَ» «سُبْحَانَ ذِي الْبَهْجَةِ وَ الْجَمَالِ»

شاگرد آقای الهی قمشه ای که طلبه بود و بعد از لباس در آمد و بعد مسئول غلات شهر شد. در خیابان استادش را دید، خواست به او لطف کند و غلاتی برایش بفرستد، از او آدرس خواست، ایشان چنین آدرس دادند:

خیابان توحید، کوی عشق، جنب خانه خدا، مهدی قمشه ای!

خداوند متعال با تمام اولیائش شرط کرده است زهد را.

این فضا هم یک فضای معرفتی است، که می تواند انسان را از شهوت دور کند.

زهد: بی رغبتی به دنیا که هیچ نحوه تعلقی به دنیا نباشد. البته نه به این معنا که منزل و کار و ... نداشته باشیم.

جریان حضرت ابراهیم وقتی خواستند او را در آتش بیاندازند، جبرئیل آمد و سوال پرسید: آیا حاجتی داری؟ فرمودند:

نعم اما الیک فلا!

حتی نسبت به کشف و کرامات زهد می ورزد.

این هم یک فضای معرفتی ویژه است و من معتقدم دین مشحون از این دست مسایل است.

آن قدر از این مسایل گفته است که حد و حصر ندارد. و عجیب است که مومن را در فضایی قرار می دهد که مانع و رادع نسبت به این امور شود. به حکم عقل و فطرتش.

۹. تقوا

دستور تقوا و حلاوت ایمان است.

این هم در شهوت و به طور کلی در لذت طلبی مطرح است.

تقوا بسیار مورد تاکید است و در خصوص میل به جنس مخالف هم مطرح است. به گونه ای که اگر شما خودتان را حفظ کنید، حلاوت ایمان را می چشید.

در حدیثی از رسول الله آمده است:

«النَّظَرُ سَهْمٌ مِّنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ فَمَنْ تَرَكَهَا خَوْفًا مِنَ اللَّهِ أُعْطِيَ إِيمَانًا يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۸۱ (۱۳۹۵، ۲، ۱۸ / ۲۹ رجب / شنبه)

تقوای متوسط: یک میلی آمده است ولی نمی گذارد که میل اعمال گردد.

تقوای نهایی: جوری می شود که احساس می کند در دل آتش هست ولی آتش او را نمی سوزاند.

این معنای این آیه است «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (مریم / ۷۱ و ۷۲)»

تقوا فقط برای اینجا نیست، بلکه برای همه جا هست. تقوا باید در همه جا اعمال شود، نحوه نظر ما، نحوه ارتباط ما با نامحرم، این که تقوا درونی شود. این که درونی شود ارزشمند است و خریدار دارد.

تقوا باعث می شود که آدم خودش راحت شود، ولی خودش راحتی نیست.

استاد: اما به نظر من تقوا خود نتیجه است.

در تعبیر از اهل بیت علیهم السلام آمده است: «چه عبادتی بالاتر از عفت بطن و عفت فرج. چه عبادتی از تقوا بالاتر.»

این تقوا خودش نتیجه است. همان است که آیت الله بهجت می فرمودند: ذکر عملی.

این جانب حق را مراعات کردن است.

اصل حرف این است:

اگر کسی تقوا پیشه می کند گمان نکند که فقط از گناه خود را حفظ می کند، بلکه تقوا خودش نتیجه و ذکر است.

افزون بر تنزهی که به دنبال می آورد.

پیشنهادی در باب تقوا

یکبار آیات و روایات را بررسی کنید، نکته عجیبی دارد. تقوا خودش توشه آخرت است. چرا که لبّش ذکر و عبادت

و با خدا بودن است.

این آیه خیلی مهم است که باید روی آن مانور رفت:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات / ۱۳)

جانب خدا را مراعات کردن و عنداللهی فکر کردن. من می خواهم پیش خدا ارزش پیدا کنم و ارزش، نزد خداوند به

تقوا است.

خدایا به خاطر تو من این کار را می کنم، تو بگویی به به! تو به من توجه کنی و... من این کار را می کنم.

اگر این باشد، در فضایی در دل شهوت انسان می تواند توحید استخراج کند. من برای این که عندالله محبوب شوم

جانب خدا را مراعات می کنم و تقوا پیشه می کنم.

بعضی ها این را به ذکر تبدیل کرده اند وقتی می بینند که با فضای گناه آلود مواجه شده است، می گوید: ان اکر مکم عند الله اتقاکم.

این می شود تقوایی در مرتبه عالی.

تقوا اوج کار است ولی برخی در قرآن آمده است «وَاجْعَلْنَا لِمُتَّقِينَ إِمَامًا (فرقان / ۷۴)»

استاد: من تقوا را هم مصونیت آور می دانم و هم غذای مقوی برای رسیدن به هدف می دانم.

فقط قرار نیست که مانع باشد نسبت به محرمات و شهوات، بلکه خود غذا و قوت مسیر است.

پرخوری، عیش و نوش، کیافی

برخی از بس درگیر مال و منال و عیش و دارد، اصلاً از زندگی ساقط شده است و خیلی شل و ول شده اند. عیاشی و کیافی اصلاً حد و حصر ندارد. این می شود نوعی شهوت پرستی و لذت طلبی عام.

در قرآن گهگاه تعبیری است که خیلی معنا دارد: «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (حجر / ۳)

بگذارید بخورند و لذت ببرند و به آرزوهایشان مشغول باشند، عیاشی و کیافی شان را بکنند،

این خوردن و کیف کردن و... بدین صورت بد است، چون این ها در همین حد ایستاده اند.

این همان منطقی است که در قرآن بیان شده است «انما مثل الحياة الدنيا لعب و لهو»

این آیه لهو و لعب تقریباً کل تعیش ها و کیف کردن ها را این گونه معرفی می کند:

شخص زندگی بدون آهنگ و کیف کردن و خوردن و خوابیدن و لولیدن با نامحرمان و.... را زندگی نمی دانند.

این ها را قرآن بد می داند، منطقتش چیست؟ صرف تمتع و کیف کردن.

این ریشه در کجا دارد؟ ریشه در لذت طلبی نفس دارد. «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَأَمَامَهُ» (قیامه / ۵)

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا (اسراء / ۱۶)»

هر وقت تکریم می شود انسان به فطرت انسان ناظر است و هرگاه انسان مذمت می شود ناظر به غریزه و نفس اماره اوست.

عجیب است که این ها همه ریشه دارد در شهوت طلبی و لذت طلبی عام که انسان گرفتار آن میشود.

گاه می گویند: اگر کام انسان به آن شیرین شود، انسان را می اندازد.

نفس اماره یکجایایی خلل نشان می دهد، ولی اگر جلوی این را نگیرد بعدا گرفتارش می کند. اگر یک بار یا دوبار آن را پاسخ دادید، اگر همین طور ادامه دادید شما را می برد.

زمان شاه به علامه طباطبایی دکترای افتخاری پیشنهاد داده شد، ایشان فرمودند: همان یک علامه به ما گفتند بس است. و آن را نپذیرفت.

یکی از اساتید ما می فرمود: به من پیشنهاد دادند که برویم فرانسه و تمام امکانات در اختیارشان قرار می دهیم. ... استاد فرمودند: من دیدم که یک عمر برای مردم منبر رفتم و آن ها را از دنیا بازداشتیم، حال که می رفتم مردم می گفتند: او که تا به حال با ما بود حال که زمینه فراهم شد خودش رفت.

این ها زیر سر این است که نفس از تمتعات لذت ببرد خیلی کار خراب است.

یک آخوندی زمان شاه بود که از طلبگی نه تقوا داشت و نه علم، اصلاً آخوند شرابخورها بود!!!

پرخوری

رُويَ أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَدْخُلُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَنْ مَلَأَ بَطْنَهُ»

«وَقَالَ صَافِيكَمُ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى أَطْوَلُكُمْ جُوعًا وَتَفَكُّرًا وَابْغَضُكُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى كُلُّ نَوْمٍ وَأكُولٍ وَشَرُوبٍ»

به لحاظ شرعی مکروه است و اصلاً حرام نیست، ولی به لحاظ سلوکی حرام است.

«وَقَالَ ص مَا مَلَأَ آدَمِيٌّ وَعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ»

«عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْبَطْنَ لَيَطْفَعِي مِنْ أَكْلِهِ وَأَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ جَلًّا وَعَزًّا إِذَا خَفَ بَطْنُهُ وَأَبْغَضُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ عَزًّا وَجَلًّا إِذَا امْتَلَأَ بَطْنُهُ.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَثْرَةُ الْأَكْلِ مَكْرُوهٌ.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْغِضُ كَثْرَةَ الْأَكْلِ»

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا شَبِعَ الْبَطْنُ طَفَعِيَ.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۸۲ (۱۳۹۵، ۲، ۱۹ / ۱ شعبان / یکشنبه)

یک شعبه میل اشتهایی به معنای عام: منفعت طلبی است.

شعبه دیگر آن: لذت طلبی عام است.

یک شعبه آن شهوت جنسی بود که گذشت.

شعبه دیگر آن پرخوری و پرخواهی و پرگویی است.

روایات این باب، فضای سلوکی دارد. اصلاً روایات باب نفس اماره فضای سلوکی دارد. در عین حالی که احکام شرعی در مرتبه ظاهر هست، و مسایل نفس اماره در مرتبه باطن هست.

در اینجا روایاتی را خواندیم. از جمله:

«وَأَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ إِذَا خَفَ بَطْنَهُ وَ أَبْغَضُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا امْتَلَأَ بَطْنَهُ.»

اکثر این روایات حال و هوایی دارد که از آن به حال و هوای سلوکی و طریقتی تعبیر می کنیم.

«»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَثْرَةُ الْأَكْلِ مَكْرُوهٌ.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُبْغِضُ كَثْرَةَ الْأَكْلِ.»

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا شَبِعَ الْبَطْنُ طَغَى.»

رَوَى أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «لَا يَدْخُلُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَنْ مَلَأَ بَطْنَهُ»

در فضای دستورات احکامی نگاه کنید، این ها حرمت ندارد ولی الان خود محروم شده است. یعنی الان زمینه بسیاری از امور بد فراهم شده است. الان ممکن است زمینه گناه بشود.

حتی در شریعت گفته است: اگر حسد به چشم نرسد معفو است. ولی اگر این حسد شدید شود چه؟

برخی می گویند: سلوک و احکام یک چیز است!

خیر، این طور نیست.

در احکام قرار است عموم مردم لحاظ گردد. ولی به لحاظ سلوکی ممکن است که برای برخی حرمت داشته باشد. حرمت هم روشن است که حرمت شرعی نیست، بلکه گاه به جایی می رساند که حرمان می آورد و او را از رسیدن به مراحل و معارفی محروم می کند.

کسی قرار است در فضای سلوک بیاید، ضوابطی دارد. مثل این که کسی می خواهد سخنران شود فضای خاص خودش را دارد.

در احکام اولیه عنوان مکروه می دهند اما به لحاظ سلوکی برایش مضرّ است و او را بیچاره می کند. هر چه جلوتر می رود شدت پیدا می کند و گاه برای اولیاء خیلی بالا، روی شمشیر راه رفتن است.

مومن گاه حجت است برای مردم، منظور ما الان اولیاء الهی و عارف بالله است.

برخی به جایی می رسند که اصلاً صحبت این حرف ها در موردشان مطرح نیست. در مورد امامان معصوم هست که: مرغ خانگی که می آوردند در خانه، این را سر نمی بریدند، می گذاشتند خودش بمیرد.

مگر اشکالی دارد که کسی مرغی در خانه دارد سر ببرد؟ خیر اشکالی ندارد.

بنده خدایی می گفت: ما می دیدیم علامه طباطبایی در منزل مرغ داشتند ولی سر نمی بریدند و هرکدام پیر می شدند و می مردند. نمی فهمیدیم که چرا این کار را می کنند، تا این که این روایت را خواندیم فهمیدیم ایشان دارد چه می کند.

شریعت راه را باز کرده است.

«حسنات الأبرار، سیئات المقربین»

بحث های سلوکی یک مقدار که عمیق تر می شود شریعت خودش راه را نشان میدهد.

در تجربه های سلوکی می بینند که وقتی زیاد غذا می خورند زمین گیر می شوند. یعنی: در حال پرواز معنوی هستند و دل گشایش دارد ولی تا غذای سنگین می خورد احساس می کند که در را بستند. و بعد می بیند: هر چه تلاش می کند که در را باز کند، می بیند که در باز نمی شود.

برخی می گفتند: به دلیلی من مدتی گرسنگی می کشیدم، دیدم عجیب دل پرواز می کند.

توضیح می دهیم که چگونه گرسنگی تاثیر دارد.

رُویَ أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَدْخُلُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَنْ مَلَأَ بَطْنَهُ»

این تعبیر فوق چه می گوید؟ به نظر تان صریح نیست در این که کسی که شکمش پر است داخل در ملکوت نمی شود؟ عارفان این را در کار و بحثشان می بینند. غذا خوردن به اندازه است.

عوامل تاثیرگذار پرخوری در سلوک نفس

۱- اصل این قضیه هم این است که: تا غذا می خوری جهت حیوانی و خاکی غلبه می کند. از جهت پزشکی دلیلش این است که نفس به صورت جبلی و بسیط مشغول هضم غذا می شود. به تعبیری روح دقیقاً تمام تمرکزش این می شود که این را حل کند. به شکل جبلی درگیر می شود، درست مثل این که بدن مریض می شود، به شکل جبلی نفس مشغول مبارزه با مریضی می گردد.

بعضی از آقایان می گوید: نفس مشغول این سویی می شود و نفس به صورت جبلی به این سو مشغول می شود.

حتی ما در کار علمی خودمان احساس می کنیم که وقتی غذای سنگین می خوریم نمی شود کار علمی انجام داد.

روح می تواند گشایش داشته باشد به شرط این که تعلقات خاکی اش زیاد نباشد.

۲- گاه یک چیز دیگر است: طبع را خاکی میکند. وقتی دایماً پیروی نفس را می کنید این سبب می گردد که

نفس خاکی شود. وقتی نفس قوی شد، مجبور می شود که بخورد و اسیر نفس می شود. طبع خاکی می شود

و جهت حیوانی اش زیاد می شود. تعلق زیاد می شود و نفس اماره قوی می شود.

۳- حتی این حالت که زاد می شود، تبدیل به قساوت قلب می شود. این حالت امتداد و انجرار دارد. قساوت

یعنی همیشه در بسته است. یعنی دل نمی تواند تکان بخورد. مگر این که یک زلزله معنوی سنگین بیاید که

موجب تکان خوردن دل گردد. این ها قساوت می آورد. ولی دقت کنید: این ها اولش حرمت شرعی ندارد

ولی بعدها حرمت سلوکی پیدا می کند.

رُؤِيَ أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَدْخُلُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَنْ مَلَأَ بَطْنَهُ»

به نظرم خیلی این روایت وضوح دارد در این که این روایت فضایش فضای سلوکی است چون صحبت از دخول در ملکوت است و.... گرچه به لحاظ فضای شرعی در قسم مکروهات داخل می شود.

اندیشه ایست این گونه طرح می کند: در شریعت همه اش یکسان گفته است.

استاد: باید دید به کی گفته اند و به چی گفته اند؟ الان سخن از دخول در ملکوت است. آیا شریعت از همه دخول در ملکوت را می خواهد؟

برخی از آقایان می گویند: این فقه متعارف ما آرام آرام تفکیک کرد ولی شریعت ما یکپارچه است.

بعد نتیجه می گیرد: سلوک از احکام جدا نیست و نتیجتاً تمام آن چه از نظر سلوکی واجب است از نظر احکامی نیز واجب است.

استاد: بنده این طرح را شنیده ام. اما شریعت خود دسته بندی کرده است. عبادت احراری را از عبادت اُجرائ و تجار جدا کرده است. اما وجوب روی این عبادت احراری نیامده است.

خود معصوم می گوید: ابتدا می گوید انجام بده، بعد می فرماید: اگر انجام ندادی اشکالی ندارد. خیلی واضح است که مراد در اینجا استحباب است.

به نظرم چیزی مثل حضور قلب، از جهت احکام شرعی مستحب است. ولی این ها جزء احکام سلوکی است.

بنده قایلیم که شریعت آرام آرام به سمت سلوکی و طریقت می کشاند و حتی در نهایت همه را به سمت نماز حقیقتی می کشاند.

بنده معتقدم: اگر کسی حرف های بعدی را بداند این ها سرریز می کند در دستورات احکامی شخص.

مهم این است: ما با یک وجوب و یک حرمت در سطح احکامی روبرویم، باید انجام شود، مثل حجاب، چه برای رضای خدا و چه غیر از این.

ولی لطفش کجاست؟ اصلش برای چیست؟ همه به بندگی و تقربا الی الله ختم می شود و برای خودش توضیح دارد.

اهلیت به صورت یک حقیقت واحد با فضای شریعت، طریقت، حقیقت می دانند.

بعضی از امور هست که استحباب سلوکی دارد، گرچه بعضی از امور وجوب سلوکی دارد.

مباحث فقه السلوک، احکام برای عده ای خاص است و عمومیت ندارد.

اما مباحث فقه عمومی، برای همه است و بر اساس آن بهشت و جهنم دارد. ترک واجب و فعل حرام جهنم دارد.

خداوند: می فرماید شما چنین کنید، حتی حرج در دل نباشد نسبت به آن چیزی که رسول الله قضاوت کرد. که برخی از مومنین اینچنین هستند. اما حال کسی دستور رسول الله را قبول کند ولی در دلش حرج بود، به لحاظ سطح اول آیا چیزی بر گردنش هست؟ خیر.

ما قایل هستیم که فضای سلوکی نیاز به فقیه خاص خود دارد و فضای اجتهادی دارد و مجتهد خاص به خودش را می خواهد.

فقهایی ما سطح اول را خوب بسته اند، گرچه معتقدم این ها اگر نکات سلوکی را می دانست در واجب و حرام و مکروه و مستحبش تاثیر دارد.

واقعش این است که راهی که عرفاء رفته اند، آن چیزی است که شریعت باز کرده است و اجازه داده است و اهلیت هم تاکید کرده اند. این ها به تجربه آن چیزی که شریعت تاکید کرده است را یافته اند.

بنده خدایی به دلیلی (ظاهرا در خواب) متوجه شد که فلانی خیلی عظمت دارد به گونه ای که از خیلی از علماء هم جلو افتاده است. و این شخص تعجب کرد که چطور این گونه است؟!

بعد فهمیدیم که آن شخص گفت: من به دلیل گرسنگی که داشتم خیلی پرواز داشتم.

«وَأَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ إِذَا خَفَ بَطْنُهُ وَ أَبْغَضُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا امْتَلَأَ بَطْنُهُ.»

روح به طبع خودش آن سویی است، به خاطر تعلقات خاکی و نفس اماره اش این سویی می شود.

گرسنگی یک امری است که ما با آن درگیر هستیم.

درست مثل این که بنده خدایی برای خواندن احتیاج به عینک دارد و همیشه عینکش را گم می کند.

گاه ما راه ملکوت را این طور می بندیم، با نحوه غذا خوردنمان. صبح و شب و خواب و ... را برهم زده است. این آن چیزی است که تعبیر شده است: نزدیک ترین حالت قرب عبد به حق تعالی وقتی است که شکمش سبک باشد. و مبعوض ترین حالت عبد نسبت به حق تعالی زمانی است که شکمش پر باشد.

شکمپری سبب می شود که آدم چند ساعت درگیر آن می شود.

« ۱۰ - مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِذَا شَبِعَ الْبَطْنُ طَغَى. »

وقتی شکم پر شود، طغیان می کند.

«وَقَالَ النَّبِيُّ صِ إِيَّاكُمْ وَ فَضُولَ الْمَطْعَمِ فَإِنَّهُ يَسْمُ الْقَلْبَ بِالنَّفْسِ.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۸۳ (۱۳۹۵، ۲، ۲۵ / ۷ شعبان / شنبه)

میل اشتهاپی، تنفری، شیطانی که هر کدام یک زیرمجموعه ای داشت که غالب مواردی که می خواندیم تا حدودی زیر مجموعه هایش را تذکر دادیم.

میل اشتهاپی دو شعبه کلی داشت: منفعت طلبی و شهوت طلبی.

در مورد شهوت طلبی یک شاخه به نام شهوت جنسی را بحث کردیم.

سپس در مورد شهوت خوردن و خوابیدن و سخن گفتن وارد شدیم.

در مورد پرخوری مطالبی را عرض کردیم که عرض کردیم نکاتی که شریعت مطرح کرده است، نکات سلوکی است.

مصباح الشریعه، ص ۷۷ و ۷۸

این کتاب برای امام صادق علیه السلام نیست، بلکه در واقع قرن چهارم یا پنجم پدید آمده است.

«وَلَيْسَ شَيْءٌ أَضَرَّ لِقَلْبِ الْمُؤْمِنِ مِنْ كَثْرَتِهِ فَيُورِثُ شَيْئَيْنِ قَسْوَةَ الْقَلْبِ [تعبیر به قلب هم خیلی عالی است. قسوت قلب را هم در سه مرحله در جلسات قبل توضیح دادیم که چگونه منجر به قساوت قلب می گردد.] وَ هَيْجَانَ الشَّهْوَةِ ... قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَ مَا أَمْرَضَ قَلْبٌ بِأَشَدَّ مِنَ الْقَسْوَةِ وَ مَا اعْتَلَتْ نَفْسٌ بِأَصْعَبَ مِنْ نَقْصِ الْجُوعِ وَ هُمَا زِمَامَانِ لِلطَّرْدِ وَ الْخِذْلَانِ»

ص ۴۵

«وَكَثْرَةُ النَّوْمِ يَتَوَلَّدُ مِنْ كَثْرَةِ الشُّرْبِ وَ كَثْرَةُ الشُّرْبِ يَتَوَلَّدُ مِنْ كَثْرَةِ الشَّبَعِ وَ هُمَا يَثْقُلَانِ النَّفْسَ عَنِ الطَّاعَةِ وَ يُقْسِيَانِ الْقَلْبَ عَنِ التَّفَكُّرِ وَ الْخُشُوعِ»

مراد از جوع

این جوع تا چه حد باید باشد؟ آن قدر باید گرسنگی باشد که شخص از پا دربیاید؟

یکی از اساتید ما می گفت: ...

جوعی که مفرط باشد، کلاً دستور نیست، بلکه مراد از جوع، جوع مفید است. یعنی آدم در عین این که غذایش را خورده است و قوتش را گرفته است و در عین حال سبک است.

جوری سیر باشد که تمام روزش را پر نکند به گونه ای که کل روزش را به خود مشغول کند.

معیار آقایان:

جوع نباید جوری باشد که گوشت بدننان کم شود، گرچه چربی بدننان کم شود اشکالی ندارد، نه به گونه ای که گوشت بدننان کم گردد.

گرسنگی جوری نباشد که اگر بخواهی خوب از بدن کار بکشی اما بدن نتواند همراهی کند. جوع باید جوع مفید باشد. گاهی گرسنگی اندک اشکال ندارد.

جالب است: شریعت چندتا از این کارها را با ما کرده است.

۱. یکی از آن ها ماه مبارک رمضان است با آداب خاصی که خودش دارد. این ماه از جهات مختلفی برای انسان مفید است که الان مورد نظر بنده جهت سلوکی اش است. به گونه ایست که آدم در برخی از ساعات روز احساس اشراقات معنوی می کند.

۲. سحر و بیداری بین الطلوعین. شریعت خیلی تاکیدات بسیاری دارد در مورد بیداری بین الطلوعین. که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم دستوری به فاطمه زهراء سلام الله علیها دادند که در باب بیداری بین الطلوعین بوده است یا بیان امیرالمومنین علیه السلام که فرمودند: هیچ گاه نبوده است که آفتاب بر من سبقت بگیرد یعنی من بین الطلوعین خواب باشم و آفتاب زودتر از بیداری من طلوع کرده باشد. یا امام صادق علیه السلام که از پدرشان امام باقر علیه السلام نقل کرده اند که ایشان نمی گذاشتند بین الطلوعین ما بخوابیم.

یکی از کارهای شریعت کرده است که خیلی عالی است این که وقت های سالم برای کارهای معنوی و سلوکی به ما داده است. که بیداری بین الطلوعین یکی از آن کارهاست. صرف بیداری در بین الطلوعین مایه اشراقات بر نفس انسان می شود. و سرش هم آن جوع و گرسنگی ای است که در این ساعت بر بدن حاکم است. باید تمام نیازمندی های بدن را به آن برسانید.

شریعت گاهی بعضی از چیزها را با ده یا بیست لحاظ می گوید. مثل بحث جوع.

مجموعه ورام، آداب و اخلاق در اسلام / ترجمه تنبیه الخواطر؛ ص ۲۰۲

«انّ الشیطان لیجری من ابن آدم مجری الدّم فزیّقوا مجاریه بالجوع و العطش.»

«وَقَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ طَالَ جُوعُهُ وَعَطَشُهُ وَحُزْنُهُ فِي الدُّنْيَا»

اگر هم بدن قوت دارد، باید مراقب بود که بدن شکسته شود.

البته بدن را هم لوس بار نیاورید که همیشه باید همه چیزش روبراه باشد و نرم باشد و ...

در مورد پرخوابی

من معتقدم خواب را باید جوری تنظیم کند: اولاً قبل از اذان صبح بیدار شود، ذایقه شریعت اولویت با نماز شب و نماز صبح است.

اگر می تواند کمی اضافه کند و بعد از نماز صبح کمی بنشیند، بنشیند.

جسته جسته خودش را عادت بدهد که قبل از اذان صبح تا حدود ۴۵ دقیقه و حتی برخی قوت دارند ۲ ساعت قبل از اذان بیدار می شوند. تا یک ساعت و نیم بعد از اذان را آباد کند.

ولی آنچه عمده است آباد کردن نماز صبح، سپس نماز شب، سپس بین الطلوعین.

^۱ ورام بن ابي فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، آداب و اخلاق در اسلام / ترجمه تنبیه الخواطر - مشهد، چاپ: اول، ۱۳۶۹ ش.

خوابی که لازم دارید اگر مثلا ۸ ساعت لازم دارید، به همین مقدار باشد. ولی وقتی سن کم کم بالا می آید، معمولا مقدار خواب کم می شود.

ولی معیار این است که احساس نکند که به او فشار می آید.

حضرت امام پیش از اذان صبح بیدار بود تا بین الطلوعین را داشت، بعد از طلوع آفتاب، نیم ساعت می خوابید. در شریعت آمده است که بعضی از ساعات خواب را مطلوب نمی دانند ولی برخی از ساعات را هم مطلوب است که خواب قیلوله و خواب شب مطلوب است و در غیر از این دو مورد را هم برخی نمی پسندند. حتی قیلوله را برخی تا بعد از اذان و ناهار هم می دانند ولی باید ناهار به گونه ای باشد که با خوابیدن به بدن ضرر نزنند.

پرگویی و سکوت

در روایات وقتی از حضرت لقمان سخنی نقل می گردد، منظور نقل یک سخن حکمت آمیز است. حضرت لقما حکیم است و حکمت های عملی فراوان در کلماتش نهفته است.

« عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ إِنْ كُنْتَ زَعَمْتَ أَنَّ الْكَلَامَ مِنْ فَضَّةٍ فَإِنَّ السُّكُوتَ مِنْ ذَهَبٍ. »

یعنی سکوت این قدر ارزش دارد.

نه این که حرف نمی زدند، مثلا در خانواده هم ساکت باشند، بلکه منظور این است که فقط در ضروریات سخن می گفتند. نه این که بنای کسی این باشد که تا در جایی می نیشینند شروع می کنند به حرف زدند.

« عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَصْبَاطٍ وَ الْحَجَّالِ أَنَّهُمَا سَمِعَا الرُّضَاعَ يَقُولُ كَانَ الْعَابِدُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا يَتَعَبَّدُ حَتَّى يَصُمْتَ عَشْرَ سِنِينَ. »

یعنی کسی می خواست به مقام عابدیت در بنی اسرائیل برسد باید بیست یا ده سال سکوت می کرد.

این سبک که کسی تلویزیون را ساعت ها می بینند، این جفا به خود است. اما برخی عادت به سخن گفتن دارند.

یک عالم ربانی وقتی گاه با مادرخانمش می نشست، مثل او از در و دیوار و رودخانه و... سخن به میان می آورد.

علامه طباطبایی را وقتی به حال خودش می گذاشتند، بنایش بر سکوت بود.

افراد اینچنین احساس می کنند که این گونه بودن (ساکت بودن) طریق اسلم است.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يُكْتَبُ مُحْسِنًا مَا دَامَ سَاكِتًا فَإِذَا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِنًا أَوْ مُسِيئًا.»

این محسن بودن و ثواب بردن به خاطر ایمانی است که در دل سکوتش دارد.

«۷- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ الْحَبَابِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ ثُمَّ قَالَ وَ لَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَخْزَنَ مِنْ لِسَانِهِ.»

یخزن من لسانه دو معنا دارد: یکی این که حقایق را افشا نکند. دو این که زیاد حرف نزند.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ الْمَسِيحُ ع يَقُولُ لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ الَّذِينَ يُكْثِرُونَ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ [یعنی غفلت، اشتغال و تعلق می آورد.] قَاسِيَةً قُلُوبَهُمْ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ»

زیاد حرف زدن همه اش مشغول شدن است و مغشول شدن یعنی از خدا غافل شدن است و کم کم تعلق هم به امور پدید می آید. نفس از پرحرفی یک نوع لذت می برد. که یک نوع تعلق نفس و خوش آمدن نفس می آید.

راه های مبارزه با پرحرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۸۵ (۱، ۳، ۱۳۹۵ / ۱۴ شعبان / شنبه)

خیلی از مسایل عمده و کلان نفس اماره را گفتیم، ولی خیلی از زیرشاخه های آن را هنوز مطرح نکرده ایم. در ضمن بحث از نفس اماره، بخل، طمع، انانیت، را توضیح دادیم و همچنین ترس، حيله گری و.... هم جزء رذایل اخلاقی است. اگر دقت کنید: می شود بحث های فضایل اخلاقی را ذیل فطرت و بحث های رذایل اخلاقی را ذیل بحث نفس اماره می توان گنجاند.

ما حدیث امام سجاد علیه السلام را می خواندیم، مساله تمام رذایل را برده است ذیل نفس که حضرت فرمودند: حبّ الکلام و حبّ الشهوه و... ولی همه را برده است ذیل حبّ الدنيا.

این سبک سامان دادن به نظرم خیلی موفق تر است و با متون دینی خیلی سازگارتر است.

بحث های نفس اماره جزء بحث های سلوکی است که خیلی دقیق تر و عمیق تر است. این ها نوعا برای عرفای ماست که برگرفته از متون دینی است. غزالی هم دارد و صدرا هم پرداخته است.

این ها یک دور مباحث اخلاق از این منظر است.

گاه می شد بحث هایی به اسم عفت (میل اشتهایی و تنفری) و حکمت () ولی این دستگاه با طرح ارسطویی فرق می کند.

ما مبانی اخلاق عرفانی را به همین سبک ریخته ایم. این همان طرحی است که عارفان ما همچون غزالی و صدرا به آن رسیده است. این دستگاهی است که به نظرم خیلی موفق است و خیلی می شود روی آن کار کرد.

حيله گری جزء میل شیطانی است و ترس جزء میل تنفری است. باید طرحی نو در انداخت که به ظاهر نزدیک می شود به طرح ارسطویی در آن سه طرح کلانش.

این نگاه خیلی به سمت سلوک و درون می رود و به سمت طریقت و امر باطنی می رود.

که این هم جزء مزایای این نگاه می تواند باشد.

در کنارش هم بسیاری از متون دینی ما می تواند شکوفا باشد.

بعدها یک کاری که باید بشود، حدیث جنود عقل و جهل باید در همینجا حل و فصل شود.

نفس اماره و فطرت در مباحث تمدنی

یک مقدمه چینی می کنیم و بحث های مفصلش را به سال بعد موکول می کنیم.

بحث نفس انسانی:

روح خداوندی اگر بخواهد خوب حل شود، باید دقت کند که روح خداوندی تعلق گرفته به بدن، اگر خودش را بسط

کند می شود جامعه. که در ضمن بحث نحوه وجود فرهنگ این بحث را انجام داده ایم.

نحوه وجود فرهنگ

چگونه بسط روح خداوندی در تبدیل می شود به جامعه؟

حالت تشبیه و استعاره و تمثیل، نمی تواند از جهت واقعی راهگشا باشد.

باید توضیح داده شود که از نظر فلسفی چگونه است که اگر امتداد پیدا کند تبدیل می شود به جامعه. نفس انسانی و

امتداد این نفس و تعامل آن، در فضای موقعیت انسانی که قرار می گیرد، تبدیل می شود به جامعه و فرهنگ و پدیده

های اجتماعی.

باید توضیح داده شود که در ساحت مباحث نفس انسانی که توضیح داده می شود

در رابطه بندگی با خدا یک نوع تعاملی است که با خدا دارد.

اما در اجتماع، ارتباط با محیط که در برابر طبیعت و اشیاء بی جان قرار می گیرد. اما گاه در موقعیت تعامل انسانی قرار می گیرد. که من در حقیقت نفسی با افرادی روبرویم که مثل من هستند. که کنش و واکنش بین من و آن ها برقرار می شود. نفس این تعامل که خود یک واقعیت است، (برآیند تعامل انسانی) که این تعامل در برآیند تعامل انسانی تبدیل می شود به جامعه.

کوچکترین نهاد اجتماعی: خانواده. همین که با هم هستند، خاطره مشترک دارند؟ بله، قطعاً پدر بزرگ و مادر بزرگ و.... اتفاقاتی که در طول زندگی افتاده است. اما سنگ که چنین خاطره ای ندارد در تعامل کنش و واکنش بین هم قرار نمی گیرد.

مثلاً یکی در خانواده به عنوان تنبل شناخته شده است و یکی به نام پرکار شناخته شده است. این در صورتی است که ما در تعامل انسانی قرار گرفته ایم.

کسی در یک جایی و بیغوله ای زندگی می کند، اما احساس می کند که در سنگ و آب و خانه و... زندگی می کند ولی احساس تعامل نمی کند.

این شد حافظه و خاطره اجتماعی.

اما اگر همین مدت با انسان ها زندگی می کرد، از همه آن ها خاطره داشته است. در خانواده، پدر یک نقشی دارد، مادر یک نقشی دارد، فرزند هم یک نقشی دارد،

این می شود ??? اجتماعی

این بسط روح انسانی در ساحت اجتماعی تبدیل می شود به فرهنگ.

به خاطر این که این روح و ... خودش را آورده است در صحنه اجتماع. این را اگر کسی خوب متوجه شود، در واقع یک روند طبیعی نفس الامری واقعی دارد از کانال نفس. تا این را می گوئید، این از باب تمثیل و تشبیه نبوده است. بلکه نفس واقعیت خودش را کشانده است.

ما انواع ساحت های معرفتی انسانی و انواع ساحت های احساسی انسانی داریم و.... که برآیند آن ها اجتماع را می سازد.

حال این نفس انسانی جنبه فطرت و نفس اماره را دارد یا خیر؟ آن روح خداوندی به لحاظ تعلق به بدن، امیالی پیدا می کند که از آن تعبیر می کند به نفس اماره و از سوی دیگر امیال علوی ای دارد که از آن تعبیر می کنیم به فطرت. تا پذیرفته شود که نفس این دوجنبه را دارد، یعنی در صحنه اجتماعی این دو جنبه نفس اماره و فطرت خودش را ریخته است. این می تواند جامعه با سمت و سوی نفس اماره ای شکل بگیرد یا با سمت و سوی فطری پیدا کند. پس نفس اماره هم می تواند بیاید در صحنه اجتماع و تمدن و همین طور هم فطرت.

تا این را گفتید، خیلی راحت می توان گفت:

می توان یک جامعه ای داشته باشیم سراسر نفس اماره ای.

که آیت الله جوادی آملی گاه تعبیر می کرد به: یک باغ وحش منظم. که سراسر نفس اماره است اما تا حدودی آن را از افسار گسیختگی در آورده اند.

الان به نظر شما در غرب بدن نمایی در مرد و زن چقدر اهمیت دارد؟ این یک جور خاصی است و منطق اجتماعی آن ها شده است.

فقط از مرز نگذرد، این خیلی راحت پذیرفته شده است نوعی حیوانیت در غرب حاکم است. در نوع فیلم های غربی سکس و خشونت حرف اول را می زند. اگر فیلمی غیر از این بیاید خلاف آمد.

اگر به من بگویید: سکس است و خشونت است و شیطننت. که همان سه شعبه نفس اماره است که خودش را این گونه بروز داده است. حتی در خانه، خیابان، جامعه و در همه ساحت های فرهنگ غربی.

به نظر شما این علمی که می‌گوییم یک شرافت ذاتی دارد، ولی به راحتی در غرب علم در بستر ثروت و قدرت معنا دارد.

ما علم را می‌خواهیم برای قدرت، اما قدرت برای حمایت از مظلومین. اما آن‌ها علم برای قدرت و قدرت و قدرت، یا ثروت و ثروت و ثروت.

غرب به عالم احترام می‌گذارد، و مسلمان‌ها هم احترام می‌گذارند. معنای نهفته در احترام به عالم در غرب و عالم اسلام برای چیست؟ در غرب به خاطر این است که قدرت یا ثروت می‌آورد. اما در اسلام به خاطر شرافت ذاتی است.

حتی علم آلوده به نفس اماره می‌شود. در مورد ثروت و منفعت طلبی توضیح داده‌ام. منفعت طلبی روح حاکم بر جریان‌های غربی است.

در غرب ابتدا می‌گفتند: فقط کار. بعد از مدتی دیدند که یک استراحتی به آن دادند تا بتواند بهتر کار کنند. بعد از مدتی دیدند که این هم فایده ندارد، بعد گفتند بگذاریم اعمال عبادی شان هم انجام دهند. برای چه؟ برای این که بهتر کار کنند.

اصلاً روح لیبرالسم و کاپیتالیسم غربی چیست؟ چیزی به نام عدالت در آن نیست، ولی الان دارند تن به عدالت می‌دهند، چرا؟ برای این که مفید به حال ثروت و قدرتشان است.

صحنه اجتماع که می‌آید همه این‌ها معنا می‌یابد.

لذاست که مامی‌گوییم: روح تمدن غرب نفسانیت است. هر چقدر آن را با عقلانیت همراه کنند ولی باز هم نمی‌تواند جلوی افسارگریختگی آن را بگیرد. بلکه این عقلانیت خودخور است. نمونه: وضعیت خانواده در غرب به کجا رسیده است؟ اصلاً خیانت معنا ندارد. زن می‌خواهد از مرد یا مرد از زن می‌خواهد جدا شود. بچه چه معنا دارد؟ تا بحث

شهوت را انسانی نبندید، همین است. حتی بعضی از مواقع به جایی رسیده است که از جهت رشد جمعیت دچار مشکل اساسی شده اند.

آن ها اندیشه شان اجازه نمی دهد که به رشد جمعیت فکر کنند. وقتی اینگونه شد، اصلاً خانواده به چه معناست؟ بنیادی ترین حلقه اصلی اجتماع که خانواده است دارد این گونه از هم می پاشد.

نمونه دیگر:

این وحشی گری هایی که در غرب دارد صورت می گیرد، به این صورت ما نداشتیم. این وحشی گری ها برای چیست؟ این چیزی جز همان میل تنفیری است که در نفس اماره گفتیم. در علم ثروت و قدرت است. در هنر سکس و خشونت و شیطننت است.

این همان چیزی است که من خیلی راحت می توانم عنوان دهم: نفسانیت حاضر در اجتماع.

حال بر می گردیم به نمونه قرآنی

آن چه از فرعون گفته شده است: «أنا ربکم الاعلی» که نمونه انانیت شیطان است، این انانیت در حد فردی است یا در ساحت اجتماعی هم بوده است؟ در قرآن هست که می فهمید حضرت موسی حق است، ولی در مقابل آن ها ایستاد. حتی طبقه پست جامعه را هم می کشت. به همین قدر اکتفا نکرد، بلکه در مقابل حضرت موسی ایستاد و

«فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ»

اصلش این است که نفس اماره در ساحت اجتماع است که اینگونه بروز پیدا می کند.

حتی انا ربکم الاعلی در صحنه فردی گفته نشده است بلکه در صحنه اجتماعی گفته شده است. این همان چیزی است که اگر اسم دقیقی برایش بگذاریم میشود: «حضور میل شیطانی در صحنه اجتماعی» که میل شیطانی انانیت می شود.

کلام شهید مطهری از کتاب قیام و انقلاب حضرت مهدی

توجیه و تفسیر تکامل تاریخ. در مورد تکامل تاریخی توضیح می دهد، دیدگاه مارکسیست ها را آورده است، بعد رسید به بینش انسانی،

«این بینش ... چه در فرد و چه در جامعه... و کار است و ابزار کار است ... نبرد درونی انسان که قداما آن را نبرد میان عقل و نفس می خواندند خواه ناخواه ... یعنی نبرد میان انسان کمال یافته و انسان حیوان صفت... هابیل و قابیل.... اصل نبرد و تنازع در اجتماع و نقش آن را در تکامل تاریخ میپذیرد و.... نبرد میان انسان معتقد به با انسانهای منحط سردرآور خور ... و نقش اصلی در پیشبرد تاریخ داشته است. تفسیر همه نبردهای تاریخی به نبرد میان نو و کهنه ... در امتداد زمان است... یک سلسله نبردهای دیگری داشته است... نبردهایی که از یک سو پایه ها و انگیزه ها.... و پاسخگویی به فطرت در کار بوده و در سوی دیگر حیوانی و شهوانی و... نبرد میان انسان مترقی و متعالی با انسان پست نفس پرست منحط و به تعبیر قرآن نبرد میان جنرال الله و حزب الله با جند الشیطان و حزب الشیطان»

فرعون نفس اماره و حضرت موسی فطرت.

وقتی حضرت حجت بیاید دوره ایست که فطرت بر نفس اماره غلبه پیدا می کند.

شهوت جنسی در حد لمس است و لمس پایین ترین حس است و پست ترین حس است.